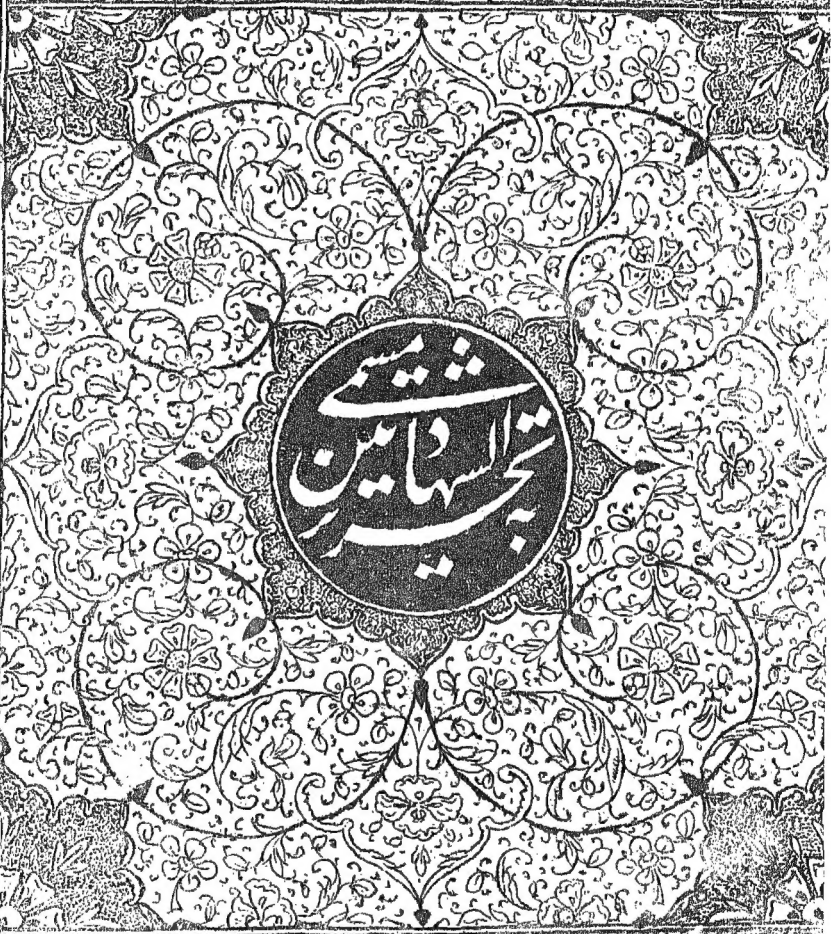


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شرح رساله شهاب دین مولانا شاه عبدالعزیز دہلوی قلم شمس العزیز



اصدق خان جناب مولوی سلام اللہ المتخلص بکشفی دام فیضہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بسم اللہ الرحمن الرحیم

احمد المفلح ض علی الشہداء سحاب الرحمة من السماء أعطاهم لغیم الجنان * فلهم روح
 وریحان * وایمان بحیوة لا یجوم حولها فناء ولا زوال ولا نقصان * فہم فی
 عیشة من الرضوان * واصلوة وسلام علی خیر من شہد لدعوة الخلق الی الحق
 بصدق لسیار * فهو الذی لیس مثله شی من الملک والانس الجنان * ونبو
 عین الایمان * وعلی آلہ وصحابہ الذین جاءہ فی سبیل اللہ وبذلوا أموالہم
 وانفسہم ابتغاء وجہ الرحمن فالتک علیہم صلوات من بہم ورحمۃ وغفران * ہم
 ہدایہ سبیل الایمان والعرفان ابعدہم برکاتہ سلوک طریق ہدایت برگزید
 ودامن فکر از حسر و خاشاک ضلالت برچیدہ اند مخفی مستہ بنوا بدلو دکہ ہر
 شہادت جناب بطین طہین حضرت حسین علیہا التلیات والقیات کما یحسن
 وحمین سید شباب بل حبیبہ طہان زمان مناقب شانست و بذران
 انبائی و ہمار نجابتائی من الدینا گلی از گلستان فضائل این ہر دو شین

خجسته بنا که بلا و واقعه شهادت جناب سید الشهدا علیه الوت من لجنه و شهادت
 که بقول عقل و در آن متحیر و کسی زایل فرد و اکتفا به آن کم کرده باز است
 که در اکتفا به و شس نی با شان محبوبیتی که نسبت با محبوب خدا یعنی حضرت
 سید الانبیا علیه فضل اهلوت من الملک الاعلی و شتند و وی انصبت
 و یزد و چشم ابتلا و خصوص شهادت کشید نداین را چه باید گفت چه میاید
 عاشقانه و دیگر است و حالات مشوقانه دیگر شهر گل را چه غم که بر سر تخت گل
 هر جا غنیمت بر دل مجروح میل است پس سلفا و خلفا از علما و فضلا سخنها
 درین باب گفته و در تحقیق در سلک پیان بفتنه اندکی سخن که ره بجای رساند
 و هر یک که دل سامع بآن قانع شود و بجز کلام بلاغت نظام و المحدثین و
 المفسرین بن الاصولین و الفقهاء و المکملین لانا و استناد ما حضرت شاه عبدال
 دلووی رحمه الله بالرحمة و الغفران و سکنه فی اعلی فراوس انجان که ذات ملک
 صفاتش بغایت شهرت و در قطار امصار و دیار مستغنی از تعریف و بی نیاز
 از توصیف فاده قرع صماخ کرده که در رساله سیر الشهابین پوه از روی این
 سرتبه کشوده این سیر مکتوم رخپان انموذاند که کتب متداوله علماء از ان عالم
 و سفار متداوله فضلا از ان عالمی است و رساله بر بوره با کمال بلاغتی که او
 بر خیزد برای ایضاح و ارم و کشف مقصود و کدام کافی وافی است لیکن چون
 تغییر جمله عبارات عربی جایزین و کما فی شش بعنوان سنین همقرین

تالیف کاروان

با کمال انصاف

در کوشش

صفا

مسنعت عامه افادته نامی بر تفسیر و تفصیلش بزبان فارسی است تا نفس
 و فائده آن تمام باشد لهذا فقیر نامه سیاه سلامت است که بفرجای شیخ مشفق
 فی الجمله نسبتی بود کافی بود مرا * بلبل همین که قافیه گل شده و دست
 روزی چند ملازم صحبت با افادته جناب استاذ البریه مانده کلهای حق
 در ریاض تحقیق و مانده خوست که بذریعه ترجمه رساله مسطوره و باسحق حاصل
 که ذره را با آفتاب است پردازد و به کتاب این سعادت علم فقار برافراز
 چنانچه با وجود ضیق فرصت از کثرت مشاغل در اندک مهلت بالضرع
 این مهم در ساخته و در بیشتر از مقامات با ضافه روایات پرورخته و بحکم
 مناسب بوده باب تفصیل بر روی حمال کشوده این ترجمه را مخصوصم به
 تحریر الشهابین **هاتنا الشرح فی المقصود متوکلا علی مفيض الخیر و المحمود**
انه ولی التوفیق والهدایة و علیه التوکل فی البدایة والناهیة قال الاستاذ
العلامة انار الله نور هدیة و افاض علينا فیضه اعجاز حکم الله تعالی ان
الکلام الکی افترک فی الکی نیکاء علیهم السلام قد اجمعنا
نیکائیک الله علیه و قال ابو
 البته کمالی که متفرق و منتشر بودند در ذرات پیغمبران علیهم السلام همه
 به تحقیق مجتمع و فرامی شدند در ذرات پیغمبر ما علیه الصلو و السلام
 و تفصیل این حمال است که از شما و میر و نقد عظیم این کلام است

تفصیل

اَدَمُ وَنُوحٌ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْمَلِكُ كَمَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْحَسَنُ كَمَا أُعْطِيَ يُوسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ
 الْخَلَّةُ كَمَا أُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْعَلَامُ كَمَا أُعْطِيَ مُوسَى
 عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاعْطِيَ الْعِبَادَةُ كَمَا أُعْطِيَ يُوحَنَّا عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَاعْطِيَ الشُّكْرُ كَمَا أُعْطِيَ نُوحٌ

عَلَيْهِ السَّلَامُ پس تحقیق داده شد خلافت و نیابت را چنانکه
 داده شده آدم و داود و علیهما السلام و داده شد ملک و سلطنت را چنانکه داده شد
 سلیمان علیه السلام و داده شد حسن جمال را چنانکه داده شد یوسف علیه
 و داده شد خلعت و تاج را چنانکه داده شد ابراهیم علیه السلام و داده شد کلام
 و خطاب را چنانکه داده شد موسی علیه السلام و داده شد عبادت و طاعت
 را چنانکه داده شد یونس علیه السلام و داده شد شکر را چنانکه داده شد
 علیه السلام مخفی و مستتر میباشد که هر یکی را از اینهاست که لازم و صنفی لغبی خاص است
 که باعث امتیاز و موجب خصائص و از دیگرى افتاده چنانکه وصف خلافت
 که عبارت از نیابت حق در تبلیغ احکام شریعت و ترویج امور دینی و سیاست
 است و تدبیر مملکت و نظام عالم و صلاح حال بنی آدم و دیگر امور متعلقه به صلاح
 معاش و معاد بندگان خداست و وصف ملک و سلطنت که عبارت از زیاده
 عامه و حکومت تامه است و وصف حسن جمال که عبارت است از تناسب اعضا

شماره
نیکو شدن

و صباحت خود و شرافت قدر و ملاحت زنگ لطافت بدن و خوبی چشم بینی
 دیگر کیفیات و شیوات محبوبان که نه در قیاس و تخمین عقل و دانش گنجد و نه
 میزان اندازه و هم و کمان سجد و وصف خلقت که عبارت از یار جانی و دوست
 روحانیت که تمیزین سلجان و وقالب کرده اند این معنی شانی از شیوات خلقت
 انسانی است اما نسبت بحضرت حق جل و علا این مرتبه عظمی و عطیه کس بجای
 رسیده که قابل شرح و بیان نیست چنانکه گفته اند که این معنی بحت کیفیت
 عرف است که بتغیر و غیورانش از لوث تعلق با قبولب الفاظ پاک و صاف بر
 و وصف کلام که مبنی از تشریف بمکلامی با علام است و وصف عبادت که
 بطاهر مشعر از اظهار تضرع و عجز و خضوع و خشوع عید و عظمت و جبروت معبود است
 و حقیقت تهلاک هستی عید درستی حق است که نقش با سوائی معبود و در نظر
 نماید بلکه پیش ظهور نور معبود عاید هم در میان نباشد و وصف شکر که مراد از
 حق نسبت بدین صرف اعضا و جوارح و قلب و روح و راس که مخلوق بر حق
 آن شده چهل نشود بلکه اگر تمیزش بقضای شاکر در بقای نعم نماید اول
 است با شکر با جمله وصف خلافت که موصوف با آن هم دانند و بدین حد که ملقب
 کنند و ملک طاعت که از اوصاف غالبه حضرت سلیمان است و حسن جمال که
 المثل با آن یوسف شد و از جمله کلمات شریفه با تصاف آن بمیم خلیل شد
 و کلام که لقب کلیم الله کاشف از کرم و صفیت موسی بالنت و عبادت

و طاعت که یونس با صفات آن مشهور اند و شکر که آنرا مبرود نوح کرده اند
 مجموعه این صفات و کلمات است این کمالات ذات معدن جنات آن سرور
 کائنات علیه الصلوات و التسلیمات است خوش گفت آنکه گفت شاعر
 حسن یوسف درم عیسی دید بیاوار * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری
 بلکه اگر دیده بصیرت و شود و نظر بغور و معان رود حضرت ختم المبین
 علیه الصلوة و السلام شریک غالب در جمله اوصاف کمال برآمده علم
 و قبس سبق ربانی و دیدمان بر افروخته قدم عجاز تو امرا از سانسپا
 فراتر گشته اند نمی بینی آدم و داود اگر لقب به خلیفه الله ساختند نبوت محمد
 رسول الله بچکانه بنام نامی نوشتند عفریتی اگر تحت یقین بر کاه سلیمان حاضر
 نمود حق جل و علا خطاب سرور دنیا و مقدمه حضرت زینب زوجه جناب
 فرموده آن مصر بشا به جمال یوسف اگر دست بجائی ترنج بریدند مردان
 و آینه کمال مطلق صورت من را بی نقدر آبی نمی دیدند ابراهیم اگر لباس
 خلت پوشید محمد فبای محبوبیت در بر کشید موسی اگر کلام حق بر طور از دود
 شنید خیر لب حق ز ابر عرش از نزدیک به دین سر وید بیشتر بعبادت اگر
 یونس بن مرقی است فاذا فرغت فانصب مشور مصطفی است نوح بلکه اگر مشهور
 احمد و جبر و شکر هر دو مشهور مختصر به جمالی و کمالی که با بر نیاید و از هر
 بهتر از آن سرور نیاید و از هر چنانچه صفات مذکوره که فراوی فراوان
 در ذوات حضرت اینها رنگ ظهور گرفتند جماع و از دواج اینها در یک

پاک آن سحر و عالم فخر نبی آدم صلی الله علیه و سلم جلوه دیگر و کمالی آخر پیدا کردین
 چون مشترک دیگران عاقل از تفرد و امتیاز کلی و اختصاص جمعی است آن حضرت
 خاتم نبوت و رسالت صلی الله علیه و سلم را مخصوص ممتاز ب دیگر اوصاف و کمالات
 ساختند تا شاید فضیلت بی پروه بر منصف ظهور جلوه کردند و نقش شریفی
 خفا و خفا بر یکین شهود نشینند لذا اضافه می شود و قد ابدی الله کمالات
 آخر من انواع الولا یات و المحبوبة المطلقة و الاصلطه
 المطلق و الشریفة و القرب الاقرب و الشرف فکرمه
 العظم و الجهاد مع أعداء الله الی غیر ذلك من العجالات
 کالعلم الوسیع و العرفان الاتم و القضاء و الفیض
 و الاجتهاد و الاحتساب و القدره و غیرها
 و تحقیق زیاده کرده شد برای آن حضرت صلی الله علیه و سلم کمال دیگر در مقام
 و الایات و تصرفات و محبوبیت مطلقه و برگزیدگی مطلق و دیدار حق قرب متبر
 و شفاعت عظمی و جهاد و محاربه با دشمنان خدا و عنبر ازین کمالات لا اله الا الله
 شد بمجموع علم وسیع و عرفان اتم و قضاء و قنوی و جهاد و احتساب و قنایه و قنای
 و غیر آن بدو نیست که ولایت عبارت است از قنایه و قنایه و قنایه و قنایه
 رب المشرقین و رب المغربین و این تصرف عام و قرب تمام مستفوع با انواع کثیره
 منقسم به نام عبیده است که بیان تفصیلی آن بی حد و دایره صحیفه کونین ششم
 شده و اینجاست که الولاية فضل من النبوة کتبه ان عینی حجت ولایت نبی

که عبارت از محال را زدن یا خدا و قرب تمام با مولى است فضل از جهت نبوت است
 که مراد از شغولی باطن برائى تبلیغ حکام الهى است و محبوت مطلقه بتبیین از آن است
 که جمله اقوال و افعال و اعمال و احوال و ظواهر و باطن محبوب و مغرب حق باشد
 و تمامی امور متعلقه باین و دنیا بلکه خودش سراسر مقصود و مطلوب خست
 مطلق کرد و دو مصطفای مطلق که بظاہر تفسیر محبوت مطلقه است در واقع ثبوت
 بین و برهان است که چه محبوت ملازم مقبولیت است پس مقبول مطلق است
 مبطل باشد ظنند آنگاه محبوت بر مصطفای اختیار فدا و تارتیب وضعی میان
 دعوی و دلیل موافق ترتیب طبعی بظهور آید و ملاحظه تقدم و تاخر فیما بین
 از دست نرود و درایت که عبارت از دیدار حق است تحقیق همین است که در شب
 صبح بیدار دست داده و قرب اتم که کریمه و فی فناء نکان ثابت
 او آونی تفسیر نیست بر چند حسب متعارف زیاده بر اتصال و وقفه مکان که هم
 پیوسته باشند و ضافه بر تعاقب و کس متعاقب که هر یکی هم آغوش با دیگری
 کرد و قرار داده شد لیکن قرب و اتصال که مقدمه آن آیه وافی پدایه و بیان
 اَلَيْسَ اَنْتَ بِعَبْدٍ لِّمَنْ اَسْجَدُ لَكَ اَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْاَسْجِدُ اَلَا قَدْ اَشْهَدُ بِاَنَّكَ تَعْبُدُ الْاَوْثَانَ اَلَمْ تَكُنْ لَكَ الْاَوْثَانُ اَلَمْ تَكُنْ لَكَ الْاَوْثَانُ
 متامی است که بیایستی عقل و شعور تا اینجا نتوان رسید و شاید این مرتبه بهر از
 طلاق و ملاقات و آغوش نباید کشید بیکه مثل روح الامین بقرب و نفوذ
 که دارد و مخصوص این شهر شهر اگر یکدست موی برتر برم فروغ تجلی بسوزد و

طلاق و ملاقات
 نیز با شوق

زبان گشاید طاهر فہام و او را نام ناسوتیان بل ملکوتیان را چه یار اگر انجاء برود
 گشاید و شفاعت عظمی کہ مقدمہ آن نجات از تجلی و خانی کہ جملہ سنیسیا کی گراہم در
 ضلعہ بخیر تظلال بحایت خاتم نبوت مفری مذیدہ اند و خاتمہ آن است غلام حسن سائر
 عصات مومنین از ناہم ہست کہ رضای شفیع المذنبین منطبق و کثرت
 ربیک قرضی بدون آن کفہ اند و ظاہر است بر حکیمان ہر وہما و با شومان خدا
 خصاصی است کہ احدی از ہا پیغمبر حضرت علیہ الصلوۃ والسلام نفس خود
 بآن مامور شد وین کمالی است کہ شعرا از منہائی شجاعت است کہ کلام معجز
 نظام انا البنی لا کذب انا ابن عبد المطلب بخدا فیہ بران کواہ است و علم وسیع کہ
 مخوئی علت علم الاولین والاخرین کلی ازین کلستان است و ذای غاوی الی
 عقیہ ما آدمی شیمی ازین بوستان خارج اطاق ناطقہ بان و حال عرفان
 اتم از مقدمہ قرب اتم ظاہر ہر قدر کہ مقاربت بیشتر معرفت زیادہ تر چون
 قرب تم بجائی رسید کہ نہ از ابدیدہ عقل و درین نتوان دید پس عرفان
 اتم ہم بر تہ فائز کہ ہوش و حواس از ادراک آن عاجز و منصب قضا کہ عجا
 از رفع قضایا و قطع تنازع میانہ بندگان حدیث از ملاحظہ خلق کریم و لطف
 عظیم آن صلح کل و نادسی بل پیدا و مہوید کہ متجاہدین ہیکام فیصلہ و حق
 و باطل بخیر صورت رضا در مراتب لہا نمیدیدند و غیر از آئنا و صدق فاشا
 مقال را در غوش پان منکشیدند و قانون فتوی از نظامہ شہاد
 احادیث و سیر نصارت بخش بصار ناظر است و دستور العمل برای

ابو الفیاض
 استظلال
 سایہ کریم ۱۲ ص

عصات
 جمع عامی ۱۳ ص

بخدا فیہ
 تبارک ۱۴

برای قاضیان و مفتیان و جهاد بدست بنیاد که وحی باطنی عبارت از آن است
بعد از انتظار وحی بضرورت قوت حادثه عمل با برای پضا عینای مبتنی بران و
فائده کلیه برای خیریات چهار جمله مجتهدان و احتساب که معامله محاسبه اعمال بندگانه
و جزا و سزا مبتنی بر نسبت ابواب حدود و قصاص و جنایات و تعزیرات
مناوی بان و کمال تشریفات مشتمله صورت تجوید و جوده خلاف کلمات و
حرف و قرآن است به تفصیل تشریح سبعمه و غیر آن مستغنی از بیان آما غیر این
کلمات کمالاتی دیگر که در ذات آن مجمع کمالات تعبیه کرده اند پس منجمله
آنچه متعلق جسم شریف است غایت که از پس پشت همچو پیش رو و در پشت
نازیک مانند روز روشن میدیدند و این تسویه دلیلی است روشن بنیکه
بدان لطیف و عنصر لطیف گویند و روح مجسم بوده که کار فرمای قضا از شیره
ارواح مقدسه ترکیب داده ابواب انوار مطلق بر روی آن گشاده
و قوت بصارت بجای رسیده که هنگام بنای مسجد مدینه منوره که بینه عظمت چشم
شهر دیده سمت قبله راست فرمودند و یازده ستاره عقد ثریا بی شائبه
تکلف بدیده ظاهر شمار می نمودند درین مقام تماشا کردنی است که نگاه
مبغیر از مشاهده حقیقت و درین حق پنی بوده که هر کجا که میرسد کار خود
و کمال سماعت بحدی بود که روزی در مجمع صحابه جلوه فرمایند که ناگاه
بطرف آسمان نگاه فرموده ارشاد کرد که در که ایندم صد افتتاح بابی از ابواب
آسمانی که پیشتر ازین مفتوح نگشته بگوشش من رسید و از آن باب مفتوح

همه مخصوص بشیر و نسیا علیه الصلوة و الشانست مجمل استیفای کمالانی که از
دائرة تحمیل تجویز بیرون است و حصای صفاتی که از دور بختیر و تقصیر
افزون است کار ظلم زبان و زبان قلم نیست پس همان بهتر که عظم خفصا زور
فضای ناپیدا کنار برافراخته و مان پان را بر مضمون اشاع مشهور و طایبان
باید ساخت یعنی ع بعد از خدا بزرگ تویی قصه قصه * متوهم نشود که انصاف
ذات سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم علیه کلمات مسلم لیکن کمال شهادت
که به فحای خبر صدق اثر و و دت اتی اقل فی سبیل الله غم ایتم
اقل تم ایتم اقل باین قدر است تمام از روی حصول انصاف
میداشتند بعضی التوا ماند زیر که استدر اک همین سخن است که بقل برعت رقم
لكن بقي له كمال لم يحصل له بنفسه وهي الشبهة
لیکن باقی مانده آن حضرت را کمالی که حاصل گشت خجابه را بذات حمده و آن شهادت
و چون عدم حصول چنین کمال محبوب و مرغوب بنفس نفیس بی خبری نباشد سخن
در کشف این را میرود و الشرح فی عدم حصول له بنفسه صله
الله علیه و آله و سلم آنکه کواش شهادت فی الکرب ربی ذلک
الی کثیر شکوة الاسلام و اختلال الدایب
و سرور عدم حصول شهادت بنفس نفیس حضرت صلی الله علیه و آله و سلم است که شهادت
میا یافت مگر چنانکه میرایند آن شهادت و نبوت بک شاکت سلام و حمدا
و ستایش بیبدلی که در غرضه احوال مثل شیطان به مثال جمال برسد

سنه ۱۲۰۰
 جمیع نسخ
 بنسبت زنی
 صاحب
 میگویند که جمال
 آمده

سراقم و تفوه او بخبر کذب اثر الا ان محمد قد قتل چاهجا از حيص و پس که در شهر اسلام
 نینقاد و کدام کدام تفرق و انتشار که در جنود و نصرت و فو و و داد و هرگاه چنین
 شد تب مقرون در اندک فرصت موجب انقلاب عظیم گردد و قضیه فتح و نصرت
 منعکس باندازم و بهریت شود و داد مطابق واقع را معاذ الله قیاس باید
 کرد که کار تا کجا رساند و حال شهادت دفعی و سه می غیر ازین نیست که از
 میشود و گو استشهد عیلة و سیرا گما وقع لبعض
 خلفائه که یستشهر ام شهادته و اگر شهادت
 مالکبان و پوشیده چنانکه واقع شد برای خلفای او شهادتی یافت آمد
 و ما برای شهادت بعض خلفا که مراد از ان حضرت عمر و عثمان علی رضی الله عنهم
 داشته اند پس خصار نیست که حضرت فاروق عظیم رضی الله عنه در مدینه
 طیبه توی مشی نبوی شتغالی با امامت نماز فجر و شتند که ناگاه فیروز مجوسی که او
 ابو لولومی گفتند و از مدتی در کین بوده انتظار فرصت وقت میدشت
 عین مشغولی نماز قیام یافته از کار دو و هر دو سه ضرب به شکم حضرت زده
 اولین رخنه در بنای اسلام اندخته روی خود را بدوده جهنم تیره
 سیاه ساخت پس آنحضرت زخمهای کاری خورده بهمانجا بصبر تحمل انشتند
 و عقده اختلاف امامت نماز را در همان حالت بگردن عبدالرحمن بن عوف
 بستند بعد از آنکه خناب را بخانه آوردند تا دیده و صایا و تعمیل شوری
 پر و خشم روز سوم که یک شب غمزه محرم الحرام سنه است و چهارم

تفوه
 سخن گفتن ۱۲

بغته

مجلس
 تاریخ
 تاریخ

از حیرت بگویند و شربت شهادت خورده بفرودس علی شتافتند اما قصه
 شهادت حضرت ذوالنورین علیه السلام پس این سانحه در حقیقت مقدمه پیش از
 و نمودن آن در وقوع مصیبت و بلاست که آنچه از جوش مصائب بر سر وقت
 خلیفه عصر خیزید صبر و تحمل بران که محض بدعیه حق دمای کلمه گویان بود
 خارج از طوق انسان است خلاصه بعد از نماز جمعه سیزدهم دی که چندی پس از
 شور و خجانه بلوایان مصر از بام همسایه در منزل شریف رسیده و درین مسعود
 بلاوت و آن شربت شهادت با آب ششیر در کلوئی تشنه آن مظلوم
 دوست خود با دامن و زرخ اوختند چنانچه سرخی خون آنحضرت سحر
 گرمیست بسم الله الرحمن الرحیم و والله اعلم که در شهادت نوبت تلاوت با
 و همان آیه آنوقت جاری بران بوده که دید و هنوز با وجود انقراض
 زمان و مرد و هویتان اثر خون دران مصحف که مشهور به مصحف امام
 است موجود و در نظر خواص و عوام مشهود و این سانحه یعنی قتل جو
 حضرت عثمان برای مذکوره و در کتب شدن آن آیتی است از آیات الهی تفسیر
 محتاج شرح و بیان نیست و مختصری از واقعه شهادت حضرت شیخ خود یعنی جناب
 مرتضی علیه السلام به شناخت که از عادات شریف آنحضرت بود
 که در قریب شب برای تادیبه نماز خجسته از خلافت سرسجده کوفه تلف
 آورده مردم خوابیده را بصدای بگوشه میفرمودند تا بیدار شده از خواب
 وضو و طهارت پردازند و درین همین عادت از دسترس در آمدند

سخن دمای
 باز داشتند از
 بطن و ناله

آورد و در
 گذشت از زمانها

تادیبه ادا
 کردن

تیمان او و همه این خدمات محض برای خدا تعالی باشد و کس فی سبیل اللہ
 جمله صائب را بر خود کواری سازد و چون حصول چنین شهادت که فائز بر جبر تمام
 و کمال باشد بنفس نفیس حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم ممکن نبودی
 فَأَقْضَتْ حُكْمَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُلْقَى هَذَا الْكَمَالُ
 الْعَظِيمُ بِسَائِرِ كَمَالَاتِهِ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَانْقِضَاءِ آيَاتِهِ
 خِلَافَتِهِ الَّتِي تُكَافِي الْمَغْلُوبِيَّةَ وَالْمُظْلُومِيَّةَ بِرِجَالٍ
 مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بَلْ بِأَقْرَبِ أَقَارِبِهِ وَأَعَزِّ أَوْلَادِهِ
 وَمَنْ يَكُونُ فِي حُكْمِ آبَائِهِ حَتَّى يُلْقَى
 حَالُهُمْ بِحَالِهِ وَيَنْدَجِ كَمَا لَهُمْ فِي كَمَالِهِ
 پس تقاضا کرد و محنت و کار سازی خدا تعالی که لاحق شود و منضم کرد و این حال
 بزرگ که همواره محبوب و مرغوب بوده بسیار کمالات او بجمع فات او و
 انقضای ایام خلافت نبوت او که منافی مغلوبیت و مظلومیت است بپوشان
 مردان از اهل بیت او بلکه بوسطه نزدیکترین اقربایی او و عزیزترین اولاد او و
 که باشند در حکم پدران او تا حال ایشان ملحق و منضم بخان او شود و کمال ایشان
 در ضمن کمال او مندرج گردد و فَوْجَهُتْ عِنَايَةُ اللَّهِ تَعَالَى
 بَعْدَ انْقِضَاءِ آيَاتِهِ الْخِلَافَةِ إِلَى هَذَا الْحَقِ
 پس متوجه شد غایت خدا تعالی و اراده او بعد گذشتن ایام خلافت بطریق
 این بحاق تا این کمال هم ملحق و منضم بسیار کمالات آن حضرت کرد و نهایت

این کلام در مقام
 بیان است و در مقام
 تعلیل نیست
 و این کلام در مقام
 بیان است و در مقام
 تعلیل نیست

شطره بر آنی حصول کمالی از کمالات باقی نماند فاستنبات الحسنین
 علیهما السلام مناب جدیها علیهما افضل الصلوات و
 التحیات جعلت ماهر آتین لما لا حظیه وخذین لما لا
 یشتاب وتمام ساخت آن غایت و اراده الهی حضرت امام حسن امام
 حسین علیهما السلام مقام جد امجدشان و کردار نبیدین هر دو و قره العین
 و وایسته برای ملاحظه کمال او و دوحسار و برایشی مشاهده جمال او و احو
 کمال شهادت و دین مرات رسول نامرئی شود و ضعیفی طینت حسین
 شهادت رسول الثقلین کرد و چون شهادت در نفس الامر مختصاری و
 قسم از سر به و علانیه و شت و بر یکی را ازینها لوازم و آثار مخصوص است کلام
 و تقسیم و تفصیل آن می رود و کما گشت الشهادة علی قسمین شهادة
 سریه و شهادة علانیه قسمت علیهما و بر گاه بود شهادت
 بد و قسمت بر شهادت سریه و دیگر عیانی و جماع این قسمین متضادین در محل و
 از محالات است قسمت کرده شد بران هر دو یعنی یکی را از سطحین طینت شهادت
 سریه و او ند که در جلیاب خفا و خفا شاید حاش مستور و محبوب ماند و دیگر
 شربت شهادت علانیه چنانند تا صورت این ماجرا چون آفتاب نیمروز
 از ارض تابانگار او میوید اما باشد و از اینجا که غیب را بر شهادت و سر
 بر علانیه مقدم میباشد بر وضع است و نیز مثل اجمال و علانیه
 نیز تفصیل و تفصیل بعد از اجمال اوقع و بالغ فرزند کبر را مختص تقسیم اولی بود

جلیاب بالکسر
 چهار در ۱۲

و فرزند صغیر را مخصوص بقسم ثانی نمودند تا محافظت تقدیم و تاخر رسی نیانین
 از دست زو و ظهور شهادت بعد مرتبه غیب و وقوع تفصیل بعد جمال صورت
 پذیر و جمال بین تفصیل است که ارشاد میشود **فَاَخْصَلَ السَّيْطُ الْاَكْبَرُ بِالْقِسْمِ الْوَلَدِ**
 پس مختص گشت فرزند اکبر با قسم اول یعنی شهادت سریه یا لا شروع و در لوح
 و آثار ان می رود و لکن کان آخرها مستوفی الکرطه هر گاه ذکر فی
 العجی و ابهم آخرها کند الوقوع ایضا حتی و قع **ع**
يَدَي زَوْجَتِهِ وَالزَّوْجِيَّةُ مِنْ عِلَاقَتِي الْحَبَّةِ دُونَ الْعُلَاةِ
وَكُلُّ ذَلِكَ لِأَنَّهُ مُبْنِيٌّ عَلَى السَّيْرِ وَالْإِخْفَاءِ
لِذَلِكَ لَمْ يُخْبِرْ بِهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَلَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ لَنَا وَغَيْرُهُمَا
 و هر گاه بود حال شهادت سریه پوشیده و پنهان از نظر مکرمان ظاهر
 نشست و کما آن در وحی مشتبه اند حاش زو و وقوع سریه تا آنکه واقع
 بروست زوجه او حال آنکه زوجیت از علاقه یابی محبت است نه عدوت و تنه
 برای آن بود که این قسم شهادت مبنی بر سر و خفاست و لهذا خبر ندادند و وقوع
 این غیر خدا صلی الله علیه و سلم و نه امیر المؤمنین علی علیه السلام و نه غیر ایشان
 یعنی هر گاه بنا بر این قسم شهادت بر سر و خفا بوده از کتمان بین را از ناگزیر
 فها و لهذا وقوع آن از دست زوجه که از هیچ و خجسته کار نباید براسی شهادت
 و استیجاب صدور است و نیایش در وحی سادعی و بهم در خبر خیر سریه و زو

در اثر جناب سید صدر و اردو گشت تا این سر مکتوب قبل از وقوع ذریعده حجب
 باشد بخلاف قسم ثانی که بنام او بر شهرت و اعلان است چنانکه ما شنیدیم
 و اختصار البسط الا صغیر بالقسم الشیعی و اما کاتب
 امره علی الشهرة و لا اعلان انزل اوکافی العجی علی
 لیسار جبریل و غیره من السلامه که تم تعین
 المکان و تسمیته و تعین الزمان و هو رأس السید
 ثم اشتهر امره و اعلن ذکره علی لیسار
 امیر المؤمنین کرم الله وجهه فی سفره الی صفین
 و مختصص یافت فرمود صغیر قسم دوم از شهادت و برکاه بود بنامی امر آن
 شهرت و اعلان نازل کرده شد اول در وحی بر زبان جبریل و غیر آن زلم که
 بعد از آن تعیین مکان و تسمیه آن که مشهور بکبریا است تعیین زمان که شروع
 سال شصت و یکم از هجرت بوده پسر شهادت یافت امر آن و ظاهر کرده شد
 آن بر زبان جناب امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه در سفر و لطیف صفین که نام
 صوغی در حد و عراق است و بیانش بیان می چون بنامی قسم ثانی که در
 کمال شهادت است بر شهادت و اعلان و شهادت ترتیب لوازم و اما که مقتضی
 کمال ظهور و اظهار باشد ضرر و باید بعد از گذشت قبل از وقوع واقعه در وحی
 سماعی با تعیین مکان و زمان و اردو گشت و نیز بیانش از زبان و آن
 ترجمان حضرت علی مرتضی علیه السلام پیش از سماع صوغت صورت است

بعد از وقوع واقعه موجب شهاده اظهار باشد پس بایش میسر و در شمع
 کتمان وقعت واقعه الشهادة اشهرها من انقلا
 التربة دما و امطار الدم من السماء و هتف
 الطوائف بالمراني و نوح الجن و بكاءهم و طواف
 السباع حافظات بحثته و دخول الحيات في
 مناخير قاتلته و الى غير ذلك من اسباب الشهادة
 پسر براه واقع شد واقعه شهادت مشهور شد حال آن بانقلاب خاک بخون ببارید
 خون از آسمان نالیدن با تفتان برشته با و نوح جن کرایشان گردیدن و زمین
 گرداگرد و برائی محافظت بدن او و دادن مارها و رسوایهای بی قی ملکان او و
 غیران از اسباب و علامات شهرت و اعلان باید دانست که بعد بنوح ساخته
 بهوش برآید و وقوع واقعه جاگزینی شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام
 من لجمته الشنا بشتی از آمارا رضی و سماوی بطهور آمد تا موجب شهاده
 و باعث اظهار این واقعه غریبه و ساخته عجیبه کرد و آزاران جمله انقلاب خاک
 بخون است حتی که سنگها از حجار بیت المقدس باقی نماند که از زیر آن خون
 تازه در غایت سرخی نه برآمد و بباریدن خون از آسمان بجای رسید به بود
 ختم و سپید و دیگر طوفان مرده مانرا پراز خون نمود اما کرستین بوالف برآید
 و نوح جن و بکائی اینها بس بر عوف حال که از بد عا شنیچیه
 سبب بر هیچ مجلی اعقل و نقل نمی نشیند محمولی نباید کرد بلکه مراد از تفتان

موافق مراثی طهار خون و ملال و گریستن بر حال شهیدان و بکا و رفت
 بر مصیبت سید ایشان است چه حقیقت مرثیه مجرد ذکر اموات بطریق سبب
 و کفایت است و بس و توجیه بنیان و بکامی ایشان عبارت است از گریستن
 بفریاد و فغان فغانه آن نوحه ممنوع که معمول و مرسوم متبدعان زمان
 که در کتب صحاح و روایات معتدیه مألوف شدید و زجر و منع و وعید بر آن
 ثابت و مستقیم پس عبارت مثنی رساله شریف را محمول بر سند معتدیه است
 حق و در او را ویه ضلالت انداختن است و بر زبان ساطع و حجت قاطع بر
 مراد مصنف علیه الرحمة فحاشی مراثی و نوحه های منقول از زبان جنیان
 که بجای خود باید و آنچه کفتم شایسته القیام نذار و که مقصود از این کلام اینست
 خاص عام است نه ضلالت کافه امام اما محافظت دزدگان ایام ایشان
 و در آمدن از راه و سوراخ پنی قافلان پس برای عبرت ناظران و سامعان
 و شنیدنی و جزای بدجنان است اما و راسی اینهمه از سبب شهرت اعلای
 نام خطل شدن گوشت شتران شکران امام زمان سوخته شدن
 حنجران دم مالیدن بر روی زنان و سیاه شدن و زنا
 همچو شبها آن و گریستن آسمان تا امتداد زمان و غیر از آن
 از حوادث دوران آیند مذکور شود و ظهور حسین و قائل
 خون کن دل و جگر زمین و پریشان و آسمان و آسمانیان
 برای آنست که مذکور می شود و لیکن حکایه و اخبار

وَالْعَائِلُونَ عَلَى وَقُوعِهَا بَلْ يَأْتِيَاءُ الْبُكَاءَ وَالْحُزْنَ
لَسْتُمْ تَذَكَّرُ تِلْكَ الْوَقَائِعَ الَّتِي أَتَتْ فِي أَمْنِهِ عَلَى بَوَاقِ
الْقَلِيلَةِ فَقَدْ بَلَغَتْ نَهَايَةَ كُنْهَتِ فِي الْمَلَكِ الْأَعْلَى
الْكَافِرِ وَالْغَيْبِ الشَّهَادَةِ وَالْجَنِّ الْأَنْسِ وَالنَّاطِقِ وَالْمُتَكَلِّمِ
تَطْلُعُ شُونَ حَاضِرُ غَائِبَانِ بِرُوقِوعِ بَرِّ وَقَعِ بَلْ طَلَعُ مَا يَنْدُبُهُ بَاقِي كَلِمَةٍ
كَرِيمَةٍ وَخَرْنِ سَمَرِ يَدِ وَشَتْنِ أَيْنِ قَائِعِ مَوْلَانَاكَ دَرَمَتِ أَوْتَارِ فُزْ قِيَامَتِ
فَلِهَذَا تَجْتَبِئُ سَيِّدَانِ وَقَائِعِ نَهَايَةِ شَهْرَتِ دَرِ عَالَمِ عُلُوِّ عَالَمِ غَيْبِ
وَشَهَادَةِ وَجْهِ وَنَسِ وَكَوْا دِلِّي نَبَانِ كِهْ مَرَادِ از حَيَوَانَاتِ وَجَاهِدَاتِ
بَعْنِي غَايَتِ الظَّهَارِ وَشَهْرَتِ وَظُهُورِ لَوَازِمِ وَأَتَارِ بَعْدَ از وَقُوعِ بَرِّ وَنَهْمِ
اطْلَاعِ حَاضِرَانِ وَغَائِبَانِ كِهْ هَرِ حَاضِرِ وَغَائِبِ بَرِّ بَرِّ سَاخِ مِوَشِ بِرِ
مَطْلَعِ شُودِ وَهَرِ سِ از دُورِ وَنَزْدِكِ وَتَرْكَ تَوَاجِكِ بِرِّ جَنِّ وَوَقَعِ نَعْمِ
خَبَرِ دَارِ كِهْ بَلْ كِهْ مَقْصُودِ صِلَى وَغَوْضِ حَقِّقِ از نِهْمِ بِقِيَامَتِ نَعْمِ وَنَعْمِ وَ
تَذَكَّرِ وَبَادِ كَارِ سِ وَقَائِعِ مَوْلَانِ دُورِ وَسَوَاجِ غَمِ فَرَسُودِ دَرِّ بَرِّ اَمْتِ
قِيَامِ قِيَامَتِ اَمْتِ وَلِهَذَا اَوَاقِعِ نَهَايَةِ شَهْرَتِ وَشَهْرَتِ دَرِ عَالَمِ عُلُوِّ
وَنُظْلِ رَسِيدِ وَدَرِ جَمْلَةِ سَاكِنَانِ عَالَمِ غَيْبِ شَهَادَةِ وَجْهِ وَنَسِ وَنَاطِقِ
صَامِتِ شَهْرَتِ كَرِيدِ وَچُونِ مَقْدَرِ شَهَادَتِ مَهْدِ شَدِ آوَانِ پَارِ
مَقْصُودِ وَنَاطِقِ اَمْتِ رَسِيدِ خِيَا نَحْمِ مِوَشِ مَانِدِ اِذَا تَمَّ كَلِمَةُ الْقَدَرِ
فَلْيَذَكَّرُ اَيْتَانِ هَذَا الْبَابِ مَعَ الْإِشَارَةِ إِلَى مَا مَهْدِ نَامِ الْقَدَرِ

برگاه تهید یافت این مقدمه پس باید که ذکر کنیم خیر که متعلق باین باب است
 باشارتی بسوی آنچه تهید کرده ایم از مقدمه یعنی چون بعد تهید مقدمه است حکایت
 پان مقصود است و بیانش موقوف بر تحریر بنیت بسطین طین برای جناب
 رسول الثقلین تقریر بنیت حسین مطهرین برای ملاحظه جمال باکمال نبی اکرم
 صلی الله علیه و آله و سلم است شروع و اثبات هر دو مقدمه میشود اما مقدمه اول
 تفصیلش نیست فنقول **اَلَا كُفِّرُ السَّيِّطِينَ اَبْنِي رَسُولِ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكُلُّهُ وَجْهَانِ پس میگوئیم ما بود
 بسطین یعنی حسن و حسین و و فرزندار جمیع پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس
 آن دو وجه است یعنی نبوت بنیت حسین علیه السلام برای حضرت پیغمبر علیه
 الصلوٰه و السلام منبری بر دو وجه و وجه است **اَلَا كُفِّرُ اَبْنِي رَسُولِ اللَّهِ**
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكُلُّهُ السَّيِّطَةُ فِي بَنِي إِسْرَءِيلَ
 وجه اول آنکه پس در تحریر یعنی نوبه برای او حکم پرست و لهذا شمرده شد
 عیسی علیه السلام و در فرزندار یعقوب علیه السلام زیرا که عیسی پر مریم است
 حضرت مریم از اولاد یعقوب و لهذا عیسی از فرزندار یعقوب معدود است
 پس ثابت شد که پس در حکم پرست و الثانی الثانی **فَقَدْ ثَبَتَ**
بَطْرُ مَتَعَدِّدَةٍ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَهَا اَبْنَايَ
 ووجه دوم آنکه پس خواند که است پس تحقیق ثابت شد بطرق مقبوضه
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایشان یعنی حسن و حسین هر دو پسرند

شبهه که بر باد و سرحد
غیر می شده و تقسیم درون
امیر خانیکه در کمال و غیره
است ۱۲ ح

فازطنی لشکر او را بکابل آن سرب
و از قطنی حمل کردند و رفتند از
سعد و شتابان و پنج وفات نمود
از تاریخ نام یافتنی بود

و رویت کرد امام احمد بن حنبل و رشند خود از ابی سعید از زبانی بن مانی
از ایمر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که هرگاه متولد شد امام حسن آمد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که بنمایند بمن پس فرزند مرا چه نام دشتید او را گفتیم
که نام دشتیم ام و او را حب پس فرمود بلکه او حسن است پس پدید آمد
امام حسین گفت بنمایند مرا پس مرا چه نام دشتید او را گفتیم که حسین دشتیم

طبرانی بفتح طاء منجمه و بار
موصوده و را و همل مشوب
سوی طبریه که قضیه است
و آن بوق سلیمان
احمد بن ایوب طبرانی
حافظ مشهور است
کذا فی شرح الحمصی

فرمود بلکه او حسین است پس هرگاه ولادت یافت پس سوم فرمود و بنام
 بن فرزند من چه نام داشتید او را گفتیم که هاشم حرب کرده ام و فرمود بلکه او محسن است
 پسر فرمود و بدین شی که نامیدیم این فرزند از اینها می باشد پس این مارون که زبان
 عبرانی بشیر و شیر و شیر است روایت کرد این حدیث را بطرانی و دیگران و در کتب
 در کتاب افراد و حاکم و بیهقی و ابن عساکر و ابن عساکر و ابن عساکر و ابن عساکر و ابن عساکر
 که این حدیث را محمد بن اسماعیل بن عوفی و طبرانی از حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه و روا
 و در قاموس است شیر بر وزن بقم یعنی بفتح شین معجمه بای موحده مشدود مفتوحه
 در آخرای جمله و شیر بر وزن قیصر بفتح شین معجمه و کسری موحده مخفیه بفتح
 بیای شانه تختانی و رای جمله در آخر و شیر بر وزن محدث بضم میم و فتح
 شین معجمه و بای موحده مشدود کسوره و رای جمله و شیر بر وزن محدث بضم میم و فتح
 اندر پیشینده نماند که از این روایات و مثال آنها مخرج میشود که حضرت حسین
 حضور حضرت رسالت علیه الصلوٰه و السلام صحیح و سالم پیدایشده شرف و شرف
 زبان نبوت ترجمان گشتند و نیز باید دانست که جناب امیر المومنین کرم الله وجهه و
 عرف و عادت حرب که پسران خود را مستی بنام کابر مشهوره و روسای
 معلوم میگرد و نه فرزندان خویش را بنام حرب که از مشاییر عرب بوده است
 بودند و هرگاه تبدیل سامی سه گانه از ارشاد رسالت بنیاد و ظهور آمد و پدید
 شد که فرزندان بنام روسای جاہلیت نباید گذاشت و لهذا
 از ایشان کرم الله وجهه بعد از آن پسران خود را بنام ماسی گردانید

زمان فترت و ایام جاہلیت مسمی نفرمودند بلکه با سماعی صحابه کبار و خلفا
 نامدار مسمی نمودند چنانچه ابوبکر و عمر و عثمان و غیره ساسی و سزندان
 جناب ولایت مآب باتفاق علما ثابت و در کتب معتده مروی است
 پس قیاس تشبیه نام خلفای کبار بر نام حوب قیاس بمقابلہ نص است اما
 مقدمه ثانیه پس بایش نیست و اما کون فمما مرآتیک
 ملاحظتہ صلی اللہ علیہ وسلم من وجہین
 و اما بودن حسنین و سینه براسی ملاحظہ جمال با کمال حضرت صلی
 علیہ آله وسلم پس بدو وجه است الاول من جهة السيادة المطلقة
 اول از جهت سیادت مطلقة است یعنی بحسب سیادت مطلقة که عبارت
 از سردارنی بی قید است جناب حسنین آیت جلال سید العالمین
 و سندش نیست کہ مذکور می شود فقد اخرج النسائي
 والرويان والضياء عن حذيفة وابو يعلى عن
 ابي سعيد وابن ماجة عن ابن عمر و ابن عدي
 عن ابن مسعود وابو يعلى عن علي و الطبراني
 قال كبير عن عمرو جابر و البراء و اسامة
 بن زيد و مالك بن الحويرث و الدليل على ان
 و ابن عباس عن عائشة و ابن عمر و ابن
 و ابی رمنة ان رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم

و این جان و غیر ایشان مذکور است محمول بر فرض نیست که آن حضرت ^{صلی الله علیه و آله}
 علیه و آله و سلم نیز چنین تشنا و رباب تفضل خود فرموده اند پس این تشنا
 برای مطابقت مرآت بامرئی ضرورت و بعد از آنکه رفع تشنا
 از امرئی مرویت از مرآت هم رفع آن لابد است تا مرآت مطابق مرآت
 باشد و تطابق میانه مرآت و امرئی از دست نرود و از شروع مطابقت
 و اتحاد مرآت بامرئی است که ارشاد میشود و مِنْ مُتَّفَعَاتِ هَذِهِ
 الْمَرَاتِبَةِ كَوْنِ حُبِّهِمَا مَحَبَّةً وَ بَعْضُهُمَا بَعْضُهُ ^و صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ
 وَآلِهِ وَآلِهِمَا وَوَقَعَ زَوَاكِرُ عَسَاكِرٍ وَغَیْرِهِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ
 أَحَبُّهُمَا فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمِنْ ابْغَضَهُمَا فَقَدْ ابْغَضَنِي
 و از جمله متفرعات این مراتب است بودن محبت و دوستی حسین علیهما
 محبت و دوستی حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بغض و عداوت ایشان
 و عداوت حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه واقع شد در روایت ابن
 عساکر و غیره از ابن عباس رضی الله عنه کسیکه دوست دارد ایشان
 یعنی حسن و حسین را پس تحقیق دوست دارد و کسیکه دشمن دارد
 ایشان را پس تحقیق دشمن دارد و مرا یعنی محبت حسین یعنی محبت بار رسول
 و دشمنی ایشان دشمنی بار رسول است و چون دوستی و دشمنی بار رسول و
 دشمنی با خداست پس دوستی حضرت حسین و دوستی خدا و دشمنی ایشان دشمنی
 است با خداست که فوق آن متصور نباشد این بود بیان جرایم آنکه از تشنا

ح

و سیرت بجهت سیادت طلقة بوده اما وجه ثانی قرآنیست که مبنی بر اتحاد صور
از باب شید و الثانی من حیجة مشابهة الصوثة فانهم ما كانا
كالتصقین له صلى الله علیه و آله و سلم فی الظاهر
ایضا و دوم از جهت مشابعت صورت زیرا که ایشان یعنی حضرت
حسین بودند که یاد و تصویر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در ظاهر نیز
پیشا که و سیرت باطن مشابعت امامیه حضرت رسالت بودند و صورت و ظاهر نیز
مشابعت و مماثلت بآن حضرت و شتند و سندانین مشابعت است که میفرمایند
فقد اخرج البخاری عن انس قال لم یکن احدا شبهه
بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی
و قال فی الحسن بن ابیضا کان أشبههم برسول
الله صلی الله علیه و سلم پس تحقیق روایت کرد بخاری از انس که
گفت بنو و محلیس مشابه ترین مردم بانبی صلی الله علیه و آله و سلم الحسن بن علی
و گفت در حق حسین نیز که بود و مشابه ترین مردم بارسول خدا صلی الله علیه
و سلم یعنی حضرت امام حسن و بچنان جناب امام حسین علیهما السلام شبه
الاناس صوت با حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة بودند و چون تشبیه در روایت
تفاوتی معصوم و صورت جمال و نیز اطلاق صیغه تفصیل بر هر واحد از حضرت
حسین و امام حسن و همش کمال بوده برای تفصیل جمال و حل اشکال تعرض
نمود و در وی هکذا الحدیث مفصلا

الْتَّمِذِي عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَصَحَّحَهُ وَقَالَ
 الْحَسَنُ أَشْبَهَهُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 مَا بَيْنَ الصُّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ وَالْحُسَيْنُ أَشْبَهَهُ بِالنَّبِيِّ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ عَلَى ذَلِكَ وَرَوَاهُ أَبُو بَكْرٍ

را مفصل ترندی از علی کریم الله وجهه و صحیح کرد و آنرا گفت حسن مشابه تر بود
 با رسول خدا صلی الله علیه و سلم از سینه تا سر و حسین مشابه تر بود با رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 و چیزیکه فرمودند است یعنی بجهت قافی بدن خردا امام حسن و بجهت قافی بدن خردا
 امام حسین مشابهت با رسول خدا صلی الله علیه و سلم و آنستند پس خردا حسین باعتبار مجموع
 جبین تصویر صورت حضرت رسالت و میراث جمال رسول خدا صلی الله علیه و سلم
 که کویتا صورت جسمیت محمدی و وجهه شریف و راه خلقت هر دو نور و
 نبوت جلوه ظهور یافته و بارقه شعاع خورشید رسالت بر قمر محمد است
 هر دو سلاله و دو مان نبات و جلالت از سجدات نام و سیرت و صفات
 یافته و چون وسطه نبوت سیرت نبوی در حسین جناب علی مرتضی و ذریه
 صورت محمدی در سبطین حضرت زهرا بود پس مجموعه این پنج تن که مجموع
 خمس بر یکی کامل و مکمل بر آمده و باب الامتياز فیما بینهم نیز اصلیت و غیر
 خیری و کرمانده را یکی عجیب جلوه خوب از خلقت و تجا و دار و که هر یک و
 باین بنیت مجموعی فرض عین برار باب ایمان و موصل بدرجه شریف است
 قیامت بانبیاء الزمان باشد و فذلک این کلام و خلاصه همین مرام است

از شادی شود و خارج از زمزمی از النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم اخذ الحسن و الحسن فقال من احب هذين
 ابائهما كان في ذمتي يوم القيامة وقال هذا حديث منكر
 فبراور و نزدی بر سینه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم گرفت امام حسن و
 امام حسین این خبر بود و سیکه دوست دار و مرا دوست دار و این خبر
 و پدر ایشان و مادر ایشان را باشد یمن رو به من رو قیامت و گفت
 که این حدیث منکرست پوشیده نماند که منکر در موطا بحیثین حدیثی را گویند
 که راوی غیر ثقة بر خلاف ثقات روایت کرده باشد و این از باب اهل بیت
 شماست پس چون بر روایت دیگر ثقات مانند ابن جابر امام ضعیف نقی
 هر شوق و وثوق پیدا کرده این حدیث حسن قابل اعتماد است بنا
 بر آن بکار رفت و شایسته بدین طایفه و استخوان است آنچه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 در رساله غیر الاقباس از صحیح مسلم نقل فرمود و خروج النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 و سلم خدا و علیه مرطامل من شرفا سواد فحاش حسن بن علی فاذا خلعتهم جابر بن
 فاذا خلعتهم جارت فاطمة فاذا خلعتهم جارت علی فاذا خلعتهم قال انما يريد الله لیسب
 علیکم اهل البیت و لیسبکم بطین ابرون پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 از خانه بیرون و بران حضرت گلیمی بود نقش که شکل گجاوه شتر از آن پیدا
 بر او زخمی سیاه پس آمد حسن بن علی پس دخل کرد و او را در آن گلیم
 حسن از حسن بن علی دخل کرد و او را با او پسر آمد فاطمه پس دخل کرد و او را پسر آمد

ح
 نزدی که اول
 نماند و راجع
 به حدیث است
 میمنت آن حدیث
 محمد است بر و ز و شریف
 بنقد هم حدیث در حدیث
 بنفاد و ز و کانت بود از
 بنان الحدیث و غیره

علی پیش خل کرد و دراپس خواند آیه تطهیر که ترجمه اش نیست خیرین نیست که بخواند
 خدای تعالی تابیر و از شما پلید را ای اهل بیت پیغمبر پاک ساز و شمار ای پاک تمام
 پوشیده نه ماند که تفسیر آیه تطهیر شرحی و بسطی در کلام خواهد که این عباد
 مستحل آن نمیتوانند اما آنچه عقاید اتم الحروف است نیست که ذیل لغوی
 حضرت قاده از لوث کبائر و صفات متعدی و خلاق و میده باطنی با کلمه پاک
 و صاف است و نیز در رساله غریز الاقتباس است آمانی ملک مسلم علی
 من السماء نزل قبلها بشر فی ان محسن و محسن سید شباب اهل محبة و ان
 فاطمه سیده نساء اهل الجنة رواه ابن عساکر آید پیش من فرشته پس سلام
 کرد بر من فرود آمد از آسمان که فرود نیامده بود پیش ازین بر کسی فرود
 داد و اما که حسن و حسین سردار نوجوانان بهشت اند و تحقیق فاطمه سردار
 زنان بهشت است باید دانست که این حدیث مثبت سیادت مطلقه بر
 حسین بر دامن بهشت و برای حضرت زهرا بر زنان جهان بدون تشکیک
 است و این صراط آن شارت است که بالا گذشت و نیز در آن رساله است
 ان الحسن و حسین بهار سخاوتی من الدیار واه الترمذی بهر آنکه حسین
 و کل باغ من از دنیا هستند یعنی کل مراد و ثمره فواد من از باغ دنیا
 غیر از حسن و حسین و گری نیست و نیز در آن رساله است بدان آن انبای و انبا
 شیخی اللهم انی خیر فاجیه من خیر ما رواه الترمذی این حدیث یعنی
 حسین و حسن من اند و دو پس از من اند و از خدا پلید را

دوست میدارم ایشان را پس دوست دار ایشان را و دوست دار کسی را که دوست
 دارد ایشان را و هرگاه دعای رسول مقبول صلی الله علیه و آله وسلم مقبول باشد
 است در دوست داشتن خدا تعالی حضرت حسین و دوست داشتن حسین ریتالی
 نیست و از لطائف این حدیث است که سند نیست و محبوبیت حسین بر
 حضرت رسالت علیه الصلوة و التحية و محبوبیت حسین و محبوب حسین برای خدا
 متعالی هر دو واقع شد و نیز در آن رساله است صدق الله و رسوله انما
 أموالکم و اولادکم فکنته نظر الی بنین الصبیحین شیخان و یغیران فلم یصبر
 قطعت حیثی و رفعتما رواه احمد و الترمذی و بن ماجه و ابوداود و النسائی
 است فخره خدا و رسول او و خیرین نیست که اموال و اولاد شما سب از
 است نظر کردم بنوعی این و طفل یعنی حسن و حسین که میفرستند و میفرستند
 پس صبر نکردم تا قطع کردم سخن خود را و بر دوشتم آن هر دو را یعنی هر دو
 آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشغول بخطبه خواندن بودند که حضرت امام
 حسن امام حسین علیهما السلام تشریف آوردند و پاسبان مبارک آنها در رتبه
 لغزش میکرد و چنانکه مبارک را بر زمین افکند و آبی بر بدن شریف ایشان
 چون این حالت را آن حضرت در آشنای خطبه مشاهده فرمودند بفرط شفقت
 و سوز خطبه برآمد خطبه اگشته بود و صاحبزاده را بکنار گرفتند و اتفاقاً
 شفقت و محبت حضرت رسالت قیاس کردیت که چقدر استقامت ایشان حضرت
 بنین ایشان شده با این همه شوخس و لاطلا خطه شود که چنانچه از مصائب و بلا

ندکی است
 فخره است
 که در این
 سبب از
 فخره است
 از بنی امیه

این بکر گوشه ما خاتمه حضرت سید الشهدا و دیگر ائمه بیت مصطفی و واقع گردید
 و ازین قسم احادیث کشیده که شطری از این دران رساله نیربائی است
 در کتب صحاح مروی است که برای استیفای بیان آنها و فقرایا باید انداختی
 شرح ازین وادی نموده رجوع بهل مطلب میشود حالی ناظران ناخبر
 که مقصود جناب علامه علیه الرحمة از تالیف این رساله بیان سرشمار
 بسطین کریم یعنی حضرت حسین علیهما السلام است آن موقوف بر تمهید مقدمات
 و بیان آن بوده و هرگاه از تحریر اموریکه موجب کشف این ازو یا اعلان
 این سردساز بوده فراغی حاصل شد شروع در بیان واقع میروند و
 اول ذکر بعضی از اوصاف بطریق مشتی نمونه از حسن و جمالی میشود
 وَقَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ الْحَسَنَ بْنَ جَعْفَرٍ
 عَشْرَ حُجَّةٍ مَا شَاءَ وَجَاءَهُ تُقَادُّ بَيْنَ يَدَيْهِ وَخَرَجَ
 مِنْ مَّالِهِ هَرَّتَيْنِ وَقَالَ سَمِعْتُ اللَّهَ مَالَهُ تَلْكَ رَاتٍ
 حَتَّى أَنَّهُ كَانَ يُعْطِي نَفْلًا وَنَفْلًا نَفْلًا وَنَفْلًا
 حَقًّا وَنَفْلًا وَنَفْلًا وَنَفْلًا وَنَفْلًا وَنَفْلًا وَنَفْلًا وَنَفْلًا
 علیها السلام از پدر بزرگوار خود که گفت حج کردی حسن یا نه و حج و مال
 اسپهاکو تل کشیده می برد پیشش او و جدا شد از مال خود برای
 خدا و بار و تنصیف تقسیم کرد مال خود را برای خدا و بار و مال خود که
 می بخشید بیکای پادشاه او نگاه میداشت بیکای پادشاه را و می بخشید

شرح

ذکر در بیان نبوت
 حضرت جعفر بن محمد
 علیه السلام

یکتا موزه را و نگاه میداشت یکتای دیگر را یعنی مجاهده با نفس و محاسن
 او آب کعبه از اینجا میبردست که با نروده با رطلی مسافت و قطع منازل از پرتو
 ناله پیاده با فرموده با آنکه اسپهائی کوتل پیش پیش او می کشیدند و هم
 و چشم در جلو او میدویدند و زهد و ترک دنیا ازین کار پیدا که دوباره تمام
 مال منال و نیوی در راه خدا بخشید و سه باره که تنصیف عطائی مال
 فی سبیل الله در سبک تقسیم کشید حتی که کار عطائی یکتا غسل و موزه
 و نگاهداشت یکتای دیگر رسید و چنین تقسیم علی السویه شاق تر بر نفس
 از عطائی با کلیه است و از جمله تهذیب خلاق آن حضرت علیه السلام است که
 روزی بر سندان امت جلوه فرمود و اگر دوا مالی و امانی چون مال که روز
 دور نمابودند که مردی از کفار آمد و پرسید که رئیس مجلس کیت و نام او
 چیست فرمودند که منم حسن بن علی آن مرد گفت که همان علی که مرد خوشنوا
 و بغایت جبار بود و دیگر کلمات ناملائم به شان سید الله الغالب چاوید
 بر زه درانی را به نهایت رسانید حضار مجلس کرامی لباع چنین نهفت
 خرافات از دست ضبط بر آورده خنثی شدند که بتادیب آن بی ادب
 پرده از نیکو نجاب سر با تعظیم مقبضای خلق عظیم متوجه حاش شده
 ارشاد کردند که از طرز گفتار و طواریت پدیدست که ربخی داری و می
 گرفتاری اگر گرسنه طعام لیزید حاضر و اگر تشنه آب سرد موجود و اگر
 بدوشش تشنه بادایش بر دازم و اگر دشمنی در قفای تو باشد اعانت و

موزه در
 پیش روی

حمایت تو سازم چون آن مرد بچو سخنان لاویز شکر زین بقابل کلمات زبیر
 و ششونت یکیز خودش کوش کرد گفت که الحق تو پسر علی ولی الله هستی
 که قانع باب خیر و برادر و وصی پیمبر بود و بدولت اسلام رسید و یکی از
 موالیان خاص خدائیان با اختصاص کردید و ازین قسم نقل و حکایت
 بحدیست که استیاب آن نتوان کرد و چون کیفیت شهادت ستریه
 موقوف بر بیان وفات و سبب آن بود سخن در آن میرو و ظاهر
 وَكَانَ وَفَاتُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ سَنَةً
 تِسْعٍ وَارْبَعِينَ عَلَى أَرْبَعِ الْأَقْوَالِ فِي أَوَّلِ ربيعِ
 الْأَوَّلِ أَوْ فِي الْاِخِرِ صَفَرٍ وَهُوَ الْمَشْهُورُ
 و بود وفات شریف آن حضرت رضی الله عنه سال چهل و نهم از هجرت
 بنا بر قوی ترین اقوال عنده ربع الاول یا در آخر صفر و نهم مشهور است
 یعنی تحقیق اول ربیع الاول و مشهور آخر صفر یعنی تاریخ نسبت به ششم
 و بعضی نوشته اند که پنجم ربع الاول سنه پنجاه از هجرت وفات یافتند
 وَ سَبَبُ مَوْتِهِ أَنَّ زَوْجَتَهُ جَعَلَتْ بَدَنَ الْأَشْعَثِ بْنِ
 قَيْسٍ سَمْنَةً بِأَخْفِ زَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ كَانَ زَيْدٌ مَعَهُ
 كَيْمَا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَعَمَلَتْ فَمَرَّ غُلَّ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا ثُمَّ مَاتَ فَبَعَثَتْ جَعَلَتْ
 إِلَى زَيْدٍ تَسْأَلُهُ الْوَفَاءَ بِمَا وَعَدَهَا فَقَالَ

اِنَّكَ كُنْتَ قَتْلًا لِّلْحُسَيْنِ اَفَلَا تَرْضَا
 لَانَفْسِنَا فَصَادَتْ عَمِّنْ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ
 هُوَ الْحُسَيْنُ الْمُبِينُ وَبَسْبُ فَاَتَا آن بُو د که زوجه
 جده دختر شش بنی زهره و او را باغوا سی یزید بن معاویه و بویید
 که وعده داده بود و جده را برابر کتاب اسکار باینکه تزویج خواهد کرد و او
 پس جبن کرد و نچه یزید خواست به او پس پارس شد حضرت امام حسن تا چهل و
 سیست و فات یافت پس ستاد جده شخصی ابطرف یزید و میخواست و ف
 آنچه وعده با و کرده بود پس گفت یزید ما را رضی نبودیم بیرون تو پیش
 حسن آیا پس چگونه رضی بشیم بودن تو پیش خود پس کشت جده و حمله
 کسانیکه زیکار دنیا و آخرت است این زیکار سی همان زیکار سی است
 وَكَانَ عَرَضُهُ الْإِسْهَالُ الْكَبِيرُ نَقَطَةً
 الْإِسْهَالُ وَبُو د بیماری آن حضرت اسهال کبیر و پاره پاره شدن
 روده یعنی هنگام اجابت و تنها پاره های جگر و روده ها بریده شده می بود
 چنانچه شخصی برای عیادت خجتاب علیه السلام رفت آن حضرت چون از
 بیمار آمد فرمودند که جگر من پاره پاره شد آن شخص کوید که من آن پاره ها را
 ملاحظه کردم و دیدم که فی الواقع قطعات جگر بودند و کم
 حضرت الوفا علیه السلام جَاءَ الْحُسَيْنُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
 فَقَالَ أَيُّ نَحْيٍ مِّنْ صَاحِبِكَ قَالَ بَرِيدُ قَتْلَهُ قَالَ

فَعَمَّ قَالُ كُنْتُكَ اَصْحَابِي الَّذِي
اَطْنُ اللَّهُ اَشَدُّ لَهُ نِقْمَةً وَاِنْ كُنْتُ مِنْهُ فَالْحَبِ
اَنْ تَقْتُلَ بِي بَرِيًّا ثُمَّ قَالُ لَقَدْ سَقَيْتُ السَّمَّ
مِرَارًا وَّمَا سَقَيْتُ مَرَّةً اَشَدُّ مِنْ هَذِهِ

و برگاه حاضر شد و او را وفات بیاورد انا هم سیرین خونی برهنه پس گفتن
برادر من که با تو این حرکت کرد یعنی کدام کس ترا زهر داد و گفت میخواهی قتل
گفت آری گفت برآیید اگر قاتل من همان است که من کمان میدارم تیرهای تو
سخت تر است برای او و زنتقام یعنی خدای تعالی که منتقم حقیقی است بر
کفر قتل انتقام کافی است و اگر نیست او در واقعه که با او کمان منبت و دست
نمیدارم که گمشد یا انتقام من بکنایم را پس گفت که برآیید به تحقیق نوشیده
شدم زهر چید بار و نه نوشانیده شدم هیچ باز سخت تر ازین بار نوشیده
نماند که دعای بر اعرض از تعیین و تشخیص قاتل اموری چند است اول چنان
شهادت سر بر رخا و شباهه بوده قاتل را هم بعضی کمان اختفا گذاشته
تا ازین جهت نیز این را زهر پرده باشد و شعاع اظهار و ابراز برین
نباید دوم اخذ قصاص از امور است که حکم شرع عزم و حسیاط را در
در خطای تمام شده تا آنکه بدن ثبوت کامل و قطع و تعیین و تعیین قاتل مضامین
آن جائز نیست سوم طایفه از تحقیق و تنقیح قاتل دلیل بر کمال حکم و کمال
غیبط است چه اگر تحقیق و تعیین قاتل را بر میرفت تعیین و تشخیص قاتل من

ممکن الحصول بود پس دست او را شقام کشیدند و پهلوانان را از قصاص در فرود
 آمدن حضرت است که شامبه از غرض نفسانی و جبلت یک طیفان روزگار
 بانی نگذاشته اند و الا گفت نفس از شقام با وجود قدرت کاریت و شدار که
 چه جایی عوام از دست خویش هم سرانجام آن متعذر است و آنچه از شدت
 نشانیدن زهرین باره نسبت بمرت سابق ارشاد شد کنایه پارس
 و ایامی قریب وفات است چنانچه از فضل الخطاب نقل کرده اند که این
 علیه السلام را شش بار زهر داده اند و پنج بار کاری کرده و بار ششم کار
 افتاد و در علیه ابو نعیم از عیون بن سحر مرویست که من شخصی دیگر در میان
 موت حضرت امام حسن علیه السلام برای عیادت رفتم فرمود که ای
 چیزی از من پرس عرض کردم که درین حالت امری پرسیدن میتوانم
 همین که افاقه از مرض دست دهد خواهم پرسید راوی گوید که آن حضرت
 بچانه تشریف بردند و باز برآمده فرمودند که آنچه پرسیدیت پرس که با
 دست سوال نخواهی یافت و مرا طاعت جواب بجا پس فرمود که مرا خدایا
 زهر داده اند و این باز کار که افتاد که پاره های جگرم بریده می افتد پس
 راوی گوید که من روز دیگر خدمت آن حضرت حاضر شدم دیدم که حالت
 خفشار است و جناب امام حسن علیه السلام بر سر بالین حضرت است
 از قاتل میفرمایند اما آخر روایت که الفا کشت و نیز روایت کرده اند که
 علیه السلام خواب دید که گویا میان دو چشم او قل بود و خداوند تعالی

این خواب را پیش سعید بن المسیب بیان کرد و گفت که زمان وفات جناب
 امام حسن قریب رسیده است و من گاه وقت رحلت قریب آمد جناب امام
 حسین وصیت فرمودند که من از عاتش خوسته ام که چون من بمیرم قبر
 مرا در خانه خود جاوده و عاتش بامن و عده کرده است پس بعد وقت
 من بخانه مرا پیش روضه رسول خدا علیه الصلوة و الثنا ببرد و از عاتش و
 خواستد اگر اجازت دهد مرا در جوار قبر جد مجید من دفن کنید و میدانم که مرا
 بنی امیه ازین کار باز خواهند داشت پس بایشان نزاع کردن شاید و ما
 که بنابر امر واقع ببرد و بماند و من گفتند و همچنان بود که هرگاه حضرت
 امام حسن علیه السلام بلیک بدی حق گفت جناب امام حسین بخدمت عاتش
 رفته دستوری خوبت عاتش گفت که خوب است که حسن در اینجا مدفون
 و چون انجمن روان رسید بنور و جبر قدم در راه ماندت گذشتند مدفون
 کردن نهاد پس بنابر روضه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بواقع بردند و در قبه عباس سلوسی قبر فاطمه بنت اسد جده حضرت مدفون
 کردند و کسی از بنی امیه بر جنازه جناب حاضر شد مگر سعید بن العاص که
 آن زمان میردینه بود و با اجازت حضرت امام حسین ادای نماز کرد و حاضر
 در بنیامین و مدینه که بقلع رفت اما بنیامین عمر شریف و شریف
 ولادت پس نیست که ارشاد می شود **قاک از عاتش**
الشکریه خبک و اگر بکشد سکه و سکه که آن

اَشْهَرُ الْأَبَاءِ مَا وَقَدْ وَلَدَا النِّصْفَ مِنْ شَعْبَانِ سَنَةِ ثَلَاثٍ
 مِنَ الْهَجْرَةِ عَلَى الصَّحِيحِ وَقِيلَ فِي رِصَالَتِنَا بُوَدُوعِ شَرِيفِ أَجَلِ نَخْبِیَالِ
 وَشَشْ مَهِ مَکَرَسِی کَمِ اَزَرُ کُورِ مَآوِیَهِ تَحْقِيقِ پیدایش دهم شعبان سال سوم از
 هجرت بر بیت صحیح و گفته شد در رمضان پوشیده ماند که در زمان ولادت
 حضرت امام حسن علیه السلام و پنهان در وقت وفات آنجناب اختلاف است
 ولادت حضرت نیز بعضی پانزدهم شعبان و نیز بعضی پانزدهم رمضان سال
 سوم از هجرت است و وفات آنجناب بر قول مختار در ماه ربیع الاول نیز بعضی
 غره و نیز بعضی پنجم ماه مذکور و مشهور است و هشتم ماه صفر سال چهل و نه
 هجری است و سنین عمر شریف چهل و پنج سال و شش ماه و چند روز کم بر بیت صحیح
 است پس عتبار سنین حیات مقتضی ترجیح تاریخ ولادت پانزدهم رمضان
 و وفات پنجم ربیع الاول می افتد تا چهل و پنج سال و شش ماه کسری کم بحساب است
 آید و مؤید نیست آنچه گفته اند که عمر شریف آنحضرت چهل و پنج سال و چند ماه بوده
 سال در کنار رفت حضرت رسالت علیه الصلوة و التحیة پرورش یافتند
 سیال در ظل حمایت پدر بزرگوار یعنی جناب شاه ولایت جادداشتند و
 و چند ماه دیگر فقط در کف رحمت حضرت رب العزة زندگانی کردند
 هَذَا مَا يَتَعَلَّقُ بِالشَّهَادَةِ السِّرِّيَّةِ الَّتِي
 اخْتَصَرَهَا السَّيِّدُ الْأَكْبَرُ أَيْسَرُ مَا يَتَعَلَّقُ بِشَهَادَاتِ سِرِّيَّةِ
 مختصر آن فرزندان اکبر است آنچه متعلق بود به شهادت سیری که

وَأَمَّا الشَّهَادَةُ لِلْجَهْرَةِ الَّتِي اخْتُصَّ بِهَا السَّبْطُ الْأَصْفَرِيُّ
 مِنْ أَكْبَرِ الْوَقَائِعِ الْمَشْهُودَةِ وَأَمَّا شَهَادَتُ طَاهِرِي كَهْ خِصَاصِ نَيْتِ
 بَنِ فَرْزَنْدِ صُغَرِ بَنِ آنِ از بزرگ ترین وقایع مشهور است و سبب
 شَهْرَتِهَا كُنْهَا جَهْرَتُهُ وَسَيِّدِي أَنَّهَا كُنْهَا كُنْهَا كُنْهَا
 وَتَسْلُطُنَ وَذَلِكَ فِي حَبِ سَنَةِ سِتِّينَ بِدِ مَشْرِ كُنْ
 إِلَى الْأَقَالِيمِ لِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ وَكَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ
 الْعَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ
 رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَمْتَنَعَ الْحُسَيْنُ مِنَ بَيْعِهِ
 لِأَنَّهُ كَانَ فَاسِقًا مُدْمِنًا لِلْخَمْرِ ظَالِمًا
 وَسَبَبَ شَهْرَتِ أَنْ شَكَارَ شِدْنَ آنست و بیش آنکه هرگاه مالک و پادشاه
 یزید و تسلط یافت بر مملکت و آن در ماه ربیع سال شصتم از هجرت بشهر شوق
 اتفاق افتاد و نوشت نامه با بنو امی القیوم جهت گرفتن عقیدت برای خود
 نوشت نامه بعامل خود و بدین ولید بن عقبه برای گرفتن بیعت از حضرت امام حسین
 علیه السلام پس از ماند و نکار کرد حضرت امام حسین از بیعت یزید برای آنکه بود
 فاسق و هم ظالم باید دانست که چون معاویه بن ابی سفیان فوت کرد
 و یزید بجای پدر خود بر تخت سلطنت نشست نامه با با القیوم و حال
 برای انقضیت بعالم و حکام هر مقام نوشت چنانچه نامه یزید
 ولید بن عقبه حاکم مدینه بنیضون رسید که معاویه بنسند از

باید دانست که در وقت تعیین زمان
 که خلیفه ششم در روز شنبه
 که یعنی آخر سال شصتم
 است شروع سال شصتم
 است و اندک زمانی نیست
 از هجرت تا شروع سال شصتم
 بعد تمام سال شصتم
 و کسی خواهد دانست که شصتم
 از شروع این واقعه آخر سال
 است و بعد از آن است و آخر
 است و بعد از آن است

از بندگان خدا بود وفات یافت و من بجای او ششم بیعت اقیاد برای خود
 بزدوسی میخوهم باید که احسین بن علی و دیگرانی مدینه بیعت برای من بکند
 و در نک و تاخیر و از بیعت کنی و لید بن عقبه بمجور و و نامه حسین بن علی
 و عبد الله بن بریر اطلبید و گویند که چون نامه یزید بولید بن عقبه رسید
 مروان مشورت کرد مروان گفت که حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی
 و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر را طلب کن و ازین هر چهار کس در خوا
 بیعت بکن اگر بیعت کردند بهتر والا این هر چهار تن را کردن بزن تا بکشت
 عجزت شود و دیگری از قبول بیعت تخلف نوزد و لید مشورت مروان را
 نکشت و گفت که من سپر فاطمه و سپر ابوبکر و سپر عمر و سپر عثمان
 را میخواهم که بولید بن عقبه حضرت امام حسین را اطلبید بجناب جماعه غلامان
 موالیان خود را همراه گرفته همه را بر و سراسی و لید گذشته تنها پیش او
 رفتند و لید براه تعظیم در آمده عرض مضمون نامه یزید نموده در خوا
 بیعت کرد آن حضرت در جواب ارشاد کرد که من بیعت یزید نخواهم کرد
 که او فاسق و دهم نجر و ظالم است گویند که مروان خنث از شرارت خود
 باز نیامده دست از خنث طیت برنداشته با و لید گفت که ای حسین
 بی از بیعت بکن که بار و کر بر و قدرت نیابی او را و بند باید کرد و بیعت
 و اگر از بیعت باز ماند بکشتن او بفرمانا خلیفه از تو رضی شود و لید گفت
 یا مروان مرا بکشتن حسین میگوئی اگر شرق و غرب عالم بمن بخشد

قصد خوش نغمه مروان بعد از این خاموش ماند و پنجاب از آفتاب بر خاسته
 و رحمت بجا نه ساخته بقصد روانی بطرف کوه منظم پرداختند چنانچه ارشاد شد
 وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ لَا رَيْحَ خَاوَنَ مِنْ شَعْبَانِ
 وکل خنل مکه و قادم به کوروان شد حسین بسوی مکه بتاریخ چهارم
 شعبان پس دخل شد بکوه و اقامت گرفت در آن و چون خبر فرج حضرت
 امام حسین از مدینه منوره و وصول بکوه منظم در مصار و دیار شهر گردید
 و مردم اطراف و جوانب برین ساخته و قوف یافتند اهل کوفه با طاعت
 و التماس و پنجاب اتفاق کرده نامه ماعلی سیدل التواتر و التعاقب متضمن بطایب اسال
 و شهنشاه چنانچه بایشان می رود و کما وصل الخبر الی اهل الکوفه
 اتفق منهم جمع کثیر و کتبوا الی الحسین علیه السلام
 یسرعونه الیه و یبذلون له بالقیام یتزید به
 بانفسهم و اموالهم و بالقراف ذاک و تباغت
 الیه نحو مائت و خمسین کتابا من کل طایفه و
 جملة فسیلهم ابیهم مسلم بن عقیل و ختم علی
 نصرتهم و حمایت و برگاه رسید خبر بسوی اهل کوفه متفق شد و از
 جامع شیر و نوشتند نامه با بخیرت امام حسین علیه السلام و طلب حضور
 و بزل جانها و مالهای خود را در خدمتگذاری بحضور پنجاب و ممالک
 و برین باب و در پی رسید بان حضرت و تب صد و پنجاب و

نامه از هر گروه و جماعت پس روانه کرد بطرف ایشان پسر عم خود مسلم بن عقیل را
 و بر عین و یکدیگر فرمود آنها را بر نصرت و حمایت او با جمعه کوفیان با سلاح
 تمام نامه های متواتر و قاصد های متکثر و طلب حضرت امام حسین علیه السلام
 فرستادند و در مخصوص صرار و استبداد و یاد ترس و کار بردند و گویند که نامه
 که به دست معتمدی از اهل کوفه رسید عبارتش این بود بحسین بن علی بن
 شقیقه و شیعه ابیه علی امیر المؤمنین سلام علیک اما بعد همان الناس منظره
 و لاری بهم غیر که فاجعل الجبل باین سؤل بعد و سلام علیک حجت بند
 و بر کشته یعنی تمامی مردمان منظر مقدم شریف اند و اطاعت انقیاد و
 سوا آنی بخیاب منظورند از اسی پسر رسول خدا خود را بر روی برسان
 و ما را از این نظر و ارامان چون استدعای کوفیان در باب طلبند
 از حد گذشت بحضرت خود استند که از جانی عنان غریت بالصبوب فرمایند
 معبد الله بن عباس و یکراجه اصحاب که در مکه معظمه بودند مخالفت نمودند
 و گفتند که لفقوی الکوفی لایوفی بیوفائی اهل کوفه ضرب المثل و شبهه عالم
 قول و فعل سکنه بجا صلا قابل عبادت و نیست آفر بعد قال و مقام قرار یافت
 که آن حضرت لازم کوفه نشوند شخصی را از متولان خویش با نطق و
 کنند چنانچه برادر عمر او مسلم بن عقیل را به نیابت خود و خست کوفه فرمود
 و کوفیان را بر اطاعت و متابعت و نصرت و حمایت بحضرت تحویل
 و بر عین نمودند اکنون کیفیت وصول مسلم کوفه بکوشش پوشش شنیدنی

و بعد از آنکه بنیان شهر نصاب دیدیت فلما وصل مسند الکوفه
نزل فی دار المختار بن عبید و بایع المحسن علی
یدیه خلوق کثیرا اگر در میان شیعیان عشا فاطمه
علی ذلک النعمان بن بشیر و الی الحکوفه
من صحابین یزید و کار صحابی فوکل
الناسر علی ذلک لکن کتفی بجهد الزهراء
و کم تبعه خضر لا حک پس هرگاه رسید مسلم بکوفه فروشید
در خانه مختار بن عبید و بیعت کرد حسین را بر دست او خلق بسیار زیاد
از دوازده هزار کس پس مطلع برین حال شد نعمان بن بشیر که حاکم کوفه
از جانب یزید بوده و بود صحابی پس تهدید کرد مردم را برین کار لیکن انفا
نمود و تهدید و متعرض نشد برسی بیکس مجمل چون سلم بن عقیل داخل
شده به خانه مختار بن عبید ثقی نشت افامست کثا مردم کوفه هجوم
آورد و بیعت بر دست او نمودند چند آنکه نوبت از دوازده هزار در گذشت
کار به بجهده هزار و بر دشتی بستی هزار و بر دشتی به چهل هزار رسید نعمان
بشیر حاکم کوفه که مرد صحابی بوده برین ماجرا توقف یافته بحسب ظاهر
کار بند تهدید و تخویف شده با شاعران و غماض متعرض حال احدی
مباذنین نداشت بلکه در باطن معاون در کار حضرت مسلم بوده و پنهانی
مردم بر بیعت و اطاعت میکرد و و آخر کار چون تغافل نعمان بر

نمایان شد بعضی از بد نهادان یزید را از حقیقت حال آگاه ساختند و بسط
 و شکایت نعمان پر خستند چنانچه میفرمایند **فكتب**
يزيد الحضرى وعمار بن الوليد بن
عقبة بن زيد بن الحارث بن ابي امر مسلم بن اهل الكوفة اليه
وتعاقل النعمان بن كيسان عنه پس نوشت مسلم بن یزید حضرت
 و عمار بن ولید بن عقبه بنسوی یزید در حالیکه خبر از این سر و داد
 از امر مسلم بن ولید اهل کوفه بطرف او تعاقل نعمان بن بشیر از ولید بن
 حضرت و عمار بن ولید بن عقبه حال و روز مسلم بکوفه و رجوع مردم
 خدمت او بر سر می طلوع یزید نوشتند و از تعاقل نعمان بن بشیر خبر
 کرد **فعل يزيدي النعمان وولى مكانه عبيد الله بن**
زياد وكان واليا على البصرة فتبعه عبيد الله
من البصرة الى الكوفة ودخلها ليلا من
جهة البادية في لباس اهل الحجاز واولهم
الله فسكنهم رضي الله عنه فاستنقبا
البنا من في ظلمة الليل وسكوا عليه مشوا
يكديه وقالوا عرجاك يا ابن رسول الله قدمت
من مقلد امسكت دخلوا لافاة بين مقلد
 نعمان او حاکم کرد این بجای او عبید بن زیاد بود و او حاکم بر بصره

فتوجه

پس سامان سفر کرد و عید شد از بصره بسوی کوفه و داخل شد در اوقات شب
 از طرف بیابان لباس حجازیان و در و هم اندخت مردم را اینکه خسیس است
 پس استقبال کردند و او را مردم در تاریکی شب و سلام کردند و فرستادند
 پیش او گفتند مرحبا با و ترا ای پسر رسول خدا آمدی تو نیک آمدی
 پس خاموش ماند این زیاد تا آنکه داخل شد مکان حاکم شین اخفی میاد
 که چون مردم کوفه بعد از بیعت در انقیاد و طاعت مسلم بن عقیل گویند
 دعای بر طلب حضرت امام حسین علیه السلام کردند و آن حضرت نیز بفرموده
 غمان از مکه بکوفه پرداخته و چراغ آمد او در اطراف و جنوب شتبارفته
 گویند که نیرید بر یافت این ساخته بکار خود حیران و مشوره طلب زندگان
 کشت مشاوران بد مال چنان میشدند که اگر حسین بکوفه رسید عراق
 از دست مارت بلکه بنای این سلطنت و حکومت از هم شکست پس صواب دید
 که نعمان بن بشیر از حکومت کوفه معزول و شخصی و کجای او منصوب شود
 که مسلم بن عقیل را با عنوان انصار او باشد و پنج فتنه و فساد را با کلیله ببرد
 آخر بعد از و حیض سردا دهند که این کار غیر از دست عید شد بن زیاد
 سخاوت نماید نیرید این زیاد را که حاکم بصره بود با مارت کوفه و عوف
 که با او نوشت که زودانزود خود را از بصره بکوفه رسانند مسلم
 عقیل و مبایعان و متابعان او را باشد و از حسین طلب بیعت
 او قبول بیعت کرد و بهتر و الا او را نیز نکشد چون نامه نیرید بنام این زیاد

رسید برادر خود را قافله مقام خود به بصره گذارشته با انور خان هم کوفه شد تا آنکه
 بقا و سیه بن سپاه خود را در آنجا گذارشته و از راه مرثب خود را به
 حجازیان ارسته و عیال میر بسته و بزرگتری نشسته با معد و وی چند روزی
 که قافله حجاز می آمد در تار یکی شب میانه نماز شام و عشا بکوفه درآمد مردم
 بکوفه که همه تن چشم انتظار براه حضرت امام حسین بودند غلط خورده او را
 امام حسین پیشکش و دست بپا داشت بر او خنجر و شمشیر کردند و مرجا گفتند
 و پیش پیش او رفتند و ابن زیاد و قتل سکوت بر لب افکنده هیچ نیکی
 تا آنکه قتل دار الاماره گشت و نیمه براسی آن بود و مردم کوفه بر آمد
 خبر دار نشوند ووقعه بلوا کرده آماده فتنه و فساد در دفع او نکردند
 فَلَمَّا أَصْبَحَ جَمَعَ النَّاسُ وَقَالَ عَلَيْهِمُ الْمُنْشِقُ اَلَا يَكْفِيكُمْ
 وَكَذَلِكَ هُمْ وَحَدَّثَهُمْ عَنْ هِيَ كَلِمَةً يَزِيدُ وَفِيهَا
 مُسْلِمٌ يَقُولُ التَّدْبِيرُ وَانْخَفَى مُسْلِمٌ فِي دَارِهِ الْيَوْمَ
 پس هرگاه هیچ شد جمع کرد بن زیاد و مردم را و خواند بر آنها سند حکومت
 خود را و تهدید و تخذیر کرد بکوفه را از مخالفت یزید و متفرق گردانید جماعت
 مسلم را بقوت تدبیر و پوشیده شد مسلم در خانه یانی بن عروه یعنی بمکه
 تهدید سالی و تحویف زبانی بن زیاد و جماعه مبایعان حضرت مسلم شدند
 از یزید و مسلم خود را از خانه یانی بن عروه پسر و خفا کشید تا آنکه
 عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ ابْنُ الْأَشْعَثِ مَعَ قَوْمٍ إِلَى دَارِهِ فَاقْبَلَهُ

بِوَالِي بْنِ عُرْوَةَ فَحَبَسَهُ وَجَلَسَ جَمِيعُ رُؤَسَاءِ
الْكُوفَةِ عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ وَأَتَى الْخَبْرُ سِلَاقًا
شِعَارَةً فَاجْتَمَعَ مَعَهُ أَرْبَعُونَ أَلْفًا وَاحْطَا طَوَاحِلَ الْقَصْرِ

پس ستاد ابن یامحمد بن شعث را با فوجی بسوی خانه مالی بن عروه پس
آوردند و او را پس قید کردند و بن یام و او را و مجوس نمود و جمله روستا

نزد خود در قصر در سید این خبر به مسلم پس آواز داد و خاصان و رفیقان
خود را پس جمع شدند همراه او چهل هزار مردم و احاطه کردند و قصر

یعنی چون ابن زیاد مالی بن عروه و دیگر روستایی کوفه را و مکانی
از قصر خود مجوس کرد و حضرت مسلم بدریافت این حال خاصان و رفیقان

خود را جمع فرموده با جمیع چهل هزار کس محاصره قصر عید الله بن یام
فَأَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ الْأَسَدِي مِنْ رُؤَسَاءِ الْكُوفَةِ أَنْ

يَكُونُوا عَشَائِرَهُمْ وَيُؤَدُّوهُمْ عَنْ فَاكِهَةِ سِلَاقٍ
فَكَانُوا يَوْمَئِذٍ يَمْلِكُونَ وَكَانَ مُسْلِمٌ فِي خَيْلٍ مِائَةٍ فَنَظَرُوا

أَنَّهُمْ أَفْلَاحٌ دَهَبٌ أُولَئِكَ أَيْضًا وَبَقِيَ وَجَدٌ
پس امر کردند ابن زیاد سیران را که از رستبان کوفه بودند با نیکو

غزیزان و قریبان خود را و بازدار این بسیار از رفاقت مسلم پس
بنمایند و سیران غزیزان خود را پس متفرق شدند بر اینها

کرد مسلم و پانصد کس یعنی تمامی مردم همراه متفرق شدند و ما

ن
و
ی

هزار پانصد باقی ماند پس هر گاه پیدا شدت که شب رفتن ایشان بهم و با
 ماند مسلم تن تنها یعنی اول از چهل هزار پانصد کس همراه مسلم ماندند بعد از آن
 چون شب تاریک شد این پانصد هم راه خود گرفتند و مسلم تن تنها باقی ماند
 و گویند که چون برای نماز شام حضرت مسلم در مسجد کوفه بکبریا قیام گفت
 الحمد لله که ساقی ابدا و گردند و چون سلام در داد یک کس را بنزد درین قدر
 فرصت نه داشتند و مسلم تن تنها که نشتند و گویند که چون مسلم نزدیک قصر
 این یاد رسید دید که مردم از همراه او میگریزند تا آنکه از آن جمله قریب صد
 کس باقی ماند چنان شد که چپ و رست نگاه میکرد و میگفت که شیعیان کجا
 میروند از آن بهم دو آزد و کس باقی ماند نگاه فرمود که ای اهل کوفه خطبوط
 متواتر فرستادید و ما را طلبیدید و حواله ما بعد انمودید چون یکدو قدم دور
 رفت یک کس با او بود و فرمود فی الطريق فانی منزل امرأه
 فاستسقاها فسقته و دخلته ففارقها پس آمد و رفت میکرد
 مسلم در راه پس آمد خانه زنی را پس طلب آب کرد و از و پس آب نوشا
 از آن مسلم را و دخل کرد و او را در خانه خود یعنی رفیقان مسلم حضرت را تنها
 نشتند و همه با کمر خنثی مسلم در راه سرچشمه تنها میگشت و ازین طرف
 تا بآن طرف میرفت درین حال تشکی بر مسلم متولی گشت بر در خانه زنی که طوطی
 در آن داشت آمد و طلب آب فرمود و آن زن او را آب نوشا نیند و دخل خانه
 و کازینه ها مولی اهل کوفه را که شمشیر

فَانْطَلَقَ فَاخْبَرَ مُحَمَّدًا وَخَبَرَ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ
عَبْدَ اللَّهِ عَمْرُو بْنُ حَرْثٍ صَاحِبَ شُرْطَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ

فَاحْطَا بِاللَّهِ بُوْدِ سِرِّهِ نَبُولِ يَعْنِي غَلَامَ آزَادِ مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثِ پَسِ رَفْتَا
وَجَرَ كَرْدِ مُحَمَّدِ رَاوَجَرَ كَرْدِ مُحَمَّدِ عَسِيدِ لُذْرِ اِپْسِ وَشَتَاوِ بِنِ زِيَادِ عَمْرُو بْنِ حَرْثِ

كُو تَوَالِ شَهْرِ مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثِ رِ اِپْسِ مُحَاصِرَه كَرْدِ دَاوِ بِنِ هَرْدِ وَخَانَه رَا اِپْسِ
طَوْعَه سَلَمِ رَا بِنَاجَه خُوْدِ جَاوَاوَا رَا تَفَاقَاتِ قَضَا وَ قَدَرِ طَوْعَه كِه حَلِیْمِ مَحْبُوبِ اِ

بُوْدِ وَهْمَلَايِ خُوْدِ رَا اِزْ حَالِ سَلَمِ خِرْدَارِ كَرْدِ وَآنِ كَسِ هَا نَدَمِ پِشِ اِزْ بِنِ
رَفْتَه سِرْ كَلَامِ بِنِ رَا زِ دِ وَهْمَلَاوِ بِنِ زِيَادِ وَبُحْرُو دِ رَا يَتِ اِنِمَالِ كُو تَوَالِ شَهْرِ كِه

عَمْرُو بْنِ حَرْثِ نَامِ شَعَثِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثِ رَا بَرَايِ كَرْتِ اِزِیِ سَلَمِ فَرَسْتَا
اِبْنَانِ بَا جَاوَا كَشِيْدِ رَفْتَه خَانَه طَوْعَه اَكِه فَضْرَتِ سَلَمِ وَ رَا نِ سَكُوْتِ اِزِ

مُحَاصِرَه تُو فَرْدِ وَ دَا عِيْدِ كَرْتِ اِزِیِ سَلَمِ كَرْدِ وَ دِ وَ بِنِ شَعَثِ شَعَثِ
سَنَانِ شَعَثِ وَ رَا نَه كُو اَرَا نَه فَخْرِ مَسْلُكِ سَيْفِهِ يَقَاتِلُهُمْ

فَاتَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بِالْأَمَانِ لِيَأْتِيَ بِهِ الْعَبِيدُ
فَضْرَبَ عُنُقَهُ وَ أَلْقَى جَسَدَهُ إِلَى النَّسَائِرِ وَ قَتَلَهُ

هَذَا وَ كَانَ ذَلِكَ لِسَلْتِ خَلَوْنِ مِنْ
ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنْ اَلْهَجْرَةِ وَ قَتَلَ عُمَرَ بْنَ

مُحَمَّدٍ وَ ابْنِ أَبِي بَكْرٍ مَسْلُكًا اِيْضًا مَعَهُ نِسْرًا وَ مَسْلُكًا
خَبَرَ اَلِكِه جَبَلِ مِيكِرْدِ بَا نَهَا پِشِ اَمْرِ مُحَمَّدِ بْنِ شَعَثِ بَا مَانِ اِزِ

آورده مسلم را بسوی بن زیاد پس او گردون زد او را و انداختن او را
 بطرف مردمان و بردار کشید مانی را و بودین واقعه سوم و بیچ سیال
 انداخت و کشت بن زیاد و محمد و ابراهیم بر دوش مسلم را با او گویند که چون
 گوئال و این شعث سر طقه ارباب جدال با جماعت شعث کس فانه طو
 حصاره نموده مسلم تن تنها شمشیر گرفته از خانه برآمد و هنگامه محاربه کرد
 چند که بعضی را از طرف مقابل زخمی کرد و برخی را بر زمین سیاه و ستا
 بن شعث و انت که تحمل تیغ بنی هاشم کار این جماعت نیست بر آید ضایع
 اظهار امان نموده مسلم را از مقابل باز داشت و مسلم بن عقیل و محمد و ابراهیم
 پس از آنحضرت را همراه گرفتیش بن زیاد بر دوش آمد شقیاقبل از
 رسیدن مسلم نزد او بولابان داد حکم داد که حسین که مسلم داخل دروازه شود
 که پیشش و سرش از تن جدا سازند چنانچه رفیقان بن زیاد و ارج و را
 شمشیر کشیده در دم دروازه ستاوه بودند مسلم ناگاه که از در گذشت
 که دشمنان دند و شمشیر از تن جدا کرد پیش مردمان انداختند و گویند که
 بنیکه مسلم داخل قصر بن زیاد میشد مشغول بتلیل و تیغ بود و کمره بنی اش
 بنی سوادین و بنی ابی جحش و بنی خیر القایحین ملاوت می نمود که و فقه شربت
 شهادت چشید و خت اقامت از در خانه بدر قاشید بعد از آن محمد و
 ابراهیم پس از آن مسلم را نیز کشتند و مانی بن عوده را کشته بردار کشیدند
 بر مانی بن مطلقه و از ابریزه کشیده در کوچه در بر کردند و بنی سوادین

سوم و پنجم سال ششم از هجرت اتفاق افتاد تمام شیدان و پادشاهان و ابرصنا حال
حضرت امام حسین علیه السلام در واکلی حضرت از که بطرف کوفه رسیدند
که بلا و مبتلا شدن با انواع کرب و بلا کوشش فرمایند داشت و قتل
الْبُؤْسُ خَرَجَ الْحُسَيْنُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقِيلَ كَاتِ
حَرْجُهُ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ وَرَأَى رُؤْيًى سَوْماً وَجَحْجَحَ كَرُّ رُشْدِهِ
مُسْلِمٌ بُوهِرَ وَانْشَدَ حُسَيْنٌ مِنْ كُوفَةِ بَعْضُي كَفْتُهُ كَبُودَ رُؤْيَى
رُؤْيَى رُؤْيَى يَمِينِي شَتْمٌ ذِي حَجَّةٍ وَكَانَ سَبَبٌ لِحَرْجِهِ أَنْ مُسْلِمٌ
عَقِيلٌ كَانَ قَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ بِكُفْرِ قُلُوبِهِ وَبُؤْسِ سَبَبِ
الشَّخْصِ أَيْ كَيْفَ سَلَّمَ بِنَ عَقِيلٍ بَاصِرٍ أَرْتَامُ نَوَاشِئِهِ بُوهِرَ بِالْمُتَلَمَّاسِ غَدُومٍ
مُخْفِيٍّ نَمَانٍ كَيْفَ سَلَّمَ بِنَ عَقِيلٍ كَبُودَ رُؤْيَى وَرُؤْيَى عَطْمَايَ نَجَابٍ وَرَأَى
بُرُودِشَ وَطَلْعَ طَاعَتِ بَكُوشِ كَشِيدَ نَمَانٍ كَبُودَ رُؤْيَى وَرُؤْيَى
دَاخِلٍ دَائِرَةِ بَيْتِ كَرِيدَةٍ مُتَدَعِيٍّ تَشْرِيفٍ أَوْ رُؤْيَى خَبَابِ إِمَامِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَزْكَى كَبُودَ شَدِيدِ حَضْرَتِ لَمْ يَجِدَتْ خَبَابِ إِمَامٍ نَوَاشِئِهِ كَبُودَ رُؤْيَى
بَيْتِ مَعْرُودَةٍ وَجَمْعُ هَتَنِ بِطَاعَتِ وَنَقِيَا وَرُؤْيَى وَرُؤْيَى
سَمِيتَ لَزْمَ نَوَاشِئِهِ أَنْ لَمْدَ اسْتِخْبَابِ تَضَمُّمِ غُومٍ رُؤْيَى مِنْ كَبُودَ مَشْرِعُودِ
وَكَا تَجَهُّزَ بَاخِشَ رُؤْيَى مَنَعَهُ أَيْنَ عِبَادِ أَيْنَ رُؤْيَى وَرُؤْيَى
وَأَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ وَأَبُو وَقْدٍ الْكَلْبِيُّ وَكَانَ تَجَهُّزُهُمْ
وَكَا لَ أَيْ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اللَّهُ عَمَلُهُ وَاللَّهُ سَمْعُهُ يَقُولُ أَتَكْفُرُونَ
تُكْفَلُ بِهِ مَكَّةَ قَالُوا أَتُحَدِّثُكَ الْكِبَرُ

وهرگاه جناب امام حسین علیه السلام تهنیه سامان سفر فرمود و منع نمود و اورا ابن عباس و ابن عمر و جابر و ابوسعید خدری و ابو داود ایلینی پس باز نهاد از باز داشت ایشان گفت بدینکه من شنیده ام از پدر خود که میگفت که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود هر آنکه گویند کسی باشد که کعبه بآن حلال گزیند یا شتمن آن گویند پوشیده بماند که چون حضرت امام حسین علیه السلام غنیمت کوفه رست فرمود و اجله حجاب که در کعبه معطره حاضر بودند بهر حالتش آمدند چنانچه ابن عباس گفت که اسی حسین از حرم مکه که خانه خدمت مرد و برادر کوفیان عطا و مکن میدانی که باید و برادرت چه کرد و اگر تو باز غالی اهل بیرون خود را بجهاد مبرومین میترسم که مبادا تو کشته شوی و زمان و کو دوکان تو سپری باشند و نیز گفت که مرا کمان است که ترا بهم عثمان میان زن و دختران بکشند چون عرض ابن عباس را مبرض قبول نیافت بن عباس اندر مکن شد و گفت و حبیب الله و مانی پستی گریست و نیز عبد الله از غنیمت کوفه منع نمود و گفت که اسی حسین بر قول و فعل اهل کوفه غرور مشو و از مکه بیرون مرو با جمله جابر و ابوسعید خدری و ابو داود ایلینی و دیگر هر کس که حسین را آماده سفر کوفه دید منع کرد و کار چون مبالغه و هراس از نفس از حد گذشت حسین در جواب گفت راز فرمود و ارشاد کرد که

من از پدر خود و او از رسول خدا علیه الصلوة و التناشیده است که گویند می در کت
 کشته شود که بسبب آن حلت کعبه کرد پس من میخواهم که من بان گویند
 باشم یعنی شخصی که کشته شد که خوشش موجب بجزئی کعبه شود پس من دوست دارم
 که در مکه کشته شوم و این همه بلکه زیاده ازین در ترجمه تاریخ طبری و ترجمه
 و دیگر کتب مذکور و مسطور است و باید دانست که مصداق حدیث آنکه هر کس
 بن پر توبه که او را در مکه کشته و این سنک و مابعد برستحلال کعبه شد
 و هر چند این کشت و خون بجزر و ظلم واقع شد لیکن چون منجر به تنک است
 کعبه کردید جناب سید الشهدا علیه التحية و التناشیده خرم و حتما و در عا
 آداب کعبه کوار اگر که قتلش موجب استحلال کعبه شود و درین مقام منی است
 ظاهر الاشکال که با وجود شعار و خیار از واقع شهادت که از سید الشهدا
 بظهور آمد که بطریق خرم و یقین نباشد اجله صحابه شل بن عباس و اء
 جابر و ابوسعید خدری و غیر ایشان چرا اتفاقا عدا از رفاقت و معیت حضرت
 حسین فرموده فقط بر منع خروج از مکه و رستن بکوفه الکفا و رزید و طما
 خیر خواهی نمودند و همراه نفرستند و جواب این عضال مبتنی بر تقصیل است
 در کلام خواهد و نیز اندیشه شایسته تعصب نسبت بعضی امام در ربط و
 تقریر است و بنای این مختصر بر مختصار و تنزه از لوث تعصب قیاد است
 کشح از تقصیل نموده بالا جمال است قدر گفته میشود که معلوم و متفق بر آنست که
 همین سفرنامه مقتضای قضا و قدرت از قوت فعل خواهد آمد

کتب
 تاریخ

این عباس که عظمت و جلالت شان شان اتفاق ثابت و مستحق است با وصف
 آنها مطلقون خاطر خود تقاعد از رفاقت کردند و با وجود طوق مفارقت و
 گریه گاهای همراه فرستند هر عذیر که برای ایشان قرار داده شود همان عذر را
 جانب دیگران هم قبول باید کرد و مختصر جناب امام حسین علیه السلام سوّم و پنجم
 برویت صحیح و نزد بعضی ششم و پنجم و زترویه با معدودی از اهل بیت و شیعیان
 و موالیان که بیانش میشود از که روایت کوفه شدند و ستمهای ایشان
 و تمانین نفسا من اهل بیه و شیعه و موالیه فمعم
 فی اثناء الطريق بقتل مسلم و تفرق جماعته فمما بالجمع
 فقال بنو عقيل والله لا نرجع حتى نصيب بنا رانا او نقتل
 فقال الحسين لا خير في الحياه بعدكم

و سرانجام این جماعت هشتاد و دو کس از اهل بیت و یاران و غلامان خود
 پیشینده در اثنای راه خنجر قتل مسلم و تفرق جماعت او پس قصد بازگشت کرد
 گفتند فرزندان عقیل که قسم بخورید باز نخواهیم گشت تا آنکه با تمام سیم یا شش شویم
 که نه حریفان که بهتر میست در زندگی بعد شما یعنی چون حضرت با معدودی
 از اهل بیت و یاران و غلامان از که بغرم کوفه خروج فرمود در اثنای راه خبر
 شهادت مسلم بن عقیل و بدعهدی کوفیان و تفرق جماعتشان صفا نموده
 غم و محبت بکه کرد که پسران عقیل همایا کرده با اتفاق گفتند که ما معاودت نمیکنیم
 بگویم و سیم تا انتقام خود و در قصاص مسلم از دشمنان میگیریم یا خودتان شمشیر

آنجناب بعد ملاحظه گفتگوی برادران مسلم بن عقیل ارشاد کردند که لطف فرمود
 بعد از این نیست که شما همه ماکشته شوید و من تن تنها بمانم و گویند که حضرت یار
 حسین علیه السلام را در راه با جماعه حبیه پوشش فرزدوق شاعر ملاقات
 و احوال کو فرسید فرزدوق گوید که زبان من در آن وقت مرضی داشت
 کلام کردن نمی توانستم لهذا با اشاره گفتم که بگو فرمود و بگو روان شد
 گویند که چون فرزدوق شاعر با حضرت حسین ملاقات کرد دست بخت
 آنجناب پرسیدند که ای ابافراس از کجایم آتی گفت از کوفه فرمودند و
 را چگونه گذشتی گفت که دلهامی مرومان با تو گذشتم و شمشیرهای ایشان
 بشی امیه قضا و قدر ایشان نازل است و الله یفعل یا شایسته حضرت حسین
 گفت که قضا را باز نتوان دشت با حمله چون پسران عقیل سبک راه مرا
 شد حضرت حسین متوجه عراق شد خانه میفرمایند و شاعر متوجه عراق
 حتی از اکان علی مرحلتین من الکوفه و ملقیه الحسین
 بنید الزیاحی و معه الف فارس من احباب
 ابن زبیر و شایسته السلاج بعد از آن روانه
 عراق تا آنکه رسید بجای که دو منزل بود از کوفه پس ملاقی گشتند و او
 بن زبیر ریاحی و همراه او بودند هزار سوار مسلح از یزیدیان ابن زبیر و
 الحسین ان عبید الله بن زیاد قد ارسلنی الیک و
 ان لا انا وک جی اقدم بک الیه و ان الله کان

يُمَكِّنُنِي الرَّجُوعَ إِلَى الْكَوْفَةِ وَلَا سَبِيلَ لِي بِمَفَارِقَتِكَ

پس گفت چرا حسین که این زیاد و فرستاده است مرا بسوی تو و حکم کرده است
یا اینکه جدا نشوم از تو تا آنکه ببرم ترا نزد او و من بخدا از نیکار کردن است
پس نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه و نه راه بسوی جدی تو یعنی چون عربین

یا حی وراثتی راه با جناب حسین در خور و گفت که مرا هر چند این یاد با من
سوار مسلح برای گرفتاری تو فرستاده است لیکن من نمی یافتم که ترا
گرفتار کرد پس این یاد را ساختم و این بهم می توانم که ترا گذشته جهت گرفته

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنِّي لَمَّا أَقْدَمْتُ هَذَا الْبَلَدَ حَتَّى أَتَيْتُكَ أَهْلًا
وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِهِمْ وَأَنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْكَوْفَةِ فَأَنْزَعْتُمْ
عَلَى بَيْعَتِكُمْ دَخَلْتُ مَضْرُكًا وَالْأَنْصَرَفْتُ فَقَالَ لَهُ

الْحُسَيْنُ إِنَّ اللَّهَ مَا أَعْلَمُ هَذِهِ الْكُفَّةَ وَلَا الرُّسُلَ
لَا يُمَكِّنُنِي الرَّجُوعَ إِلَى الْكَوْفَةِ فَلَا أَفَارِقُكَ حَتَّى
أَقْدِمَ بِكَ إِلَيْهِ وَطَالَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا

حضرت حسین علیه السلام که من نیادم باین شهر تا رسیدن نامه های اهل آن و
نامه بدمش من پیشی های ایشان و شما اهل کوفه هستید پس اگر ثابت و قاطع باشید
بر بیعت خود و در ایام شهر شما و گرنه بازگردم پس گفت چرا امام حسین که بخدا من
نیستد انم این نامه پدر او و پیچایز او نیست ممکن مرا بازگشت بکوفه پس نیکو از من
که ببرم ترا پیش این زیاد و در از شد سخن میان برود و با جمل چون عربین

سبب آمدن خود بخدمت حضرت امام عرض نمود و جناب در جواب ارشاد فرمودند
 که من از خود عاجزم کوفه شده ام بلکه کوفیان نامه ما و قاصد ما فرستاده و با
 و بمبالغه تمام مرا طلبند و شما که آمده اید نیز از اهل کوفه هستید اگر ثابت و
 قرار بر عهدیت خود باشید رخت غمت بشهر شما می کشم و الا محبت بوطن خود
 نمی کنم محرّیجی خود را زرقیم نامه ما و ترسیل قاصد ما عرض شد گفت که اکنون
 باز گشت من بکوفه بدون بردن جناب نزدین زیاد ممکن نیست و گویند که
 حرّ بر واکندشت حضرت امام رضی شده گفته بود که جناب را اختیار است بهر جا
 خواهید بروید من بکوفه می روم پیش ابن زیاد عرض میدهم که حسین
 ملاقی شد و بطرفی دیگر رفت که درین حال نامه ابن زیاد بنام خود میفرستاد
 که در سیز کردن حسین تقصیری نکنی و الا پسندی مبتلا کردی که تحمل آن
 نتوان کرد و بعد از آن در حال خود ترسید که اگر سواران ابن زیاد که میخواستند
 عرض ما را نمایند خداوند که از دست جوهر ابن زیاد بر سر وقت ما چهره رو
 بمبالغه در برن آنجناب نزدین زیاد بکار برده تا آنکه از طریقین کلام بطول
 انجامید و سلسله سخن از جانبین دراز کشید قصه کوتاه چون نیست
 مرضی حد دریافت غمان غمت از کوفه بر تافت و سائق و قاصد
 و قد کشان کشان آنجناب را بکربلا اندخت حال این واقعه شنیدنی و کار آید
 تقدیر و بدست فاجعه **عَنْ حُسَيْنٍ عَنِ طَرِيقِ الْكُوفَةِ إِلَى كَرْبَلَا**
وَنَزَلَ بِهَا فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْحَرِّ سِنَّةً أَحْمَدُ

وَلَمَّا نَزَلَ سَأَلَ عَنْ اسْمِهَا فَيَقِيلُ هَذَا مَوْضِعُ يُقَالُ لَهُ
 كَرْبَلَاءُ فَقَالَ مَوْضِعُ كَرْبِ بَلَاءٍ فَنَزَلَ الْقَوْمُ وَحَطُوا بِهَا
 وَنَزَلَ الْحَرْبُ وَجِيشُهُ قِبَالَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ بَأْسُ كَرْبَلَاءِ

پس باز گشت حسین از راه کوفه و متوجه شد بسوی کربلا و رسید در آن تاریخ
 دهم محرم سال شصت و یکم و هرگاه رسید پرسید از نام آن مکان پس گفتند
 که این مکانی است که آنرا کربلا گویند پس گفت که این جایی است که ب و لاء است
 پس فرود آمدند قوم و انداختند بار باره و فرود آمدند و شکر و مقابل
 عینه بر زمین کربلا در ترجمه طبری و غیر آن نویسند که چون حسین بکربلا رسید جز
 برید ریاحی بطریق خنجر خواهی عرضه داشت که انیک فوج در فرستاده اند
 میرسد جناب را میکند ارم که شبها شب کوچ کرده به جانب کربلا و ندیدند
 آنجا پس کوچیده تمام شب قطع مسافت فرمود چون صبح دیدید
 که همان زمین کربلا و اردست و گویند که این محاطه تا صفت شب اتفاق افتاد
 که هر شب راه میرفت و باز دم صبح خود را بر زمین کربلا می یافت تا آنکه کا
 رسید که شتر از ارمی زودند از جایی خود حرکت نمیکردند پس
 اتفاقاً ضایع شد که در کار همانجا رخت اقامت گشوده طرح مقام نهاد
 و زمین که مرغ در زمین میزد و دینرم از درخت میکشیدند خون از زمین خود
 گل میکرد و شب بدین حال فرمود که از اینجا رختن نمی توانم که جایی نمود
 و شهید و قتل من این زمین است و نیز در ترجمه طبری است که چون حسین

بکر ملا رسید و در خواب دید که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با جماعه ملائکه تریف
 آورد و حسین را در کنار گرفتند و فرمودند که ای فرزند من میدانم که دشمنان
 قصد تو کرده و در صدد کشتن قناده اند ایشان از شفاعت من در قیامت
 محروم اند و نزدیک است که خدا تعالی ترا بدرجه شهادت رساند و بهشت را
 برای تو آراسته اند و پدر و مادر تو منتظر نشسته پس آنحضرت علیه الصلوٰه
 و السلام دست بر سینه حسین نهاده فرمود اللهم اعطِ حسینَ جبراً و اجراً حسین را خوا
 بدار شد و برای بیت خود این خوب برخواند جمله کریمان شدند و گریه
 انا لله وانا اليه راجعون بر زبان رانند تا قصه چون خبر وصول حضرت امام
 حسین علیه السلام بر زمین کر بلا و کوفه بگوش این زیاده رسید آنچه از دوش
 جوش بر فوج آمد آرمایشند تو کتب عبد الله کما تاملی
 الحسين یطالبه الی بیعة یزید فلما سرت فی الکما فیک
 الحسين فقره و القاه و قال للرسول ماله عند جوا
 فرجع الرسول الی ابن زیاد فاشتمه و جمع
 و جهز العساکر و صیّر مقدمها عمر بن سعد
 و لاه الری و اعمالها و کت له فاستغفر من ربه
 الی فقال الحسين فقال له ابن زیاد ما
 ان تخبر و اما ان تعبد علینا کما
 یقول ربک الربی و اعمالها و تقدر

فِي بَيْتِكَ فَأَخْبَارَ وَلَايَةِ الرِّي

مستوفی نوشت بعد از آنکه نامه به حسین برای طلب بیت یزد پس بر گاه رسید نامه
 پیش حسین پس خواند آنرا و انداخت آنرا و گفت به قاصد که نیست این نامه از من
 جواب پس باز گردید علی بن سوسای بن زیا و پس سخت شد شتم او و جمع کرد مردم
 و سامان کرد لشکر را و بگویند من و سردار لشکر عمر بن سعد را و بود این زیا
 که حکم کرده بود این سعد را بر ولایت رسی و ضلع آن نوشته بودند
 برانی او پس استغفامند این سعد از خروج خود بر این جنگ حسین گفت با این
 ابن زیا که یا خروج کنی برای جنگ حسین یا باز دوی ما را سندی که حکم
 رسی و ضلع آن بتو داده ام و بشینی در خانه خود پس خبر کرد این سعد را
 رسی را بمحلا چون علی بن زیا و ناما کام برشته عرض حقیقت پیش او کرد و تازه
 غضب این زیا در و پشند او رده سری تها کشید و همچو سن سوخته
 بر خور و پیچیده در بند محارب با حسین افتاد و جمع مردم و سامان لشکر را برای جنگ
 نمود این سعد را که عامل رسی و ضلع آن ساخته بود طلبید تا مقدمه پیش
 رفتی که از بی حال بگر بار دانه شود و جنگ با حسین نماید این سعد از
 کار استغفامند خود را کمی کشید و خواست که بمقاتله و محارب
 حسین نزد و که این زیا و با نوشت که ای ابن سعد یا حسین خروج بکن بر
 جنگ او بر و باز حکومت رسی دست برداشته سندی که بتو داده ام آنرا
 در خانه خود نشین پس این سعد و یار ابروین خستیار کرد و دست او سندی

و مغزولی از آن کواری انساخته بقبول حکم ابن زیاد پرداخت و حکم الی قتال
 الحسین ^ع بالعساکر فما زال ابن زیاد یجهرن جیوشه ^ع الی
 ان یجتمع عند عمر بن سعد اثنتان وعشرون ألفا
 من بیدین فارس و راجل فترکوا شاطئ القرأت و حالوا
 بین الماء و بین الحسین و اصحابه و کان اکثر
 الخمار حین لقیناه قد کتبوه و بالیغ و برآمد ابن سعد برای قتل
 با شکر با پس همیشه ابن زیاد و تهمیشکر و سامان فوج برای ابن سعد میگردد و آنکه
 مجتمع و فراهم شدند نزد عمر بن سعد است و در هر کس از سوار و پیاده پس فرود
 بر کنار آب فرت و حامل شدند در میان آب حسین و صحاب او و بودند اکثر
 خراج کنندگان بجنب او که آنکه به تحقیق نامه ها نوشتند و بیعت نمودند
 یعنی ابن سعد بطبع حطام دین را بدینا فروخته و ذخیره کمال تو و بال و هر
 اند و خفته بمقابل حسین برآمد و لشکرشها کرد و ابن زیاد و خندان نهادنی
 در پی فوجها برای کشتن ابن سعد میفرستاد و ملائکه ابن سعد اجمعت است و در هر
 پیاده و سوار مقتدم محرم در کر بلا رسید و حامل میان لشکر حسین و مشایخ
 کرد و دیده بر کنار آب با لشکر فر کشید و صرف آب را از لشکر حسین
 ع صبه بر خنجا ب تنگ ساخت چند آنکه چه جای یاران و موالیان صفار و
 واپست ساقی کوثر و شفیع و زحره محتاج برای یک قطره آب و است که این
 و دل و سینه بریان و کباب گشتند درین حالت یزید و جانی که از لشکر

حسین بن علی بود بخدمت امام مظلوم عرض داشت که اگر فرمان و پیش
 این سعد رفته است بجزارت آب کهن ارشاد شد که ختیار است چون یزید بحد
 نزد این سعد رفت با او در خورد و سبقت به سلام که شعار سلام است بگوید
 یا بن سعد خطاب بایزید هدائی کرده گفت که اسی براء و هدائی ترک
 سلام گفتی آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسول را نمی شناسم یزید هدائی
 جواب داد که اسی بر سلام تو که دعوی مسلمان می کنی و خروج بر این رسول
 و اولاد قبول نموده که قبل ایشان بسته و تشنه برای خون آنهاست
 و فرات دریا می ست که سبک و خوک از آن آب می خوردند حسین بن
 و براء و آن فرزندان و زنان طاعت و طهارت از تنگی جان طلب
 دارند و تو آب را از ایشان منع کرده و باز می گویی که من خدا و رسول را
 می شناسم و مسلمان هستم بن سعد گفت که اسی یزید هدائی همه است
 لیکن حج کیم که دل من رهنی بگذاشتن حکومت رومی و ضلوع آن نمی شود پس
 یزید هدائی را رجعت کرده حقیقت حال را بخدمت حسین عرض نمود و
 نام این حکایت است آنچه در صحیح بخاری و ترمذی و موسی است و خلا
 اش اینست که شخصی این عاقبت بخدمت ابن عمر از طهارت خون پشه پرسید گفتند
 که عاقیان از خون پشه می پرسند و فرزندان رسول گشتند و خوشحال
 گشتند و من بکوش خود شنیده ام که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود
 که اگر کسی از دنیا بگذرد که چون شکر بر سعد آمده و بجنبش

حسین بن علی بها السلام از مقام خود بر آنده روبروی ایشان ایستاد
و بعد حمد و ثنای خدا خطاب بشکریان یزید نموده فرمود که ای مردمان
به بینید که من کدام دلبسته را بیان کنم و در دلهای خود مایل گرد
بگویند که شمار از خستین خون من و تنگ حوت من درست است یا
و من پسر و خمر بنی ثمانیستم و فرزند پسر عم رسول خدا نیستم آیا خمره
سید الشهدا عم من نیست و آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حق
من و برادر من سید شهاب اهل الجنة فرموده و دیگر از فضائل من
خود بیان فرموده و حجت را بر اعدا تمام ساخت و نیز گویند که چون شکریان
ابن سعد اب را بر لشکر حسین بنده نموده کار بر پشت نبوت تنگ گرفتند
حسین بن علی باین سعد نوشت که از سه کاری یکی خست یار کن یا هر یکدا
تا بکه روم یا اجازت بده که رخت غمیت بشهر و اگر گشتم و آنجا نیستم
یا مرا پیش یزید بفرست باین سعد جواب داد که باش تا باین یار نبویم چه
باین زیاده مایه و نوشت او تهدیدی بر این سعد که و که اگر حسین
دست بپخت یزید کند از بهتر و الا اورا بایر گشت و من تر ابرای
فرستاده ام نه برای صلح باید که بهنگامه قتال با و کنم کفر و الا با
نود و گری میرسد چون نامه باین زیاده باین سعد رسید با بوقت صبح
آرست و لشکر را بمقابله دست کرد و گفت که ای حسین من مجبورم
که تو بهیت یزید کنی و من به خون تو مستلانه شوم بکار رسیده تمام

نیافت اکنون آماوه بجنب باید شد و نیز گوید که چون لشکر ابن سعد آب
 فوات را پس پشت گرفته فرود آمد و نیمه گاه حسین رگستان بوده آب هرگاه
 که منع کردند چاه پاکست میزدند تا بمقاد دست کاویدند آب نیافتند
 بنوت و دیگر یاران و موالیان و دواب ارتش شکستبار شدند و
 خشکی کام احدیر اطاعت کفایت نمود و ماشاره سخن میگفتند و با هم
 نماز میکردند و هرچون بطاعتی بر زبان زد و کوه کان از حد در گذشت
 حسین عباس بن علی را با تنی چند برای آوردن آب فرستادند
 که بشتند کباب بگیرد و عباس را خروج کرد و در همراهیان او را کشتند
 زخمها خورد و بخدمت حسین رسید و بزبان حال گفت که بجز آب شربت
 نصیب ما نیست و بعضی روایت کرده اند که جمعی در
 استاده بودند شخصی بخدمت آن حضرت حاضر شد و دید که بجناب مشغول
 تلاوت قرآن است و اشک از چشم جاریست عرض نمود که چگونه و از این
 موضوع شدی فرمود که کوفیان نامه ها نوشتند و قاصدا فرستادند و ما
 طلب نمودیم و آن نوشته خون من شد و اکثر از خا رجین بقبال
 من گشتانی هستند که دست بیعت من داده اند و از ترجمه صواعق منقول
 است که چون حسین را بختی که نشت نصیحت برادر خود یعنی حسن بن علی
 میکرد و میگفت که وقت رحلت فرموده بودند که احمی حسین از ستم
 کوفه و احوال آن پر خدایاش و بر احوال ایشان خروج نکنم که موجب

و پشانی تو کرد و در ترجمه طبعیت که حسین در خیمه آمده و حرم محترم را نصیحت
 فرمود و امر بمصابت نمود و زمان بگریه و آرمند حسین بنانرا از کرب منع
 کرده نظر بجانب آسمان برداشته گفت که خداوند ا تو میدانی که بیعت بمان
 کرد و باز عهد شکستند یارب تو داد من از ایشان بستان پس مردم
 همراه را طلبید و همه را جمع کرد و گفت که آنچه بر شما بود کردید و شرط عقدت
 بجا آوردید شما انک اید ایشان بسیار شمار از بیعت خود برون کردم
 بهر طرفیکه خواسته باشید بروید و من از جانم فدایا میدشدم همه
 عرض داشتند که این را نخواستیم ترا دوست اعدای این روز سیاه بقلا
 بگذاریم و جان خود سلامت بریم و قیامت پیش جدت چه عذر
 کنیم ما همه جانهای خود را پیش تو فدا میکنیم پس معنویان این شهر
 شهر کردست و پدر ار جانم را در پای مبارکت نشانم
 همه ایمان آن حضرت کرمیت بخت بستند و دست از حیات شستند
 و منتظر شهادت شستند که شکر این سعد بقابلند آمده آما و کار را
 کرد پس آنچه اتفاق افتاد آنرا بدینند فلکاتیکه ان القوم
 امرا خبابه فاحق و احقر شیبی است
 العسکر و جعلوا لها جها واحدا یسرون
 القتال منها و ركب عساكر ابن سبه
 و احدثوا بالحسين و ركبوا و اقبلوا پس

برگاه یقین دانست که هر آینه بنام بن سعد قاتل خواهند کرد و با او میز و داغ می
خورد و را پس ساختند سنگری شیشه خندق گرداگردش کردند و دشتند بر او
از جهت واحد که باشد قاتل از آن درین حال سوار شدند لشکریان بن
دو نرغ کردند لشکر حسین را و هجوم نمودند و شورش و عجب ساختند یعنی
چون حسین مظلوم یقین داشت که لشکریان بن سعد دست از تعرض باز
نمیدارند و مرانی جنگ میکردند و در حجاب خود را علم فرموده و آواز جنگ میدادند
و داو و شجاعت داده کسب شهادت نمایند پس یاران خجاست سنگری
گرداگردش شیشه خندق ساختند و برای آن راهی داشتند که بهمان
راه برای جنگ بر آیند و کارزار نمایند و همین که حجاب حسین این سلمان
سواران بن سعد خیمه کاه حسین را حلقه نموده جنگ پر خستند و هنگامه قتل
گرم ساختند پوشیده ماند که چون دهم محرم رسید و صبح عاشورا از
افق مشرق نصیبت و میدان سعد لشکر آراسته صف بمقابله جنگ کشید
جناب سید الشهدا علیه التحته و التنا بعد تاویه نماز صبح بر بخاره نشسته
و بروی لشکرین شهادت برآمده خطبه خواند و بعد فراغ از حمد خدا و نعت
مصدق علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب با طرف مقابل فرموده و ارشاد کرد
که ای مردمان پسینید که ترسایان نشان هم فرعیسی را تعظیم میکنند
چون و ان اگر اثری از آثار موسی می یابند آنرا غریب میدانند و میگفتند
و گفتند پیشتر شما هستیم که تمل من بسته اید و نمیدانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله

و سلم را فرزند خود خوانده است و عزیز داشته و مدح و ثنای من کرد
 آیا خون کسی از شما ریخته ام که در صد و قصاص او دشمن جان من نشد
 یا مال شما بر ذمه منست که طلب آن مینمایید یا دیگر مطالبه دارید که مرا
 آن عرصه بر من تنگ کرد و بر من بحدینه منوره بر کرد و جد خود را
 مرا آنجا نگذاشتید بگم آلام رسولان و طلب من در شما دید و نامه نوشتید
 نزد شما رسیدم با من غدر کردید و نقض عهد نمودید چون این خطبه
 خواند هیچکس جواب نداد پس فرمود که حجت خدا بر شماست و شما را
 بر من حجتی نیست و شتر را بخوابانید و بر سب سوار شد و صف بپارست
 تا ایشان بیدار کنند گویند که مردی از لشکر ابن سعد عجل الله فرجه که در
 حقیقت عجله شیطان بود و سپ را جولان داده بمیدان و ناعا آمد و
 که آتش بر گرد عیال و طفلان حسین روشن کرده اند تا کسی بچاند و
 گفت که ای حسین بشارت با و ترا آتش و نیا پیش از آتش بخت
 آنجناب در حق او دعا کرد و هماندم پایی پیش و رگوسی فتاده و او را
 بدان خندق پیش انداخت آخر آن ناری در میان آتش بسوزانید
 و تن از لشکر ابن سعد بر آمده مبارز خاستند ازین طرف و از
 بر آوند و آن هر دو را کشته بر زمین سیاه رسانیدند و گویند
 بر کاه مبارزی را برای جنگ لشکر ابن سعد میخواستند آنجا
 بنظر مانده پیش قدمی میکرد و او ایانش نمیکند و میگفتند ای ابن

الله تائذ ما يان يك كس هم زنده و سلامت است ترا بجنب نيكند اريم با بگلبه
 شكريان ابن سعد يافتند كه همراهمان حسين ل بر كه نهاده اند بمقابله
 فرادسي فرادسي از عده جنگ بر توان آمد لند ا بمقابله يك كس چند تا
 بر آمده مبارز حسين ايترا بران ميكردند تا آنكه هر كه از شكريان حسين
 براسي جنگ ميرفت زنده ميكشت از نجات كه ميفرمايند و كويين
 يَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَحِبَّاهُ وَوَاحِدٌ
 بَعْدَ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا نَفَى عَلَى حُسَيْنٍ جَلَّادٌ وَمُؤَارَاةٌ
 ميشدند ا بليت حسين عليه السلام باران او يكي پس يكي تا آنكه شيد ا زنها
 زياده بر نجا كه كس فعند ذلك صاح الحسین اما من معیت
 یغیبنا لوجه الله اما من ذاب یدب عن حرور
 الله صلى الله عليه وآله وسلم پس رنجال فریاد کرد حسین علیه السلام
 ای فریاد رسی هست كه بفریاد ما رسد برای خدا آیا و ا معنی هست كه دفع كند
 از حرم معین بر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یعنی چون اگر شری از یاران
 و موالیان ا بليت قتل رسیدند و زياده بر نجا كه كس از
 اهل و اصحاب حسين عليه السلام جام شهادت كشیدند حسين
 عليه السلام بفریاد آمده اظهار استغاثه کرد و ا این فریاد و استغاثه
 فقط برای اسام حجت بود و تا معلوم شود كه درین حال کدام
 سر از مدعیان اسلام شریك معصیت امام نام ميكرد و قاتل

بِأَمْرِ بْنِ زَيْدٍ الرَّاحِي الْأَيْمَنُ ذَكَرَهُ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى قَوْمِهِ
 إِلَيْهِ وَقَالَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ
 أَنَا لَأَنْ فَجَرْتُكَ فَمَنْ بَنِي أَنْ أَكُونَ مَقْبُولًا فِي ضَرْبِكَ لَعَلَّكَ
 أَنَا لَشَفَاعَتِكَ جَدَّكَ غَدَاؤُكَ عَلَى عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ
 فَكُنْتُ لِقَاءَ تَلَهُمْ حَتَّى قُتِلَ وَقُتِلَ مَعَهُ
 أَخُوهُ وَأَبْنَاهُ وَمَوْلَاهُ أَيْضًا بِسَبِّكَ نَاكَاهُ حَبْرَنُ بْنُ زَيْدٍ رِيَّاحِي كَقَدَمِ
 شَدَّ ذَكَرَهُ وَبَتَّقِيقُ مَتَوَجَّهٌ سَوَارَهُ بِرَبِّهِ خُودِ بَطْنِ حَسِينٍ وَكَفَتْ أَسَى
 فَرْزِ نَذِيرِ خُذْ أَهْلِي اللَّهُ عَلَيْهِ أَلَمْ وَسَلِّمْ بِرَأْسِهِ بُوَدَمِنْ أَوَّلِ كَيْفِ خُرُوجِ كَرُوْدِ
 وَكَانَ بَنِي دُرْكَوَهٍ تَوَامِ سَبِّهِ بَاهِلًا بِأَيْتِ كَبَشْمُ كَشْتَهٍ دُرْدُوْكَارِ سِي تَوَامِ
 بِسَبِّهِ شَفَاعَتِ جَدِّ تَوَفَرِ دَاسِي قِيَامَتِ بَسْ حَمَلِكُ دُرْشَكْرَبْنِ سَعْدِ بَسْ مَقَالَه
 كَرْدِ بَاتَانِ قَوْمِ تَا كَمَكَشْتَهٍ شَدَّ وَكَشْتَهٍ شَدَّ بَاوِ بِلَاوِ رَاوِ وَبِلَاوِ وَتَوَامِ وَنِزْرِ بَعْنِي
 جَوْنِ حَسِينِ فَرَاوِ بَرَكَشْتَهٍ وَصَدَايِ شَفَاعَتَه اَزَا مَامِ مَطْلُومِ بَلْبَنْدِ كَرْدِ وَجَوْنِ
 بِزَيْدِ رِيَّاحِي بِهَمِنْ كَمِ سَبِّهِ خَبَابِ سَيْدِ اَشْهَدَاوِ فَرْزَنْدِ رَسُوْلِ خُذْ اَمْلَا حَطَه
 كَرْدِ وَتَوَفِيقِ سَعَادَتِ اَبَدِي اَزَا طَاعَتِ بَنِ سَعْدِ خُوْرَا كِسُوْ كَشْمِيدَه وَبِ
 سَابَقَه عَنَانِتِ سَرْمَدِي اَزَرْ فَاقَتِ بِزَيْدِ بَايَانِ خُرَافِ وَرَزِيدِ وَبَحْصُوْرِ اَمَامِ
 مَطْلُومَانِ سَبِّدَه عَوْضِدِ شَدَّ كَبَشَاكَ اَزَاوِ بَسْ خَارِصِيْنَ قَبَالِ تَوَامِ
 بِبَحْمَانِ اَزَاوِ بَاتَانِ بَاوِ بَسْ تَوَامِ فَرَاوِ رُوْدِ كَبَانِ خُوْرُوْرِ اَوِ رُوْدِ
 اَنْبَرِ تَهْ كَمِ اَمَامِ دُرْوَاسِي قِيَامَتِ نَقْدِ شَفَاعَتِ جَدِّ اَمَامِ

همان آرم این گفت و جمیع برادر و پسر و مولای خویش بر شکر ابن سعد
 تاخت و این هر چهار تن چندان بعرضه مقابل کرم کیم داد و دیدند که پیکاری
 از قوم شقیات تیغ و تیر کشیده شادان و شادان بنزل شهادت رسیدند و محمداً
 چون یاران و موالیان حسین یکیک داد و شجاعت بمیدان جنگ داده و بنا
 خود را فدای تولا می فرزند رسول خدا و طاعت مصطفی نمودند و غیر از
 تنی چند از عزیزان و قریبان باقی نماندند جناب سید الشهدا فرمود که
 خدایا نوبت من است و خواست که از صف قتال برآمده و متوجه لشکر ایشان
 کیم برادر و برادرزادگان و سایر عزیزان فریاد کردند که ملک تن هم
 از ماجای بقایب دارد و ترا بجنک نیکدایم چون ازینها هم یکی بعد دیگری
 کار خود کرده بدرجه شهادت فائز گردید چار و ناچار نوبت مقابل سید
 الشهدا تن تنها با شکر شهادت رسید اکنون آنچه بشنید و در شفقت و برجه با و درود و
 فَاتَمَّ الْقِتَالُ حَتَّى قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ بِأَسْرِهِمْ وَوَلَدُ
 الْأَخْفَاءِ وَبَنُو عَمِّهِ وَبَقِيَ وَحْدَهُ فَبَاكَرَ نَفْسَهُ
 وَسَفَّهُ مَصْلَبَ فَيْدِهِ لَمْ يَكُنْ يَكْتَلِ وَيُقْتَلُ
 مِنْ بَنِي الْعَمَلَةِ حَتَّى قُتِلَ مِنْهُمْ أَلْكَثَرُ فَأَمَّا خَنَازِرُ
 الْبِشْرَاءِ وَالشَّهَامُ تَأْتِيهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
 پس پشت داده رسید قتال تا آنکه گشته شدند همه یاران حسین و فرزندان او
 و برادران او و غیره از کمان او و اقیانان آن حضرت تن تنها پس مبارک

فرمود به نفس نفیس خود و در حایکه شمشیر بر پهنه بود در دست او پس بر
 مقابل میگرد و میکشت هر کسی را که می بر آید بمقابل او تا آنکه گشت از ایشان بسیار
 را پس در گرفت اور از خنجرها و تیرهای رسیدند بر بدن او از هر جانب
 چون ناله فغانه قبال سد فلک کشید و کار از یاران و موالیان فرزندان
 و برادران و عمزادگان در گذشته نوبت محاربه بحضرت رسید
 تن تنها سیف مسلول در دست گرفته بمقابله قشون شقیاء پرداخت و زبان
 به حسان را باین شعار آیدار شناساخت نظم انما این النجرین انما
 کفانی بهذا منخرین فخر و جدی رسول الله اکرم من مشی و من سجد
 فی الارض یر بر ملا و فاطمه علیها سلام و عی سید عی و انجبا حین
 و فی کتاب الله انزل صا و فاطمه و فی الهدی والوحی و انحرید کرم و هر که از
 شکر مخالف رو بروی او میکشت او را می کشت تا آنکه جسم غفر و جاعه شیر
 از دست و تیغ او بر ماوید و دوزخ شتافتند و نزل از عجب لغزشی
 در فوج مخالف راه یافته پس هرگاه عرصه مقابله بر شکر اعدا تنگ شد از
 دور حمله کرده اور از یر نیز گرفتند چون ازین هم کاری نکشود و شمر وی
 جلد و کینخت و پیش پیر ترازه و رگاسه فرب ریخت چنانکه میفرمایند
 و اقبل الشهد و الجوشن السکونی فی کینه
 بینه و بین رخله و حرمه ضلح الحسین و یحکما
 الشیطان انا الذی اقاتلکم فاما لکم تعرضون لحرر

مسلول سیف نهمه ۱۲
 نشون فوج ۱۲
 بهار عجم

تزیینات
 نام این آیه از آیه ششم
 در کتب معتبره
 باشد رسول الله
 در فوج ازین هم
 است حضرت مصطفی
 در فوج ازین هم
 در فوج ازین هم
 در فوج ازین هم

النساء لم يقابلنكم فقال الشعر لا حجاب به كجاء
 النساء فاقصدوا الرجل في نفسه فما لول بالشعر
 والرماح حة سقط على الارض شهيدا وجز
 راسه فخر بن خرسه فلم يقدر على قطع راسه
 فنزل خولي بن زياد فقطع راسه وفي رواية فقال
 الشعر لا حجاب به ونيك كمت انتظرون بالرجل
 قد احنته الجراحات وتوالت عليه السيوف
 الرماح حتى وصل سهم شقي من الاشقياء على
 حنكه فسقط عن الفرس وضرب به سهم على وجهه
 فادركه سنان بن النسر النخعي قطعنه برمح وتزل
 خولي بن زياد ليقطع راسه فارقت يده
 فنزل اخوه شبل بن زياد فقطع راسه ودفعه الى خولي
 بن زياد ثم دس الجوشن سكوني باشا خود پس حائل كشت در بيان امام
 و خيمه حرم او پس فرمايد كه حسين كه وامي بر شما اي كروه شيطان منم
 انكه قتال ميكنم با شما پس براي چه شما متعرض ميشويد بجرم كه بر آينه زمان قتال
 با شما كرده اند پس گفت شما با صواب خود و باز ما ايند باز زمان و قصيد
 بسوي اين مرد پس ميل كردند به تيرها و نيزه ها تا انكه قبا و بزي من پديد شده
 و دوست كه بر و سر او را نضربن خورشيد پس قدرت نيافت بر بردين

سراپس فرو و آمد از پس خولی بن یزید پس بریدند و را و در روایتی
 پس گفت شمر بنیاریان خود و امی بر شما چه نظر میکشید باین مرد و حال
 آنکه فرا گرفته است و از آنجا و پیای رسیده بر و تیر و نیزه با نا ابرو
 تیر بدختی از بدختان بسوی خلق او پس فرو افتاد از پس و بر دوش شمر
 بر روی او پس بر سید او ر سنان بن اش نخعی پس مجروح کرد و او را
 نیزه و فرو و آمد از پس خولی بن یزید بایر و سر او را پس بلرزید و سپید
 او پس فرو و آمد از پس برادر او شبل بن زیا و پس برید سر او را و بلند
 آنرا بسوی برادر خود و خولی مجمل چون شکیان بن سعد باب مقابله و
 محاربه با جناب سید الشهدا علیه الوفاء من التحیه و له شهادته خود نیافتند
 شمر بدیکر حیل و کرا اندیشیده خود را با جماعه خود میان حسین و جرم
 حائل کرده خوست که دست تعرض نایل بیت نبوت در از کند که امام
 نعره و تحکم پیغمبر و شیطان زده فریاد کرد که من با شما می جنگم این
 نامردیت که بر زمان پیکناه می تازید بجز و عنفامی این صدامی است
 انما شمر از تعرض مخیم سر بر و عصمت و طهارت دست کشید و با هم
 خویش متوجه با حضرت گردید پس از یکطرفی جماعه شمر و از طرفی دیگر
 فوج آخر حمله آورده جناب سید الشهدا را از پس پوش در میان گرفته و
 باران تیر و نیزه از بر و دو سو بر سر وقت امام مظلوم باریدند که از
 میدان و عالجام تسلیم و رضا بدست گرفته از پشت پس بر زمین افتاد

افتاد و خان غرمت از حیث انجمن بی ثبات یکسوی پخت میزد و
 اعلی کشادگی گویند که این سانحه بعد از دال شمس از نقطه دایره نصف
 بوده که خود اول از اجزای وقت نماز پیشین است گویند انجمن دال بر
 که بگیرد استاج بر پشت ابرش در کوع بعد از نماز و سجده هنگام وصول
 بر زمین دست داده و باین صورت بهیت مجموعی نماز ظهر خت ظهور
 بدوم و سپس کشاده و خلاقی که در قاطع مبارک است در اصل رساله
 بیوت و منج بهین است که این شقاوت را در ازل بر ناصیه طال خوبی
 بن یزید بر مال نوشته اند اگر چه بادی این شمع است نضر بن خورشید گفته
 اند و در رومی است که چون تن مبارک بکثرت حرامات بهام و ریاخ
 شد طبعون شخصیتی با حجاب خود کرد که با وصف مشک شدن بدین
 تیر و نیزه بنویز زنده گشته اید که ناکاه تیری از دست بدیختی از بنجیان
 بکام حضرت امام رسیده کار او را تمام کرد که از پشت سپ بر زمین قرار
 و در همین حال شمر نامر و دشمنی بر روی مبارک حواله کرد و سنان بن
 انس شخصی از پی رسیده بر خنجره مجروح ساخت و خولی بن یزید از سپ
 فرود شده خوست که بقطع سر پرواز و دستش لرزید و شبل بن زیاد
 سک زرد برادرشغال از سپ فرود آمده مبارک را از تن جریده
 پیش برادر خود خولی انداخت و بعد از آن پنجه از دست بیداد شکن
 شمر و ابن سعد برقیه آل طه و یسین رفت بیا نش میروند و در خلایق علی

این کتاب
 بنقش اول خوانی
 و بنقش دوم
 بنقش سوم
 بنقش چهارم
 بنقش پنجم
 بنقش ششم
 بنقش هفتم
 بنقش هشتم
 بنقش نهم
 بنقش دهم
 بنقش یازدهم
 بنقش بیستم

سہام
تیرا ۱۲

الْحَرَمِ وَأَسْرُؤَ أَشْيَ عَشْرَ غُلَامًا مِنْ بَنِي هَلَسِ بْنِ
 مَنْ كَانَ مِنَ النَّسْلِ يَشْرُوهُ أَوْ يَنْدِرُ حَرَمَ مُحَرَّمٍ دِيرَ كَرْدِ وَدَوَّازِ دَهْ كَسَنَ
 از نو جوانان بنی هاشم و بر کس را که بودند از زمان و از این سعه
 و شمر نفر فرستادند و او را و او را و او را

و حکم کرد بن سعد و شمر که و بی را پس سوار شدند بر اسبهای پیوسته
 تن حسین علیه السلام و او را سگواران را سگواران را سگواران را
 بست بر بن مالک و خولی بن یزید را بنی یزید را بنی یزید را

امام علیه السلام را با بشیر بن مالک و خولی بن یزید بسوی ابن زیاد
 با حمله چون حسین غلوم را به خنجر پیدا و از تن جدا کرد و در شجره رسانید

و دو وجه نبوت و نبالت را به پیشه ظلم بریدند و گویند که قیس بن اشعث
 پیش از تن بی سر بر کشید و حبیب بن بدیل شمشیر او گرفت و شمر را

خوش قصد خیمه ایل بیت عفت و طهارت نموده بتاراج پرداخت علی
 بن حسین که بر تبر بیماری فدا شده بود و بدین که نظر شمر بر حاش افتاد و خوا

که او را بکشد که شخصی دوش گرفت و گفت که مسلمانان اطفال کفار را
 نکشند و این کودک بیمار مسلمان را میکشی شمر جواب داد که امیر یعنی ابن زیاد

فرموده است که زینه از آل عبا نباید که زشت او گفت که منمیر را پیش
 باید فرستاد و ما هر چه خواست او باشد بعل آرد پس شمر این سر گفتند

که سپاه از بر تن حسین و دوش چنانچه بست کس از سواران چشم شمر

و غنصه اطیاب حسین را پامال نم سپیان ساختند چندانکه استخوان تن مبارک نیزه
 ریخته شد شکست و سر مبارک را بر نیزه کرده بالشتی برین مالک و خولی بن
 زید بکوفه پیش این زیاده فرستادند و زمان اهل بیت را بر شران بی پرده
 سوار کرده علی بن حسین بنیاد بر شتری انداخته روانه بکوفه ساختند و گویند
 که ابن سعد یکروز در کربلا مقام کرده کشتگان خود را در کور نمود و حسین
 و هم ایستادش تا سه روز بخان فتاده ماند و کسی دفن نکرد و آنکه
 مردم حاضر که آن قریه است بر کنار فرات فراهم شده تن حسین را در یک
 درو و یک بنی با شرم او رجب او و باقی شهدار ایجا کرده دفن کردند و
 اسامی شهدای اهل بیت که با جناب سید الشهدا در کربلا شهید شدند یاد
 در شکب غم از دیده پرغم و ز ماتم این خیار العالم باید بارید و استشهد
 معه رضی الله عنه خمسة من اخوته العباس بن علی
 و عثمان بن علی و محمد بن علی و عبد الله بن علی
 و جعفر بن علی و ثلثة من ولد الحسن اخیه القاسم بن
 الحسن و عبد الله بن الحسن و عمر بن الحسن و قیل ابوبکر
 بن الحسن و قیل معه ابناء علی الاکبر فاته
 قاتل بینه اییه حتی قتل شهیدا و عبد الله قتل
 صغیرا یکرا لاجزاء سه شقی و هو فی حجر اییه
 قتل و قیل معه محمد و عوز ابنا عبد الله بن جعفر

دفن کردن مردمان عجم
 بن حسین علیه السلام در کربلا

اسامی شهدا

وَعَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَجَعْفَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ
 ابْنُ طَالِبٍ فَهُوَ لَا مَعَ الْحُسَيْنِ سِتَّةَ عَشَرَ حَلَا
 أَوْ سَبْعَةَ عَشَرَ حَلَا مِنْ خِيَارِ أَهْلِ بَيْتِ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ قَدْ اسْتَشْهَدَ وَوَقَفَ
 وَشَهِدَ شَدِيدًا بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ ثَلَاثِينَ أَوْ عِشْرِينَ
 بَنَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ وَ عَجْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ سَكَنَ أَرْبَعِينَ حَسَنَ
 بَرَادَرِ أَوْ قَاسِمَ بْنِ حَسَنٍ وَ عَجْدِ اللَّهِ حَسَنَ وَ عَمْرَ بْنَ حَسَنٍ وَ كَفَّةَ شَدِيدًا بَرَادَرِ
 بَنِ حَسَنٍ وَ شَهَادَتِ يَافَتَهُ بِمِرْهَابِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ وَ پَسَرَادِ
 وَ عَلِيٍّ كَبِيرِ پَسِ بَرَانِيهِ أَوْ مَقَامِهِ كَرِ وَ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ وَ تَاجِ الْكَاشِفَةِ
 مَعْرُكَةِ شَهَادَتِ يَافَتِ وَ عَجْدِ اللَّهِ شَهِدَ شَدِيدًا وَ رَضِيَ حَسَنَ بَكْرَ بَلَاءِ سِنِّ حَقِّ
 أَوْ تَرِ بَخْشِي وَ رَحَالِكِهِ أَوْ رَكْنَارِ بِرِخْدِ بُوْدِهِ پَسِ كَشَبِ أَوْ رَا وَ شَهِدَ شَدِيدًا
 بِأَمَامِ مَظْلُومِ مُحَمَّدٍ وَ عَمْرَ بَرَادَرِ عَجْدِ اللَّهِ حَسَنَ جَعْفَرِ بْنِ طَالِبٍ وَ عَجْدِ اللَّهِ
 عَجْدِ الرَّحْمَنِ وَ جَعْفَرِ لِسِرِّ عَقِيلِ بَنِ ابْنِ طَالِبٍ پَسِ اَيْنِ جَمَاعَةِ بِمِرْهَابِ حَسَنِ عَلِيٍّ
 شَانَزْدِهِ يَافَتَهُ مَرْدِ اَزْ بَهْتَرِ اَلْبَيْتِ رَسُولِ خَدَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَامُهَا
 شَهِدَ شَدِيدًا اَنْزَوْزِ مَجْلَاجِ نَحْوَ ثَلَاثِينَ اَبْرَادَرِ اَيْنِ جَنَابِ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ اَيْنِ عِيسَى
 وَ عَلِيٍّ وَ مُحَمَّدٍ وَ عَجْدِ اللَّهِ وَ جَعْفَرِ اَنْبَاسِي عَلِيٍّ مَرْتَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَاسِمَ وَ عَجْدِ اللَّهِ
 وَ عَمْرَ وَ زَوْجِ بَعْضِي الْبُكَيْرِ اَزْ اَزْ فَرَزْدَانِ حَسَنِ بَنِ عَلِيٍّ بَرَادَرِ بَنُو كَرِ اَزْ
 اَزْ فَرَزْدَانِ اَيْنِ عَلِيٍّ اَلْبَكْرِ كَرِ جَعْفَرِ بَرَادَرِ بَرَزْ كَوَارِ وَ مَعْرُكَةِ جَنْكِ اَلْشَّرْكَاهِ

تعداد شهدای
حسین علیه السلام ۱۲

زکریا که شده و دیگری عبد الله که بعضی او را علی صغر گویند و در خوردن
 این صغری در پیشانی از بختیان فوج اعدا که بر حلق معصوم رسیده در کنار پدر
 جان داده و محمد و عون و کس از پسران عبد الله بن جعفر بن ابطالب و
 عبد الله و عبد الرحمن و جعفر و سهیل بن ابطالب این جمله شانزده
 میهنده کس از خیار البیت رسالت در معرکه که بلا عیاشی سپید شد امحر
 قضیات سبق و مضار شهادت گشتند و دیگر از اولاد چهارمین و انصاف
 نیز در آن روز شهید شدند و علی او سبط که لقب شریف اوزین العابدین است
 در واقعه که بلا سیار و بس زار و نزار بوده بعد شهادت برادر خودش
 یعنی حضرت علی اکبر نجابت امام آل عبا حاضر شده عرض داشت که احباب
 رو دانا دشمنان جنک کرده در حضور اقدس شرف شهادت یافتیم چنانچه
 فرمود که ای فرزندانم تو بادکار رسول خدا و بقیه آل عباسی اگر تو هم گشته
 شوی مثل رسول با کلمه منقطع و در رسالت اینچوبین برکنده شود
 زان که منور با تو حسابه است و عقب من با دشمنان محاربه نازی
 همواره با بصیرت و شکر پروازی باید داشت که در اولاد شریف حضرت
 امام حسین علیه السلام خلاف است از صفوة الصفوة بن جوزی منقول است
 که امام حسین اسامی پسر می علی اکبر و علی صغر و جعفر و دو دختر فاطمه و سیمین
 بودند و این الا خضر و محالم الغرة گفته که چهار پسر و دو دختر بودند و
 عبد الله و ابراهیم پسر زاده نموده و حافظ محبت الدین ابو العباس و

و خاتر العقیقی گفته که اولاد امام حسین شش پسر و سه دختر بودند و پسر که
 زیاد و محمود علی اوسط و محمد رست و دختر زینب و نر و بعضی علی صغیر و بعضی
 زین العابدین است و بعضی ایشان را علی اوسط گویند و محمد و جعفر را
 حال معلوم نیست شاید قبل بلوغ وفات یافته باشند و باقی از پسران
 حضرت در واقعه کربلا فقط علی زین العابدین مانده و حق تعالی چنان
 برکت در اولاد شریف حضرت ایشان شد که تمامی عالم از اولاد اجداد ایشان
 پرست و با قیام قیامت زمانه خالی از این بنیض و برکت نخواهد ماند و در
 از مکاتیب جناب مصنف علامه علیه الرحمۃ مرقوم است که حضرت امام حسین علیه السلام
 وقتی که در کربلا تشریف آوردند همراه ایشان سه پسر بودند علی اوسط
 امام زین العابدین که در آن وقت بیمار بودند و پسر دوم علی اکبر است و در
 عمر و ششده جنگ کرده شهید شدند پسر سوم در نام ایشان خلعت است
 بعضی عبدالله و بعضی علی صغیر گفته اند ایشان نیز شهید شدند شیخ خار و
 حضرت امام ایشان را بسبب غلبه شکنی در کنار گرفته زبان خود بر حق
 در دمان ایشان میدادند که با کاه تیری از جانب شقیه حلقوم معصوم
 در کنار پدر جان داد و یک دختر همراه حضرت امام علیه السلام بود و سینه نام
 دشت و با حضرت قاسم منسوب بود و در آنوقت بنت سالمه داشت و آن
 نکاح ایشان با حضرت قاسم غلط است و در آنوقت فرصت این کار نبود
 مشهور است که حضرت سکینه در راه شام فوت شدند این هم غلط محض است

صحیح
 علامه ابن کثیر

بنی صغیر تصغیر نزل
 امام زین العابدین علی
 با التوحید والسلام
 نقاشی از آغاخان

است چنانکه ایشان تادیب یافته زنده ماندند و با مصعب بن زبیر منگوح شدند
 و پیغمبر خدا را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی کریم بعد از آن
 و دختر کلان حضرت امام علیه السلام که فاطمه صغری نام میشد و همراه شوهر خود
 که حسن ثنی پس حضرت امام حسن علیه السلام بود در مدینه مانده در وقت
 که بلانیا مد و نام مادر امام زین العابدین شهر بانو طلق بشاه زنان د
 یزد و مرد بن حسن و پدر یزید بن هر فرزند شیروان است و نام مادر علی اکبر
 یس و دختر ابی مره بن عروه بن مسعود که سردار بنی ثقیف بود و نام مادر
 پسر سوم که شیر خواره بود دنیا دغیت اینقدر معلوم است که از عرب بود
 و از نسل بنی قضاعه و نام مادر سکینه رباب و دختر ام القیس بن حدی که
 از نخی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت رباب را بسیار دوست میداشتند
 و نزد حضرت امام عزت تمام داشت چنانکه درین باب شری هم فرموده اند
 و گفته اند که قمری بنی لاجب ارض المویجینها سکنه و الرباب یعنی قسم
 جان خود که من آنزین را دوست میدارم که سکینه و رباب در آن میشیند
 و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغری که دختر کلان حضرت امام علیه السلام
 در مدینه مانده بود و ام حنی و دختر حضرت طلحه که یکی از ده یار بهشتی بودند و مشهور
 و معروف اند و حضرت امام باقر در اوقت چهار ساله بود و ندو که قبل از
 واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود و چهار سال پیشتر در
 پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آن وقت

بیان از تاریخ
 اعمام علیهم السلام

همراه ایشان شه بانو و مادر پسر سوم شیر خواره بودند و حال دیگر از این حج معلوم
 نیست که در آنوقت زنده بودند یا مرده و فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام
 که شربت شهادت نوشیدند چهارتن بودند حضرت قاسم و عبد الله و عمرو
 ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پنج تن همراه بودند
 عباس بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت
 عبد الله بن علی و حضرت جعفر بن علی شهید شدند و عباس بن علی که آمد
 بعد از امیر از حضرت امام در کربلا دو سه تیر تیراب و زخمه ایشان جد
 و دیگر شهیدان کربلا در روضه حضرت امام مدفون اند و از فرزندان حضرت
 عقیل حضرت مسلم قبل از آمدن حضرت امام در کربلا دو تن بکجه شمشیر
 از بخت و در کوفه شهید شده بودند ایشان را حضرت امام از پیشتر روانه
 فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار محکم و استوار گرفته اطلاع ده
 و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراهیم نام داشتند و عبد الله بن محمد
 و جعفر پسران عقیل ابن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان
 عبد الله بن جعفر بسیار برادر حضرت علی کرم الله وجهه و پسر همراه حضرت
 امام شهید شدند که محمد و عون نام داشتند و خواهر و ماسی حقیقی حضرت امام بود
 و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حقیقی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام
 از بطن حضرت بتول بودند و خواهر حقیقی حضرت امام بودند و با عبد الله بن
 جعفر طیار نکاح شده بود و حضرت امام زین العابدین و عمر بن الحسن و

مصطفی زنت شته از ان ارشاد میشود و امر الشقی ابن زید
یا الراس المکرم قدیم به فی سیدک
الکوفه تم از سکه مع لرؤس سائر الشیخا و سبایا
اهل البیت الی یزید بن معاویه مع شمر
ذی الجوشن و کان بد مشق و توجیه
ذیرة الحسن و راسه مع علی بن الحسن علیهما السلام
الی الله و ان الله و ان الله جمیع حکم کرد این زیاده مشق و خصوص سر مبارک
امام اگر مکرر دایده شود در کچه های کوفه ستر فرستاد و مبارک را با
سرمای باقی شهیدان و سیران طاعت بسوی زید بن معاویه یا شمر ذی الجوشن
و بود و زید بد مشق بعد از ان روانه کرد و زید ذریت حسین سر مبارک او را
بن حسین علیهما السلام بطرف دینه بایر ای ضایع و ما بسوی او تعالی ناکش گام
بزنایین کتب سیر و اخبار و ما برین سفار آمارا خیار مخفی و محتجب شده و
که هرگاه سیران طاعت و بنیدیان و و دمان نبوت و نبالت مبارک
سید الشهدا و سائر شهیدان دشت کرد بلا دخل کوفه شدند این زیاده لغوه
الی یوم لتشهدا و قضاارت خود بپارسته با هیبت و وقار در کوشی نشسته
در خانه ابار عام کرد چون وضع و شریف از مردم کوفه حاضر آمدند سبایا
طاعت مصطفی و ذکور و انات ذریت رسول خدا را با مبارک سید الشهدا
بخشود و خود طلبیدیم که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام پیش از ان

از من سرگشته ماز بار میدید و تنم میکرد و چوبی که بدست داشت بر لب دندان
 مبارکی نزد یزید بن ارقم که از صحابه کبار و در آن مجلس حاضر بود گفت که ای
 یزید یا دچوب خود را از دندان حسین بر دار و بار دگر بر آن فرزن بخدا که
 را دیده ام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او دندان حسین را بوسید
 و دندان یزید بن ارقم خود را بدست گرفته سپرده سیلاب خون از جوی پُر
 یده روان کرد و بن زیاد ملعون چون سخن یزید بن ارقم شنید و حال گرفته را
 چشم خود دید گفت بخدای که چشم ترا پر آب دارد اگر تو پیر نمی بودی و من
 دفت نیرسیدی من ترا میکشتم و گردنت میزدم پس یزید بن ارقم گفت که
 بن این یاد حدیث کنم با تو چیزی را که ترا عصبه دهنده تر و آزر دهننده تر
 ز سابق باشد که دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حسن ابرار بن سبت
 حسین ابرار بن چپ نشانید و دست مبارک بر سر پاشی ایشان بایست
 زخمی که امیر با رضایا من ایشان را بتو و مومنان صالح امانت سپردم پس
 جزو نایاب بگو که با امانت پیغمبر خدا چه کردی و گفت که ای مردم حق سبحانی را
 رستناخوشند و مباد که این فاطمه زهرا را کشید و بن مرجانه یعنی بن یزید را
 رخنه دایم کرد و بدو کینند که در همین حال بن زیاد بر سر گرفت و خطبه
 شکر خدا را که اظهار حق نمود و میرالمومنین یزید و لشکر او را شمشیر داد
 کاذب بن کاذب را کشت و دیگر الفاظ کفریه بر زبان اند که عبد الله
 بن حنیف از جاشی خود بر حسب و گفت که ای شمس خدا و عدوی مصطفی تو

و غلو هستی و پدر تو و انگری که ترا ایبر ساخته او نیز در و غلو هستی و این حال
حسنه آن مال که ابو لاد پیغمبر گشتی و نسبت رسول خدا را و لیان و جوار
کردی و بر سر منبر که مقام صدیقان است ایستادی و از خدا شرم نداری
که چنین دروغ متجسس میگوید و راه کذب فصیح می پویی روایت کرده اند
که و میکه اسیران بهیت را بحضور این زیاد حاضر کرد و گفت ای محمد بن عبد الله
و اگر بشکر خدا را که سختی داد بدشمنان و سختی داد حضرت ام کلثوم چه
ای محمد بن عبد الله می گویند و طهرنا تطهر است شکر خدا که اگر می کرد ما را از این
کردار ایلاک کردنی باز این زیاد گفت کیف را می بینم قدرت الله چگونه در دست
خدا را ام کلثوم در جواب فرمود و قد جمع البینات و بینکم و نصفین است
ببینیم زود است که جمع کند خدا این عالی میانه ما و شما و انصاف فرماید و در میان
ما و شما یعنی در روز قیامت این یا و ازین جواب با صدوب شققت و گفت
بهشوز انقدر و لیری و تنذی در کلام است حج است که عقوبت کند که گفتش
سخن زنمان را اعتباری نیست پس نگاه این یاد بر علی بن حسین افتاد
که این پس گفیت گفتند که پس حسین بن علی است گفت که این پس برادر
باشند که دوست ندارم که از نسل فاطمه زینیه باقی ماندند شهر جو است که
علی بن حسین را کشیده بر دویرون قصرش کشید که حضرت زینب را
در کنار گرفت خود را سپرد کرد و گفت که اگر می کشید مار بکشید که از
بنی خاتم یک کس باقی مانده است که میفرماید ما ان بهیت است که او را

هم میگوید با جملہ زمان بدون محرم باینیم این یاد از کلام حضرت زینب
بذکر گرفت و از سر خون علی بن حسین در گذشت گویند که چون زمان اہلبیت
برشتران بی پرده و پیرامن دریده در کوفہ رسیدند کوفیان حال خواری
دو دمان نبوت دیدند و گزیتند ام کلثوم گفت که اسی مردم کوفہ حال ابد
چہ کریمیکند اینہم بیدا و کہ بر سر مارت از دست شمارفت مارا شنید
و باز میگوید و این ایات بر زبان عفت بیان را ندایات ما ذا انعم
اذا قال السببی لکم ما ذا فعلتم و انتم خیر الامم و بقرتی و ما
نعمت بعد تقدیمی ہمنہم ماری و قتل صحر و ایدم ہکان ہذا جزا نصحت
لکم انما انجفونی النبوة من ذوسی رحم حاصل ایات جواب حسیت شمار اگر
دال کند ہامحمد عربی از شمار و ز جسد الہ کہ ان چہ بود کہ باہلبیت من
چون ہلک بقارتم از سرای فنا با جزای اکہ شمار ابحتی مفعوم راہ
زیاد بود کہ چشمن ہا بار سز شاہا اختصار این زیاد بعد ملاحظہ حال سیرا
اہلبیت حکم داد کہ اینہار او ریند بخانہ دارند و حسین را بر نیزہ کشتہ
کو چہ مای کوفہ بگردانند چنانچہ دست علی بن حسین بستہ و زمان اہلبیت را
گرفتہ و خل زندان خانہ کردند و حسین را بر نیزہ سوار کردہ خانہ بخانہ
سگک و شوارع کوفہ گردانیدند از زمین ارقم مروی است کہ چون حسین
بر در خانہ من گذشت دیدم کہ بر نیزہ بود و من در غوشستہ بودم ہن
مقابل من شد شنیدم کہ این ایہ میخواند انم حسبت ان صحاب الکہف و انتم

سگک
کوچہ ہا

کانوین آیتنا عجبا زین ارقم گوید که هرگاه این کریمه از زبان مبارک بکوش
 من خور و بخد که تمامی مومنان برتن من برخواست و گفته که این شوال الحقیقت
 حال تو عجیب تر از آن است بعد از آن بنیاد و سرسید الله و سائر شیدان
 و شت که بلا و جمله اسیان اهل بیت را با شمر و شیخ الجوشن بسوی دمشق
 بن معاویه فرستاد پس قافلہ زنان و میان اهل بیت بیشتران بی پروه و سوار
 حسین بر سر نیزه در بر شهر و دیار که میرسید فریاد و اولاد و امصبت از زین
 آسمان سر میکشید تا آنکه بعد قطع منازل و طی مراحل قافلہ سبا یابی اهل بیت
 بدمشق رسید بین که نیرید علیه پیغمبر اخبر شد قصر امارت آراسته و بهرترین
 قماش خود پروخته در زاینکه جمله غطای شامش او حاضر بود و حکم حاضر
 اسیان و ادب الفور سرهای شهنشاهان و میان اهل بیت مخصوصش آوردند
 چنانچه سر یکیک را از شهنشاهان دیدن و حال صاحب آن مبرور پرسیدن
 که و چند آنکه شمر و شیخ الجوشن سر مبارک حضرت پیدالهدا علیه السلام پیش
 گذاشت و این چهار باجرا سی جنگ با مباحات و تجارت پر رخت با صفای
 که بلا و شاد صورت حال سبا و سرهای شهنشاهان خستبار و
 و انسا از ناصیه طالع آن خندان مال ستابید چنانچه ابیات
 ابن الرعبری فی منع لیت استیانی بیدر شید و اولاد
 تا آخر میپا وید و از کمال ابراز و نشاط خود می بالید و محبوب خیر
 لب و زبان شاه شهیدان را میزد و میگفت که ای ابو عبد الله مرا لمان شود

این کتاب در بیان حال و سیرت ائمه
 علیهم السلام است و در بیان
 حال و سیرت ائمه علیهم السلام
 است و در بیان حال و سیرت
 ائمه علیهم السلام است و در
 بیان حال و سیرت ائمه علیهم
 السلام است و در بیان حال و
 سیرت ائمه علیهم السلام است

نبود که پسند عترت تا ایندت رسد و سروریش تو از خضاب محفوظ باشد
 بمناقب السادات منقول است که در آن ساعت که سربار کسین پیش یزید
 بر دژ لعین در شاد می میشد و خم میخورد و سربار که را با انواع امانت میکرد
 خبر بعضی صحابه رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفت گریان آمدند و گفتند ای
 ملعون چه میکنی ایشان احکم قتل کرد و گفت صحابه را از روز کردن بزدگویند که
 سمره بن جندب از صحابه که حاضران مجلس بود چون ضرب خیزران بر لب
 دندان شاه شنید آن ملاحظه کرد از دست ضبط برآید و باز یزید خنجر کشید
 گفت قطع آلتی که که چون لب دندان میزدی که بوشه گاه رسول خدا علیه السلام
 و الشما بود و دست یزید ملعون بعصب فته گفت که ای سمره اگر شرف صحبت
 با رسول خدا را مانع نمیشد اینوقت گردنت میزد و سمره گفت سبحان الله که
 در حق من ملاحظه صحبت رسول میکنی و با جگر گوشه کان رسول و فرزندان
 بتول چنان معامله کردی که هیچ کافر بی مسلمانان نمیدان گفت و از آن مجلس
 برخاست و نیز گویند که تاجوسی از یهود و اندران مجلس حاضر بود و هرگاه حسین را
 پرسید که این کسیت یزید گفت که سرکش که داعیه بمقابله با خلیفه و اراده خلافت
 برای خود کرده تا بگو گفت مگر صاحب این سر شرفتی داشته که مهادی عیبه
 خلافت بسر خود میداشت یزید گفت که آری از ثراوت بنی هاشم بوده یهودی
 پرسید که صاحب این سر را چه نام و پدر و مادرش که ام یزید گفت نام او حسین
 نام پدرش علی بن ابیطالب نام مادر او فاطمه یهودی گفت فاطمه دختر بود

نیزید گفت دختر محمد رسول اللهیه و سی گفت معلوم شد که مرت زنی بی شمایست
 گفت آری ای پسر و سی بعد سماع این حرف نکشت حیرت بزدان گزیده و دست
 نداشت مالیده گفت که اسی نیزید میان من و حضرت داور و پیغمبر واسطه افتاد و
 میرو و همشور بود و آن تعلیم مرا می میدارند و غت و احترام من بجای می
 و محمد عولی رسول شما که دیر در ازین جهان رفته شما امر و در چنین معامله باورت
 و طبیعت او که دید که نه کوش کسی شنیده و چشم کسی دیده و اسی بر شما که
 بدگسایند و نیز گویند زمانیکه نیزید پیدایی او بهایا بر مبارک سید الشهدا میگرد
 قیصر روم حاضر بود گفت که در بعضی از جزائر نشان موم حضرت عیسی باقی
 مایان هر ساله زیارت آن می رویم و نذر از جواهر و لالی و زر و سیم همراه
 می بریم و تربت تعظیم و تکریم آن بجای می آیم چنانکه شما تعظیم خانه کعبه کنید و
 و احترام آن بجای می آید حیف که شما فرزند و ذریه بنی خود را کشید و زنان
 یتیمان و ارا سیر کردید نیزید گفت که تو رسول قیصر روم نمی بودی ترا می کشید
 قیصر گفت که شرم نمی آید که احترام رسول قیصر نگاه داشته می حرمت رسول خدا
 و اولاد او را گذاشته نیزید جوابی بجز سکوت ندین متوجه بطرف زنان و یتیمان
 و طبیعت شده زینب و کلثوم و علی بن حسین را نزدیک تر طلبید چشم حضرت
 زینب چون بر سر مبارک شاه شهیدان افتاد گفت و اجداد و امجداه بعد از
 خطاب بر نیزید کرد و گفت که هیچ میدانی که زنان خود را در سبزه
 و حجاب نشاندی و دختران رسول خدا را این بی پردگیها برشته اند و

کردی و جمع مروان پیش خود طلبیدی فردای قیامت از عهد عمل خود چه
 بخواهی توانی دادی زید پرسید که این کدام زن است گفتند زینب خواهر حسین
 و دختر فاطمه زهرا است پس از آن کثوم برخواست و بر حسین قیام و لب و
 دندان خود را بر آن لب و دو پان چندان مالید که بهوش بریزد من غلیظ چنان
 بهوش آمد و عاصی بدو ترقی نرید کرد و گفت که اسی زید متبع از دنیا نیایی
 و چنانکه ما را در بلا آگندسی تو هم در دنیا و قیامت روی رحمت به سوی برادر
 گفت که این زن هم خواهر حسین است گفتند آری این کثوم و دختر فاطمه است
 پسر توجه بسوی امام بن العابدین کرد پرسید که این پس چیست گفتند که این
 علی بن حسین پسر حسین بن علی است گفت که شنیدم که علی بن حسین گشته شد
 که حسین اسیر بود علی اکبر و علی اوسط و علی اصغر علی اصغر مرده
 و علی اوسط که بیمار بود او را اسیر کرده آوریم زید گفت اسی کو و کجا میدا
 که بدرت میخواست که برسد خلافت نشیند و بر سر مغربا خطبه بنام خود بخواند
 شود و احمد بن محمد که برادر خود پرسید علی بن حسین گفت که اسی زید که باین غمناک
 مانده اند یا پدر آن تو خلافت و امامت از آن پدر آن مانده است که در راه
 خدا جهاد کردند یا از پدر آن تو که شرک با خدا می نمودند و روز جزا محاکمه ما
 شما فیصل شد نیست و گریه سیدم الذین ظلموا اثمی منقلب یقیلون خوانده ختم
 کلام فرمود پسر زید حکم داد که بسیار سیلیت را بفرودگاه اینها برنماید
 حسین را برود و از او مشتق آید از آن نمایند چنانکه گویند که تائبه و زید بسیار

بر دروازه دمشق آویزان ماند بعد از آن فریت حسین را با سه مبارک آورد
 مدینه کرد با جمله این روایات و امثال آن گو بعضی از آن خالی از صحت
 باشد لیکن درین شکی نیست که یزید پدید آمد و راضی و مستبشر از قتل حسین
 بود چون استند بذهب مختار جمهور بسنت و جماعت چنانچه در کتب معتبره مثل
 مفتاح النجاة مرزا محمد بخشی و مناقب السادات ملک العلماء قاضی سبزه
 دولت آبادی و شرح عقاید نسفی ملا سعد الدین نقض زانی و تکمیل الایمان
 شیخ عبدالحق محدث دہلوی غیر آن از سفار مقبره با شواهد و دلائل مذکور
 مسطور است و ایند العن آن ملعون بر حج قاطعه و بر این ساطعه ثابت گردید
 و مختار را تم بحروف و اسانده صوری و معنوی با همین است که یزید آخر را
 مستبشر قتل حسین بوده و مستحق لعنت ابدی و وبال و کمال سزا است
 اگر تامل بکار رود و تصور بر مجر و لعنت در حق آن ملعون تصور نیست که مقصود
 بر آن نیاید بود چنانچه استاد البیہ صاحب تحفه الثنا عشریہ علیہ الرحمہ در
 رسالہ حسن العقیدہ در حاشیہ بر کلمہ علیہ بالستحقہ تعلیق فرمودہ اند افاد
 ینمایند کہ علیہ بالستحقہ کنایہ است از لعنت و الکناۃ بالغ من التصحیح از قول
 مشہورہ عربیت است معنی او را یہاں مستحقہ تفسیری است یعنی است کہ در تصریح
 بلفظ لعنت فوت میگردد و چنانچہ تفسیر شریف ہمین است یعنی مستحقہ مذکور مشہور
 و حق نیست کہ اکثاف بر محض لعنت در حق یزید تصور است زیرا کہ این تصور
 مستطابق قتل مومن مقرر کردہ اند قائل بحد تعالی و من یقتل

بیان راضی مستبشر
 یزید قتل حسین

عوارض

یقتل

محمد بن جعفر او هم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و عدله عذاباً عظیماً و یزید را
 زین کل بیادقی است که غیر او را دست نداده و آن زیادت را جنبه
 استحقاق او حواله ننمودن کرد که علم بشر از معرفت خصوصیت آن عاجز
 است و الله اعلم و علمه حکم نتهی کلامه الشریف آدم بر اینکه در وقت
 مبارک حضرت امام حسین علیه السلام اختلاف است و آنچه تحقیق است نیست
 سر مبارک را در مدینه منوره بمکان تسبیح مدفون کردند چنانچه از قطعه
 نیشید سر مبارک امام حسین علیه السلام را بعد نیم فرستاد و او را کفن
 نزد حضرت فاطمه علیها السلام دفن کردند و در خلاصه الوفا مروری است
 به جد مبارک حسین در کربلاست و سر مبارک او در مدینه بمکان تسبیح
 پهلوی حسن مدفون است و آنچه گویند که سر مبارک را در کربلا رده و دفن
 برده اند صحت ندارد و بعضی گویند که سر مبارک در خزانه یزید بوده و
 سلیمان بن عبد الملک با دوشاه شد و او را خبر کردند چون سر مبارک را
 پیش خود طلبید و دید که استخوان سفید باقی است پس او را خوشبو مالید و کفن
 داده در مقبره مسلمانان دفن کرد و گویند که سلیمان بن عبد الملک پسر خدای
 صلی الله علیه و آله و سلم را خواب دید که ملاطفت و طاعت بحال او میفرمایند
 چون بقیه این خواب از حضرت حسن بصری پرسید فرمود که شایسته آن
 حسنی است پس حضرت علیه الصلوٰه و السلام بپهلوی او گفت آری حسین
 خزانه یزید بود و او را کفن داده و ناچاران خوانده و دفن کرده اند

بیان اختلاف در
 سر امام حسین علیه السلام

گفتند که البته این کار از موجب خوشنودی و تحفه صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده باشد همچنین روایت ما کرده اند لیکن صحیح و معتبر همانند اول
 که سر مبارک نجابت در دینه منوره و بکان بیع مدنون است منقول است که
 چون نیرید علیه السلام به بیت رسول و ذریه قبول را روانه میدیند نمود.
 بن بشیر را با جماعتی از سواران مقرر کرد که اینهارا بدینهم رسانند چنانچه امام
 علی بن حسین سرسید الشهدا و سرامی دیگر شهیدان دشت کربلا فراتر قمر
 زمان و میان طبیعت روانه دینه منوره شد و این روانگی هم عاری از
 ذلت و خواری نبوده چنانکه کلام ابن جوزی محدث دال بر اینست جاتیکه
 که از جور و بیداد این زیاده که نسبت با طبیعت بنویس لعل آور و عجب نیست
 او محکوم و متقاد نیزید بوده لیکن از کرباسی نیزید خشت عجب است که چوبه
 دندان حسین زده و طبیعت را بر شتران سینه پرده بذلت و خواست
 سوار کرده با سر مبارک بطرف مدینه فرستاد و پست کف
 که هیچ مقصود ازین نبوده مگر فضیلت کردن اگر در دل او کینه طبیعت
 عداوت کشته شدن اقربای او که روز بدر از کفار کشته شدند نبی بود
 بر آینه تعظیم و مکریم سر مبارک میکرد و کفن میداد و دفن میساخت و بنویس
 با اکل رسول و ذریه قبول مینمود و قصد چون قاعه اهل بیت نبوت از مدینه
 عازم مدینه شدند همان بن بشیر که از طرف نیزید متعین بوده بن و اجماع
 از علی بن حسین خدمت و در راه با ذریه حسین پیش آمده مرتب اطاعت و تعظیم

فصل در بیان
 شأن و احوال
 سیدی الشهدا

و بگویم و اعزاز و احترام چنانکه باید از جانب خود بجا آورده بدین رسیده و
 نیز مانند حضرت ائمه رسالت بدین رسیده رسید و اولاد مباح و انصار و
 دیگر اهل مدینه از صفار و کبار استقبال و دیدند همین که فریت رسول
 میگرد که شش هاستی بقول را مبتلا بمصیبت دیدند حالتی از غم و اندوه و کرب
 و زاری بر ایشان گذشت که خارج از حیطه شرح و بیان است گویند که
 مصیبتی که روز وفات حضرت سرور کائنات علیه افضل الصلوات و التحیات بر
 اهل مدینه گذشته بود همان مصیبت آن روز گذشت که امام زین العابدین
 با زمان و یتیمان ائمه نبوت و سر مبارک سید الشهدا علیه التحیه و الثنا
 از دمشق بدین بر گشت فریادی عجیب شوری غریب در مدینه بر پا بود
 که یاد از هنگامه قیامت میداد جمله ارباب دین و را ندوه و درویشان
 همه از کین و همین از غم و غصه خیزین بودند و حالتی که عارض حال ام المومنین
 حضرت ام سلمه گشته از آن چه توان گفت که فرادی فرادی زنمان و
 یتیمان ائمه نبوت را کنار میگرفت و میگفت تا آنکه همراه فریت بقول
 متوجه روضه مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شده زار زار میشد
 و بزبان حال میگفت ایات یا رسول الله بر آرزو من ستر تا بگری* اهل
 خویشتن را زار و غمناک و غمین* در بلای دشمنان دین گرفتار آمده*
 کس مباد و جهان یارب گرفتار این چنین* پوشیده مباد که چنان واقع
 گردید و صائب ائمه مصطفی علیه الصلوة و الثنا که دل قلم از تحریر پس

و دیده و اوقات از تقریرش جمیع است بخوان نیست و حیطه چه انجید یا بنظر
 استیفا بنجد و نیز تفصیل روایات را خالی از تفریط و افرامه و غیره
 واقعی را عاری از خلط و غلط نگذاشته اند لهذا جناب مصنف علامه علیه السلام
 بر تخریر محلی از ان کفا و زبده و دست و قلم از تفصیل آن کشیده بیان اخبار
 درین واقعه ماله واقع است میفرمایند و از انجمله آنچه مشهور و متواتر است نقل
 می نمایند چنانکه ارشاد میسر و امثال اخبار النبی صلی الله علیه و
 آله و سلم یهین الواقعة المأثلة من جهة الوسیة
 بواسطه جبرئیل و غیره من الملائكة فشهدوا متواتر
 اما خبر دادن نبی صلی الله علیه و سلم باین واقعه چونانکه از جهت وحی بواسطه
 جبرئیل و غیره از ملائکه پس مشهور متواتر است یعنی اخبار مرویه از ان
 حضرت صلی الله علیه و سلم که گفتمی از واقعه ماله که بلا و مشهوره شهادت جناب
 سید الشهدا است بکثرت طرق از درجه شهادت در گذشته قدر مشترک
 با تواتر معنوی پیدا کرده است من ذلك ما اخبره الطبرانی
 عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلی الله علیه و
 آله و سلم قال اخبرني جبرئيل ان ابني الحسين يقتل
 بعدي بأرض الطف وجاءني بهذا الثوب
 فأخبرني لها مضجعة ازان جمله است آنچه روایت کرد و طبرانی از
 عائشة رضي الله عنها که البته پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود که خبر داد

ح

النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ يَا أُمُّ سَلَمَةَ احْظِي عَلَيَّ مِمَّا
 الْبَابَ لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ فَمِنَاهُمَا عَلَى الْبَابِ إِذْ دَخَلَ حُسَيْنٌ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْبَلَهُ فَوُثِّقَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَجَعَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَلُمُهُ
 وَيُقْبِلُهُ فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ أَتَحِبُّهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنْ أَتَيْتَكَ
 سَقَيْتَهُ وَإِنْ شِئْتَ أُرِيكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ بِهِ
 فَارَاهُ فَجَاءَ بِسَهْلَةٍ أَوْ تَرَابٍ أَحْمَرَ فَخَذَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ
 فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا قَالَ ثَابِتٌ كُنَّا نَقُولُ إِنَّهُ كَرَّمَ اللَّهُ
 وَآخَرَجَهُ أَيْضًا ابْنُ حَارِثٍ فِي حُجَّتِهِ وَكَانَ فِي
 رِوَايَةِ أَحْمَدَ فِي زِيَادَةِ الْمُسْنَدِ قَالَ ثَوْبَانِ لِي
 كُنَّا مِنْ تَرَابٍ أَحْمَرَ وَرَأَوْهُ يَجُوزِي نَامٍ مَحْسَبَةً وَنَحْمُ
 خُودًا زَعِيثٍ لَمْ يَكُنْ أَجَازَتْ خُودَتْ فَرَشَتْهُ مَوَكَّلٌ بَارَانٍ أَرْبَعُ دُفَارٍ
 خُودِشَ بِأَنَّهُ زَارَتْ كُنْدَ بَغْدَادِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَوْجَعِيهِ
 اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دُرَّ خَانَهُ أَمُّ الْمُؤْمِنِينَ أَمُّ سَلَمَةَ بُوَدِيسَ كَفَتْ
 تَخَضَّرَتْ عَلَيْهِ صَلَافُهَا وَتَلَامُهَا أَمُّ سَلَمَةَ تَهْدَارُ بِرَمَادٍ وَرَأَى جَانَهُ بِسَاحِلٍ وَنِيَابِ
 بِسَاحِلٍ وَنِيَابِهَا أَمُّ سَلَمَةَ بِرَمَادٍ وَرَأَى جَانَهُ بِسَاحِلٍ وَنِيَابِهَا
 دِيْنِي شَدَّ وَرَفَانَهُ بِسَاحِلٍ وَرَمَادٍ بِرَمَادٍ وَرَمَادٍ بِرَمَادٍ وَرَمَادٍ بِرَمَادٍ

نسخ
 من
 نسخة
 بخط
 شيخ
 الإسلام

است علیه السلام و حاکم او را در کنار کشید و روی او می بوسید پس گفت آن فرشته
 با حضرت آمد و دست میداری این را فرمود اسی گفت فرشته که پیرایه ا
 زود باشد که باشد این محبوب ترا و اگر نخواهی بنایم ترا مکانی که گشته شود
 در آن پس نمود آن را پس او را و خاک نرم یا خاک سرخ پس گرفت ام سلمه
 آن خاک را پس بست آنرا در پارچه خود گفت ثابت که راوی این حدیث است
 که بودیم ما که می گفتیم ازین که بلاست و نیز بر آورد این حدیث را ابو حاتم
 در صحیح خود و در روایت امام احمد در زیادت سند آمده که گفت پسر ذوالنور
 گفت از خاک سرخ یعنی در زیادت سند امام احمد بجای فجاءه بسطه او تراب
 عبارت ثمرنا و لنی کفامن تراب احمد واقع است با جمله این حدیث را امام محمد
 اسنه در کتاب معجم خود از حدیث انس بر آورده و ابو حاتم در صحیح خود نیز
 روایت کرده و در زیادت سند امام احمد هم تفسیر دارد و شده قال
 أَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ بَنَاتِ الْحَارِثِ قَالَتْ
 دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنَّا بِالْحِمْيَرِ
 فَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِهِ فَوَحَّشَتْ مِنِّي الْبَغَاةُ فَأَذَاعَيْنَا رُسُومًا
 اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكُنَّا نَصْرِيحَانِ مِنَ الدُّمُوعِ فَقَالَ
 أَتَانِي جِبْرِيلٌ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ اللَّهَ يَقْتُلُ ابْنَهُ
 هَذَا أَنَا فِي بَيْتِهِ مِنْ تَرْبٍ وَحَمَاءٍ
 و بر آورد و حاکم و بیهقی از ام الفضل و بنو حارث که گفت ام الفضل که آوردم

روزی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم حسین را نشاندند و او را در کنار
 آنحضرت باز یکبار ه اتفاق افتاد و از من التفاتی آنحضرت پس نگاه کرد
 چشم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر نیت سگهارا پس فرمود که ای یمن
 جبرئیل و خبر داد مرا که برای منست من خواهم که این فرزند مرا و داد مرا را
 از خاک سنج مقل او و اخرج ابن راهویه و البیهقی و ابونعیم
 عن اوسلمة ان رسول الله صلى الله عليه وآله
 اصطلم ذات يوم فاستيقظ وهو خائف و في يده تربة خضراء فقلبتا
 قلت ما هذه التربة يا رسول الله قال اخبرني جبرئيل ان
 الحسين يقتل بالخرق و هذه تربة من راسه و ياتي بن راهويه و البیهقی و ابونعیم
 از امام المومنین ام سلمه که برای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برپایه خواست
 روزی پس بیدار گشت و در طایفه اندوگین و غمناک بوده و در دست
 خاک سنج بوده که زیر و بالا میکرد و آنرا گفت که این چه خاک است پیغمبر خدا
 که خبر داد مرا جبرئیل که به تحقیق این فرزند یحیی کشته شود و زمین عراق
 و این خاک مقام است و اخرج البیهقی و ابونعیم عن انس قال
 استاذن ملك ان يطير تربة ان ياتي رسول الله صلى الله عليه وآله
 وآله وسلم فاذا ن له فدخل الحسين فجعل يمسح على منكبيه
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال الملك الملك المحب
 قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم نعم قال فسان

امّك تقتله وانشئت اربك المكان الذي يقتل
 فيه وضررب يده فاراه تاربا احمر فاخذته ام سلمة
 فضربت به في ثوبها وكنا نسع انه يقتل بكره
 وراور وبعثي و ابو نعيم ارس كهفت اجازت خوست فرشته موكل باران
 از پروردگار خود باینكه بايد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پس اجازت
 اورا پس در آن حال در آن زمین پس سوار شد بر دوش پیغمبر صلی الله
 علیه و سلم پس كهفت انفرشته آیا دوست میداری این را فرمود پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و سلم آری كهفت انفرشته تحقیق امت تو بکشیدن
 و اگر خواهی بنایم ترا سگانی را كه در آن كشته شود پس بزودت خود را
 پس نمود و آنحضرت را خاک اسب پس بكرفت آنرا ام سلمه و بست آنرا در
 خود را وی گوید كه بودیم ما كه می شنیدیم كه تحقیق او یعنی حسین كشته شود
 در كربلا و اخرج ابو نعیم عن ام سلمة رضي الله عنها قالت
 كان الحسن والحسين يلعبان في بيتي فقتل جبرئيل
 فقال يا محمد امّك تقتل ابنك هذا من بعدك واولي
 الحسين وانا بترية فسمها قال ربه كره بلاء وقال
 يا امّك انك سميت هذه الدرة دما فاعلم اني قد قتل فجعلتها في
 قفري برآور و ابو نعيم از ام سلمه صلی الله علیه و سلم كهفت امام حسن و حسین را
 میكه دند در خانه من پس خرد و آنرا جبرئیل پس كهفت ای محمد هر آینه من

یکشنبه تر که غنیت بعد از تو و اشاره کرد بسوی حسین و آورده گانی را پسند
 آنحضرت علیه الصلوٰه و السلام آنرا پس فرمود که بوی کرب و بلاست و
 فرمود که اسی ام سلمه هرگاه متحول بخون شود این خاک پس بدانی که
 پس من یعنی حسین بر این کشته شد پس نکا بدشت ام سلمه بخاک را در شیشه
 پوشیده مانند که در بعضی از روایات از حضرت ام سلمه منقول است که روایت
 حسین کشته شد آن خاک خون گشت و در بعضی روایات بجای لفظ خاک
 سنگریزه وار شده چنانچه مروی است که چون جصات مقتل حسین را
 جبرئیل با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم داد آنحضرت بام سلمه سپردند و
 فرمودند که روزیکه ازین سنگریزه ها خون جاری شود بدانی که کشته
 شد پس ام سلمه گوید که چون وز عاشورا من آب شیشه را کشادم دیدم که
 از آن سنگریزه خون جاری بود نیز از ام سلمه منقول است که چون شب
 قتل حسین در رسید آوازی شنیدم و گوینده را ندیدم که میگوید
 ایها القاتلون جلا حسینا ملا البشر بالعباد و التکلیل
 قد لعنتم علی بن داود و داود و موسی و هابیل و انجیل
 یعنی ای کشتگان حسین از روی جمل و نادانی مرده بار شما را لعنت
 و زنج و بند و مفید بودن تحقیق لعنت کرده شدید شما بر زبان
 داود و بر زبان موسی و حامل انجیل یعنی عیسی یعنی قاتلان حسین را
 حضرت داود و موسی و عیسی علیهم السلام لعنت کرده اند و آخر جبرئیل

ابن عساکر عن محمد بن عمر بن حسن قال کنا مع الحسين بن علي
 کربلاء فظفر الی شمر ذی الجوشن فقال صدق الله ورسوله
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم کان انظر
 الی کلب یقع یلغ فی دماهل یبیه وکان شمس ابرص
 ویرآ و ابن عساکر از محمد بن عمر بن حسن گفت که بودیم همراه حسین بر دونه کربلا
 که دو قطعه فرت اندیس نظر کرد حسین بسوی شمر ذی الجوشن پس گفت راست گفت
 خدا و رسول خدا فرمود غیر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کو یامن می بینم بسوی سگی
 ابلق که دهن می اندازد در خون طبعیت من و بود شمر ابرص یعنی بیماری برص را
 که جلدهش باز و اغما می سفید و ورنه می پیدا کرده بود و فی الواقع که این ملعون
 نسبت بدگران زیاد و ترخیص بخون طبعیت بوده چنانکه مخبر صادق علیه الصلوة
 و التحية اشاره بآن فرموده و آخر ج ابن الشکین و البغوی فی
 الصحابة و ابو نعیم من طریق یحیی عن انس بن الحارث
 رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله
 و سلم یقول ان ابني هذا یقتل یارض یقال لها کربلاء
 یشهد ذلک منکم فلینبه فخرج انس بن الحارث الی کربلاء
 فقتل امامنا مع الحسین رضی الله عنه ویرآ و ابن عساکر و امام بغوی گفته
 الصحابة ابو نعیم از طریق یحیی عن انس بن الحارث گفت که شنیدم غیر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم را که می گفت بر تحقیق که این پسر من یعنی حسین کشته شود و بنی که

آنکه اگر بگوید پس سیکه حاجت شود از شما درین اقیقه پس باید که یاری کند او را
 پس بر آن پیش بن حارث که رازی این حدیث است بکر بلا پس کشته شد و بخاک
 همراه حسین علیه السلام مخفی مباد که این حدیث از احادیث افاضت پس سیکه
 کلام مجتهد نظام را از زبان مجتهد صادق علیه الصلوٰه و السلام شنید قتال نمودن
 بر فرموده لازم افتاد و لهذا انس بن سحارث با آنچه واجب الانقیاد بود عمل نمود
 اَخْرَجَ الْبَيْهَقِيُّ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ الْحُسَيْنَ
 وَجَّهَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَهُ جَبْرِئِيلُ فِي
 مَشْرَبَةٍ عَائِشَةَ فَقَالَ لَهُ جَبْرِئِيلُ سَقَيْتَهُ أَمَّا أَنْ تَشَارَكَ
 جَبْرِئِيلُ يَدَيْهِ إِلَى الطَّفِّ بِالْفِرَاقِ فَأَخَذَ
 شَرْبَةً حَمْرًا فَأَرَاهَا أَتَاهَا وَأَخْرَجَتْهُ مِنْ طَرِيقٍ
 أَخْرَجَ ابْنُ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ مَوْصُوفًا وَبِرَّاءَ وَبَيْهَقِيٍّ زَابِلِيٍّ
 عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَسِينٍ دَرَّابًا بِرَفِيعٍ خَدَّاهُ صَلَّيَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دَنَزَ وَأَنَّ حَضْرَتَ
 جَبْرِئِيلَ بِرَبِّهِ عَائِشَةَ بُوَدِيسَ كَقَتِ جَبْرِئِيلُ بِحَضْرَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 كَرَزَ وَقَتْلَ كَنَدَاوَرِ ابْنِ حَسِينٍ رَأَيْتُ تَوَدَّكَ بِخَوَابِ جَبْرِئِيلَ وَبِهِ
 كَشْتَهُ شَوْ دَرَانِ وَشَاهِدَهُ كَرَجَبِ تَيْلِ بِهَسْتِ خَدَّ وَبِهِ طِفِّ كَهْ ضَعِيفِ
 عَوَاقِ قَرِيبِ بَكُوفِ پس گرفت خاک سنخ را پس نمود بخاک را بآن حضرت دبرا
 بیستی این حدیث را از طریق دیگر از ابی سلمه از عاتمه موصول یعنی بکر رازی

راوی حدیث از آن حضرت صلی الله علیه و سلم و آن را وی درین حدیث
 هم المؤمنین عاشر است پس این حدیث موصول است و سند حدیث اول
 مرسل است که در آن ذکر راوی از آن حضرت صلی الله علیه و سلم نیست
 و آخره البیهقی عن الشعبي قال ان ابن عمر مر بمكة
 فاخبر ان الحسين قد توجه الى العراق فله في سيرة
 ليكتين من البرية فقال له ان الله تعالى اخبرني في الدنيا
 والاخرة فاختار الاخرة ولم يرد الدنيا واكثر بضعه ميتة والله
 لا يليها احد منكم ابدا واصل الله عنكم الاكل الذي هو خير لكم
 فارجعوا فاني فاعنقته ابن عمر وقال استودعك الله من قبل
 و برادر بیهقی از شعبی گفت که ابن عمر در آمد در مدینه پس خبر یافت که امام حسین
 متوجه بسوی عراق شد پس ابن عمر ملاقات کرد با امام حسین بمسافت و شبانه
 روزه و روزه بفتح راسی همه و باسی موصده و ذوالمجمه باسی هنوز رسیده
 منزل از مدینه بجانب عراق پس گفت ابن عمر با امام حسین که تحقیق
 خدای تعالی اختیار داد و پیغمبر خدا را میان دنیا
 و آخرت پس اختیار نمود پیغمبر خود را و نخواست دنیا را و شما چگونه
 حضرت پیغمبر قسم بخدا که والی و متصرف کرد و دنیا را یکی از شما گاهی و باز
 دنیا را خدا از شما گرفت برای چیزی که آن بهتر است و در حق شما پس باز کردید
 که امام حسین پس در برگرفت بن عمر امام حسین را و گفت که سپردم و میکنم ترا بخدا

با بفتح و بضم و با
 سرشت از امام حسین

که قتل و شهید باشی یعنی هرگاه این عمر بنکام قدم بدیده خبر و انکی حضرت امام حسین
 از کوه بجانب عراق شنیدند پیایانه و دیده بمبافت و دوشبانه از رنده طاقی شده و
 مانعت از غریت کوفه نمود و گفت که شما بگر کوشه های پیغمبر صلی الله علیه و آله
 هستید که با وصف تخیر در دنیا و آخرت اختیار آنوقت بر دنیا فرموده امن
 بلوث حلام و نیوی نیالوده و از اینجا که نعیم اخروی را برای شما عوض زند
 و نیوی قرار داده اند احدی از اهل بیت نبوت تمتع از متاع دنیای دنی نخواهد یافت
 پس صوابید همین است که انقطاع غمان غمیت فرموده ملوک طریق مرا
 سکه معطر نماید چون پنجه حضرت هدی سهام تقدیر گشته و کرون تسلیم بقضا
 الهی خم کرده تن برضای خدا داده بود و میرانست که سائق و قاضیت
 اینروی مناصی بخیر رضا بقضا دار و عمر ضامن عمر البسم قبول بشنید
 فتح غریت اختیار کرد این عمر بنکام استبداع حضرت امام حسین را در بر
 و کلمه یف و تلمف بر زبان حسرت رانده بخدا سپرد و این بنید است که بین
 شهر خطر کار گذاران قضا و قدر مضای حکام تقدر خواهند کرد و الا
 شرف رفاقت خود را یکسو نمیکشید بلکه خستیا ر میست و سعادت ابری
 میکرد و همین غدر از جانب و کمر خواص مثل عبد الله بن عباس و دیگران
 و محمد بن الحنفیه و غیر اینها قابل قبول است و الا از پیچ این عباس و دیگران
 رسالت با وصف علم بشهادت سید الشهدا و مقام کربلا تعاد از قضا
 بنکام غمیت کوفه امکانی نداشت و دلیل این مطلب است که اگر شاد و شاد

برانیه حسین شسته شود و بر نه فرات و بنمود مرآشتی از خاک آن مکان بن
 روایت پیدت که جناب مرتضی کرم الله وجهه را علی مقبل حسین علیه السلام
 از حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم حاصل بود و تفصیل این حال است آنچه
 از اصبع بن نبأه روایت کرده چنانکه میفرمایند و اخراج ابی نعیم عن
 اصبع بن نبأه قال اثنی مع علی رضي الله عنه علی موضع
 قبر الحسين فقال ههنا مناخ رگایهم و موضع رحا لهم
 و ههنا راق دمایهم فشیة من آل محمد یقتلون ههنا
 العرصة تبکی علیهم السماء و الارض
 و بر آورد ابو نعیم از اصبع بن نبأه گفت که آمدیم همراه رکاب علی رضي الله
 عنه بر موضع قبر حسین پس فرمود علی که اینجا جایی خوابیدن شتران ایشان
 بموضع خیمه گاه ایشان و مکان ریختن خون ایشان و جوفانی حذر از آل
 محمد شسته شود درین میدان که بگردان ایشان زمین و آسمان و خاک
 و محله عن ابن عباس رضي الله عنهما قال اوصی الله تعالى
 الی محمد صلی الله علیه و آله و سلم انی قتلت مصعب
 بن زکریا سبعین الفاً و انی قاتل یابن زکریا
 سبعین الفاً و سبعین الفاً

و بر آورد حاکم و تصحیح کرد این حدیث را از ابن عباس رضي الله عنهما که
 در بیست و نه حدیث بسوی محمد صلی الله علیه و آله و سلم که یحیی بن زکریا

با تمام سببی بن زکریا بنفشا و هزار کس را از یهودیه تحقیق من خواهم کشت در
 ایستقام فرزند و دختر تو بنفشا و هزار و بنفشا و هزار را بنفشا و جانت با خاتم الانبیا
 علیه الصلوٰۃ و السلام بنفشا که بر من تمام خون حضرت یحیی بن زکریا
 بنفشا و هزار کشته شود و بعد از تمام خون حضرت سید الشهداء و چندان
 یک لک و چهل هزار مقتول کرد و مصداق این خبر اولاد و واقعه مختارم
 ثانیاد و اوایل دولت عباسیه بزمان علی سفاح بطور آمد و آخر حج
 محمد و البیهقی عن ابن عباس رضی الله عنهما قال
 رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ ذَاتَ
 يَوْمٍ نَضَفَ النَّهَارَ اشْتِغَاغَ غَيْرِيْنِ قَارُونَ فِيهَا
 دَمٌ قُتِلَتْ مَا هُنَا قَالَ دَمُ الْحُسَيْنِ وَاصْحَابِهِ
 اِنَّ النِّقْطَةَ مِنْ دِمَائِهِمْ ذَلِكِ الْوَقْتُ جَدُّ قَوْلِكَ الْكَلِمَةُ
 و برآمد و احمد و بهقی از ابن عباس گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 روزی در خواب بوقت نیمه روز پریشان موغبارا توده در دست مبارک
 ارشاد که در آن خون است پس گفتم که این چیست فرمود که خون حسین یاران
 است که بریدم و بر دوشتم آنرا بر وز قتل او ابن عباس گوید که پس نگاه داشتم
 آنوقت را باز دیدم که تحقیق کشته شد حسین بن علی و یعنی رفیق من
 این خواب دیده بودم و اخرج الحاكم و البیهقی عن ابن عباس
 قَالَتْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي النَّوْمِ

ج

ح

وَعَلَى رَأْسِهِ وَجِيهَةُ التَّرَابِ فَقُلْتُ مَا لَكَ يَا سَيِّدِي
 اللَّهُ قَالَ شَهِدْتُ قَتْلَ الْحَسَنِ أَتَيْتُهُ

و بر آفرید و حاکم و یحیی از ام سلمه گفت که دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را
 در خواب و حال آنکه سرورش مبارک آن حضرت سخا که آلوده بود پس گفتیم
 که چه حال است ترا ای پیغمبر خدا فرمود که اینک در مقام قتل حسین حاضر
 بودم بر بناطین سفار خنجر و آثار غنی و مستتر نخواهد بود که چون صدا
 آنکه عباس که روز بدر ایشان را همراه کفار که سیر کردند جناب رسالت
 صلی الله علیه و آله و سلم و انعام شب از خواب باز داشت حال پر طلال جناب
 خدای تعالی را در محراب که بلا قیاس کرد و نیت که از تنگی عترت ظاهر و
 قتل و منع ثوئیه لان کلشن رسالت و نبالت خاصه کل سرسبد چمن نبوت
 و امامت یعنی امام حسین علیه السلام و رفتن اهل بیت بر بستران خشک پالان
 و نزول مصائب بیکران بسروقت زمان و یتیمان بر روح متفلس سلاطین
 پیغمبران چه گذشته باشد پس از پریشانی موسی سهو مبارک و عیار آلودگی هم
 مقدس القاطع خون حسین و یاران او از زمین و دشت و در شیشه حرک آلوده
 بودن سرورش آن حضرت و حاضر شدن مقتل حسین چنانکه در روایمی بن
 عباس نام سلمه است چه عجب بلکه هرگاه آواز گریه حسین و طفلکی حضرت را آید
 رسانیده و حضرت سید الشهدا را درین خصوص خطاب مینماید که اگر چه
 ای امیر من این خطاب کرده اند به من و مناسبتی که باید گفت که از آنجا

آدم تا ایندم چنین معامله اندکی چشم نمیدید و ز کوشش شینده اگر قیام قیامت بر وقت
 خودش نمی بود جای آن بود که آن روز بگریه آن پاره پاره شده مانند
 مطرات بر زمین نیکویی و دامن این پیکر گمان از راه چاک چاک کردید و
 ناپسندید خون باریک آن گمان و سیاه شدن جهان و غیر آن از خود
 زمان که بیاش می رود در چه حساب است و **أَخْرَجَ إِلَيْهِمُ وَأَبُو نَعْبُ**
عَنْ جُذْرَةِ الْأَزْدِيَّةِ قَالَتْ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ مَطَرَتِ السَّمَاءُ
فَأَصْبَحْنَا وَجِبَابَنَا وَجَرَارُنَا وَكُلُّ شَيْءٍ لَنَا مِلَانٌ وَهَامٌ
 و بر آورد و بهقی و ابو نعیم از بصره گفت که هرگاه بپاشید شد حسین خون باید
 آسمان پس صبح کردیم باین حال که خمهای ما و بویای ما و هر طرفیکه از آن ما بود از
 خون بود و **أَخْرَجَ إِلَيْهِمُ وَأَبُو نَعْبُ عَنْ الرَّهْبِيِّ قَالَ بَلَّغْنِي**
أَنَّهُ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ لَوْ يَقْلَبُ جَبْرُئِيلُ جَبَابِيَّةً لَمْ يَسِرْ
إِلَّا وَجِدَتْهُ دُمُوعُ عِطِيطٍ و بر آورد و بهقی و ابو نعیم از بصره گفت که
 من رسیدم که بمحقق روزیکه شسته شد حسین گردانیده شد سنگی از سنگهای
 ملت الماس که یافته شد زیر آن خون تازه در نهایت سحر و **أَخْرَجَ**
الْبَيْهَقِيُّ عَنْ أُمِّ حَبِيبَانَ قَالَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ أَظْلَمَتْ
عَيْنَانَا لَنَا وَلَوْ كُنَّ مِثْلَ أَحَدٍ مِنْ زَعْفَرَانٍ لَهِيَ شَيْءٌ
يُضِلُّهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا اخْتَرَقَ وَلَوْ يَقْلَبُ
جَبْرُئِيلُ الْمَقْدِسِ إِلَّا وَجِدَتْهُ دُمُوعُ عِطِيطٍ و بر آورد و بهقی

ح

ح

ح

از ام جهان گفت روزیکه شته شد حسین را یک شد دنیا بر تاسه و روزی
یکی از ما از زعفران خوشینری را که بالذبر روی خود مکر میسخت کرده
نشد سنگ بیت المقدس مکر یافته میشد زینک خون تازه در غایت سر
فیزم رویت که آنروز هیچ سنگی در دنیا برشته نشد که بر آن خون تازه نفت
سرخ نبوده و اخراج الیه می بینم مسهر قال حدیثی
قال كنت ايام قتل الحسين جارية سابة فكانت
المساء اياما متبكي له و براور بهی از علی بن مهبر گفت که خبر
داد مرا جده من گفت که نبودم روزهای شهادت حسین خزن جوان پس
میکریت او تا روزهای چند باید داشت که روایات عیدیه در باب گریه
از سلف منقول است چنانچه این جوی از ابن سیرین روایت کرده که از روز قتل
حسین سه روز دنیا تاریک ماند و بعد از آن سرخی در آسمان ظاهر شد و آن
عقبی منقول است که آسمان برجسین گریه نمود و گریه آسمان سرخی است و آن
که آسمان مالمش ماه سرخ ماند و ابن سیرین گفته که سرخی شفق بر کنار آسمان که
محمود در جهان است بعد قتل حسین حادث شد و قبل از آن سرخی نمود
و وجودی بر آسمان ندشت و از ابن سعد نیز مروی است که سرخی شفق
آسمان قبل از شهادت شاه شهیدان مرئی و محسوس نبود و ابن جزی
گوید که حکمت در سرخ شدن آسمان نیست که چون از عوض غضب خون
بخوش می آید موجب سرخی رنگ چه دیگر ذوات باری نعم که منزه از

از جسمم و لوازم من است آن خضبت خود را بنزیه سرخی کنار نه سپهری ظاهر کرده
 تا این سرخی شفق دلیل روشن بر عظمت معصیت قاتلان حسین ظهور زکات
 الهی بر ایشان باشد و بعضی گویند که بعد قتل حسین با هفت روز آسمان گریه کرد
 و گریه او بر تنه رسید و بود که از سرخی آسمان دیوارها و عمارتها هم رنگ گرفت
 کشته بود و کواکب و شهاب از آسمان چندان بارید که بیکدیگر افتادند
 قتل حسین خون آسمان بارید که مانند قی نشان آن بر زمین باقی ماند و هر ثوبی
 لباسی که رنگین بخون آسمان گردید سرخی زکات آنرا تا پاره پاره شدن
 زوال ننید و بعضی روایت کرده اند که روز قتل حسین از آسمان خون بارید که
 خانه ها و کوچه های خراسان و شام و کوفه روان بوده و حسین را که پدارالامان
 کوفه آورده و نهاده اند از دیوار خانه ها خون روان گردید و بر آردن خون تازه
 بغایت سرخی از زیر اجار بیت المقدس حراق زعفران و رتن رساله برآورد
 زبیری دام حیان مذکور است و مرویست که روز قتل حسین آفتاب کسوف افتاد
 که ستاره ها در غیر روز نمودار شد و مردمان گمان بردند که قیامت قائم
 این از اعجاز علمای است و دیگر از جمله آثار و طوایف است که ارشاد میشود
 وَأَخْرَجَ الْيَهُودَ عَنْ جَبَلِ بَرْقَةِ قَالَ صَابُوا إِلَيَّ فِي عَسَاكِرِ الْحَسَنِ
 يَوْمَ قَتَلَهُ فِيهَا وَهَامُ الْجَوْهَرِ فَصَارَتْ مِنْهَا الْعَقِيرُ فَأَسْتَأْذِنُكَ
 أَنْ تَسْبِيحَ مِنْهَا شَيْئًا وَبَرَّأ يَهُودِيٌّ مِنْ مَرَةِ كَفْتٍ
 بشارت برودن شیرین بر یهود است که در شکر حسین بودند روز قتل حضرت

ح

علی الحسین وھی تقول شعر سمع النبی جینه * فله
 بریق فی الخدود ابوا له فی علیا وین * وجل الخیر
 وچگون آورده ابو نعیم بن حنیف بن ثابت گفت که شنیدم از راه جیدان که
 بر حسین که حالیکه میگفت که سج کرده و بسید پیغمبرشانی اورا پس بود
 او نور و لعان در خسار با پدر و مادرش بود و دراز عذراگان قریش و بود
 بهترین جده یعنی ضحیه و نه میکرد حسین میکشید بران و میگفت اینجاست
 و اخرج ابو نعیم من طریق حنیف بن ثابت عن اوس سله فانت
 ما سمعت نوح ابن مفضل النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 الا السله و ما اری ابی الا قد قتل یعنی الحسین فقالت یحیی
 اخرجنی فاسألنی فاجبت انه قد قتل و ان الحشیة تروح شعر
 الا بالحسین فابتهل یجهد * و یجهد علی الشهداء
 بعدی * علی ریط تقودهم المنايا * الی مسجید
 فی ملک عهده * و بر آورده ابو نعیم از طریق حنیف بن ثابت از راه
 گفت شنیدم که و گریه کن را از نزدیک وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و حکم کرد برب و می بینم که اینک پس من تحقیق گشته شد یعنی حسین پس فرمود
 کینه خود را که پرون روی پس بر پی پس خبر داد کینه را اینکه تحقیق گشته شد
 بدستیکه جنیه نوحه میکند و میخواند آگاه باش ای چشم پس گریه و زاری کن
 بموشش تمام و گیت که گریه کند بر شهیدان بعد از من برگردی که کشید ایشان را

الحشیة تروح شعر
 الا بالحسین

اسباب موت بعدی ظالم کشش در سلطنت زمان من و گویند که حضرت امام
 دریافت این ماجرا آنقدر که گریست که از موش رفت و تا و غمگینی میاد و طارسی
 و اخرج ابو نعیم عن زید بن جابر عن ربیع بن خثیم قال
 سمعت الجوهري يقول سمعت ابا الحسين في رجل من شعرة من حسينا
 هبلا * كان حسينا جبالا وبرا ورا و ابو نعیم از زید بن جابر
 از ماویج خود گفت که شنیدم جن را که با او از بلند کوه میبرد و بر حسین و میگفت که چه کردی
 حسین میسالم غلین شده بود حسین با جمال و کوه صبر استقلال پوشیده نمائند که
 گذشت که مرا از نوچه دین مقام کسیتن بیا و کرد و اوصاف حمیده و فضائل
 پسندیده حضرت امام حسین علیه السلام است نه نوچه متعارف و مر سوم
 عیت و عمل زمان جاویدت که آن باتفاق علماء اجماع و در احادیث صحیح و
 شدید بران وارد است و اخرج ابو نعیم عن طریق بن یونس عن ابي
 قنبل قال لما قتل الحسين اجترأ راسه وقعدوا في
 اول مرحلة يشربون النبيذ فشرح عليهم قلوبهم من حسنة
 فكتب سطر ايدم شعرا رجوا منه قتلت حسينك شفاعة
 جده يوم الحساب وبرا ورا و ابو نعیم از طریق عبد الله بن محمد بن
 از ابی قنبل گفت که هرگاه شهید شد حسین بریدند سر او را و شستنند
 منزل می نوشیدند و میخوردند پس برادر ایشان شلمی از آنم پس نوشیدنی
 از خون آبا میخوردند و میخوردند و میخوردند که گشتند حسین از شفاعت جدا و در صفا

یعنی چون سر مبارک جناب سید الشهدا را بریده پیش یزید بن معاویه بسوی
شام میرود بنحیث که در اول منزل رسیدند و بخوردن نسیه مشغول شدند
و بعد از آنکه قلم آهنی از خنجر پیاوردند و ستری یعنی بیت مرقوم را بخون شست
و بعضی گویند که چون زمان طعنت را بر شتران نشاند و سر امام مظلومان را
بر نیزه گذاشته بطرف شام روانه شدند بنحیث که رسیدند و در نجار ویری نو
در نزدیکی آن خنجر کشیدند و چون که بر دیوار آن بیت بود مرقوم است از راه
آن دیو پرسیدند که نویسنده این بیت که ام است رهیب گفت که من ایندیو نیستم
که این بیت برین دیوار از وقت پانصد سال قبل بعثت بنی شما نوشته شده است
و بعضی گویند که دیوار ویر شکافته شد و دست و قلم از آن برون آمده این
را از خون نوشت و گویند که چون رهیب بحال سیران بعثت و قوفیه
سر مبارک سید الشهدا بر نیزه دید با خود گفت که این قوم بدانند که من
خود را کشند و بعثت او را دلیل و خوار کردند و با آن جماعت شقیان طعنه
گفت که ده هزار درهم از من انیک بگیرد و این سر که بر نیزه میدارید بکشتن
من بگذارید و بنزد یان که از بس حریق پیش طمع بودند قبول نمود پس آن سر
سر مبارک از دست اینها گرفته بخلوت بروه غسل داد و خوشبو مالید و بر آله
خود نهاده مشاهده انوار خدا در جمال حق نمایم کرد و دیده سر خود معاینه
مینمود که انوار تجلیات از سر مبارک تا آسمان میرود و طبقات نورانی در پی
ما تصح از آسمان بر سر مبارک می ریزد بکمال خطه این حال سلمان شد و تقی ع

خود را در محبت و ولا ایت و انقیاد حکام اسلام گذراند و با یغای و عزم و
 پروا نداشتن هزار و درم بآن گروه بدخشان زیاد هرگاه آن بدمالان در صدد
 از سر کشیده خویشند که میان خود و ائمت غایت اندک آن در اینم جایز
 و بر یک طرف از آنها آیه و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الیمان و بهیترنی ذکر
 کریمه و یحکم الذین یملکون الی متقلب ینقلبون رقی بود بر آریاب ایت و
 صاحب معرف پوشیده و پنهان نبوده باشد که نهیم اما عجمیه شود و غریبه
 بیانش رفت بر مان ساطع و محبت قاطع بر عظمت واقع کر بلا و شهادت شهادت
 است لیکن امریکه عجیب تر از آن متصور نیست بکوش حق نبوش باید شنید که از
 میرود و ختم کلان بران می شود و آخر ج این محساکر عن المنهال بن عجم
 و قال انا والله رايت راس الحسين حين حمل و انا بید شوق
 و بین یدي الرأس رجل یقرء سورة الکهم ف
 بلغ قوله تعالى اوحسنت از اصحاب الکهم ف
 انقلبوا کما نقا من اياتنا عجباً فانطلق الله الرأس لیسان
 ذرب فقال اعجب من ذلک قتلی و حلی و بر آوردن عساکر
 منال بن عمرو گفت که من بخدا ویدم حسین را و قتیکه برده شسته شد بر نیزه و
 من بشوق بودم و پیش سر مبارک مروی میخواند سوره کهف را تا آنکه رسیدن
 که معنی آن نیست ایامندشتی که صاحب کف و رقیم از عجمی و شاهی
 مابود پس گویند که خدا تعالی سر مبارک را به زمان نیزه صحنه کف عجب

مقدم

اصحاب الکف

تر ازین کشته شدن من بر نیز بر و شش تن مرگت پرشید و بماند که
نقصه عجب کف که سه صد و نه سال بفار و غوب رفتند چون بیدار شدند
یکدیگر را پاره از آن مقدار عجیب خود را دیدند بر چند مشت بکبر عجب قدرت
آبی است چنانچه تفاحه این قصه در تفایس سران و کتب تواریخ بجای خود
ذکور است لیکن قتل شاه شهیدان و محل سر مبارک بر نیزه عجیب تر از آن است
نمی بینی که چاه تیریدیان با وصف نفوذ بکلمه شهادت و اقرار نبوت خاتم
الرسالت و تمثال رسم واسم اسلام بطمع خام حطام دنیوی قتل فزونی
و جگر کوشه بتول پرستند و دودمان سالت را با مال حوادث و افات سنا
سر سردار نو جوانان بهشت را بفتح و خنجر بریده بسزیه کشیدند و مشهور
سر پرده عصمت و طهات را بی پروه بر پشت شتران نشاندند شهرت کرد
و دیگر از دست بیداد آن بیدادیان هر چه بسر وقت ایل بیت نبوت رفت
پیان شمه از آن زبان قلم که شست و با اینهمه در میان دین اسلام بود و خود
مومن و مسلمانان ظاهری نمودند فاعلم و ایا ولی الالبابان بدانستی عجب
خاتمیه در بیان حال قاتلان حسران مال بر کسانیکه تصنع کتب باخ
منفوده اند مخفی نبوده باشد که هر کس که مباشر قتل و بهیم و شریک قاتلان
برضی و خورسند شهادت شاه شهیدان کردید قطع نظر از عذاب و نکال
افروسی که مستحق و سزاوار است و دین دار ناپایدار بنیادی که دارد خود
چنانچه از خبری منقول است که هر یک که در معرکه که بلا معرض مقابل حضرت باشد

بودی و بدین غلبه کشیدن نرایی اعمال بد از دنیا رفت بعضی از
 بعضی میباشند و بعضی از میان کشت بعضی از بزرگان فرصت ملک و دولت از دست
 رفت و بعضی تشنگی مروزند و بعضی بدیدار عواید مبتلا گشتند و مری میباشند
 چنانچه با هر که حرف میزدند که یکس را از دشمنان گیرند و بدیدیم که بدون ابتلا
 مصیبت و بلا از دنیا رفته باشند که پیر مری از آن جماعت گفت که من شریک
 قتل حسین بن علی بودم و هنوز مصیبتی پیرایه من عالم گشت درین سخن بود که
 برای رستگار کردن قتل چراغ از جاسی خود برخواست شعله چراغ او را در کف
 و سوزشی در نهادش افتاد که دور جا میگشت و میگفت که سوختم سوختم
 زفته زفته خوشتر را بدر یا انداخت چون این آتش افروخته قهر الهی بود و آب
 بکارش خاصیت را من گرفته چنان او را سوخت که وجودش حطب جهنم
 از شدی رویت کرده اند که شخصی را بضيافت طلبید و مردم در چشم شریک
 مجلس بودند که میانه کلام تذکره معرکه که لا بربنا نهافت گفتند که هر که شریک
 قتل حسین گشت بعقبی مبتلا شده بدو میزانی که امیر مجلس بودی محال گفت که
 من حاضر معرکه که بلا بودم و هیچ آفتی بمن نرسید هنوز شرف و نجات مانجام
 بود که شعله از چراغ چسب و بر بدش افتاد و کس را تمام سوخت را وی را
 بخدا که من چشم خود دیدم که کوتا گشت سوخته افتاده بود و نیز مری است
 که مری از شکیان ابن زیاد که حسین را کشته بود و شهادت مری را
 منظر سیاه و شست بعد از نیکه دیدند و مری او تر و تارک که در آن کشته شد

گفتند که تو که خجسته ترین مردم داری و جمال تو دومی چه شد که رویت باین روز
سیاه شد گفت از روزیکه در حرم در آنوقت که بستم و کس نبرد و
آیندم برود و بازو که فیکه کشان کشان بسترش پهنند و از گون بر آن می آویزند
و باز بر می خیزد و از روی سیاه و حالش تباه است آخر گفتم بهمان
عذاب مبتلا مانده زگرایی وادی جهنم شد و از واقعی منقول است که
از حاضرین نقل حسین بود چون با همی شنا گشتند از سبب پرسیدند گفت
که رسول خدا صلی الله علیه و سلم را خواب دیدم که استین تا بازو چیده و در
مبارکش ششیری بود کشیده و در و بر و بخت حضرت قرش چرمین گسوده و تا
حالتان حسین را از حج ساخته بر سر آن قرش انداخته اندیمین که نظر آنجناب
بر آن پیر افتاد نفرین کرد و میلی از خون در چشم کشید که گور شد و گویند که
شخصی در شام از قلمه حسین بود که زایش مجبور وی خنجر بر شده عیر گاه بر
کر دید و در دست کرده اند که کس که تیری بکلوی عبد الله که شهید بر علی صهر است
زده بود بر منی مبتلا گشت که جانب رویش حرارتی پس اشته برودتی
پیدا شد که هر چند رو بروی او باد نیز نیک کشید و عقب او تنور آتش می
افروختند همچنان و او میامیکرد و آنقدر تشنگی میداشت که بسو بسو آب میخورد
و فریادش از کام و دمان او بلند بود و آخر شکمش شق شد و همان عقوبت
اینست شتمه از حال مردم عوام که حاضر نمیکرد با بودند اما خویش پس از حال
نیز پدید و این زیاده منع فساد و بس سعد و شمر و دیگر و نظای ایشان محمدا

[illegible]

است که روزیکه سید محمد حسن که از جور و تعدی نیرید بطهور آمد بهانها و زان
 و غیره حسن را توشه شاه عاقبت کرده خست اقامت خودش از دنیا برد
 سید چون نیرید بن معاویه بر معاویه سپید را که در حیات خودش دلی
 و خلیفه ساخته بود بر تخت سلطنت نشاندند پسین که معاویه با دوشاه شد بر
 زفته بعد حمد ضای صل و علا و نعمت سر و نسیا علیه الصلوٰۃ و التثنا گفت که
 خلافت این مضمون خدا و حق خلفای با صفات عد بن معاویه بن ابی سفیان
 از راه خلافت با علی مرتضی که احق و الیق بخلاف بود نزاع و جدال کرد بعد
 پدرم که بچگونه طیت و استحقاق نداشت بر تخت سلطنت نشست و برای استحکام
 حکومت خود همچو حسین بن علی فرزند رسول را کشت آخر جوان بود و نکال و
 دبال و این طبع حکومت چند روزه همراه خود بر بعد ازین زار زار گریست
 و گفت که من میدانم که محاربه با حسین بسیار بد بود که پدرم نمود باز کشت او
 بسوی جهنم است که او را در رسول خدا را قتل کرد و شراب امباح ساخت و بخمر
 مدینه طیبه پرداخت و بتک حرمت خانه کعبه و ادبش من درین خلافت
 ندتی نمی یابم از اولاد ابوسفیان هر کسی را که راضی شود ایمر کرد ایند من عقد
 خود را از گردن مسلمانان برآورده پس از بفرزد و آمد و بعزت نشست
 خود را بر روی خلافت بست و بعد از این بجوار رحمت حق پیوست اما مال
 حسن بن مال بن زیاد و شقاوت بنیاد پس آن بدبخت در قتال مختار بن عبید
 نقش گشته شد و ابن سعد و شمر را نیز مختار بر بعد تسلط خود بر کوفه بکشت و سرود

که چون مختار تسلطی بر کوفه یافت عرض ایران در حوت و فرمان داد که شکر
 و شکر این سعد شریک قال حسین بن علی بودند یک یک را بمن نشان و همیشه
 چند صد کس را نشان دادند و اگر کسی بدارشید و مختار غلام صاحب
 خود را فرمود تا این سعد را حاضر کنند خض بن سعد خانه شد مختار پیر سید که
 در دست کجاست گفت در خانه نشسته است مختار گفت که حالها از حکومت بری
 اسکان آن دست برداشته چگونه بجایه نشست روز قتل حسین را خانه
 اختیار نکرد و حکم کرد تا سربازین سعد بریند و پیشش را نیز کشند و شمر را
 نیز گردن بزد و سربازی اینها را پیش محمد بن حنفیه فرستاد و حکم داد که
 مردمان که شریک این سعد و در مکه که بجا بودند هر که ایام بیکشید چون مردم
 داشتند که مختار در صد و قصاص حسین است از کوفه قصد کرد و بصره کرد
 شکر مختار عقب ایشان افتاد و هر کس که دستیاب میشد میکشیدند و تنش میزدند
 خانه او را غارت میکردند چون خولی بن یزید را اسیر کرد و پیش مختار آورد
 فرمود که اول بر دو دست و پایی او بریند بعد از آن بدارشیدند پیشش
 باشش میخندند و همچنان ویکران را که از شکیریان بن سعد یافته بودند
 کشند القصه چون مختار را قتل بن سعد و شمر و خولی بن یزید علیه السلام را
 الی یوم الحساب خاطر جمع کرد و در بند قتل بن یزید را با تمام آنچه ابراهیم بن
 اشتر را با جماعتی از سپاه مقابل این زیاد فرستاد و چون که ابراهیم سید خدیو
 دصل شد این زیاد و بکنار و رایسی که بنیفا صلیح فرستاد از موصول و اتبع

است لشکر تیره جمعی را بکشد تا آنکه دم صبح محارب به از طرفین بظهور آید
 هنگام نماز شام سپاه ابراهیم شکست خورده و راه ابراهیم را بگرفت و چون بنزد
 خود رسیدند از بنادشکر ابراهیم تعاقب فرار تا آن مقام و ابراهیم حکم داد که از فرج
 مخالف بگریزد که باینند زنده گذارند چنانچه بسیاری را از همریان ابن زیاد
 از جان کشند و بن زیاد هم شسته شد تا سر ابن زیاد بریده پیش ابراهیم حاضر کرد
 ابراهیم آنرا پیش نهاد بکوفه فرستاد و چون سر ابن زیاد بکوفه رسید مختار بر سر او
 ایستاده و بالای کوفه یکجا ساخته بدار الاماره جلوس نموده فرمود که سر ابن زیاد
 حاضر کنید چون سرش حاضر کرد گفت که نیست سر بن زیاد ای مردم کوفه
 ببینید که قصاص خون حسین ابن زیاد را زنده گذاشت و از مفتاح النجاة مفتوح
 که در واقعه مختار بنفاد هزار کس از مردم شام قتل رسیدند و بن واقعه روز
 عاشورا سال شصت و هفت هجری بعدش سال از مرگه که بلا اتفاق ضایع
 در روایات صحاح مروی است که هرگاه سر ابن زیاد و سر داران او را پیش
 مختار حاضر کردند ناگاه ماری در آمد میانه سرها شده در سوراخ بینی بن زیاد
 رفت و اندکی قرار گرفته از دمان او بر آمد باز در بینی رفت تا غایت شد که
 که مار به شیبان سه بار آورد رفتی کرد و با جمله ابن زیاد و ابن سعد و شمروسی و
 و شمرون سجاج و قیس بن شعث کندی و جولی بن یزید و عثمان بن ابی نعیم
 عبد الله بن قیس و حکم بن طفیل و یزید بن مالک و غیرشان از اعیان بنی
 یعقوبت با مبطلا شده قتل رسیدند و تنهای اینهار از بر سر سپان گذاشتند

و سپاه را برانهاد و آیندند چند استقامت از سپاه باز نگاهدارد و دیده با خاک برابر شد
 پوشیده میاوه و کتب تاریخ اختلاف است و بعضی ذکر قتل ابن سعد و عمر
 قبل از قتل ابن زیاد است و بعضی بعد از آن و کینا کان فتنم تحقیق حرف
 که میانش در ضمن اخبار واقع که بلا بر او است حاکم مقرر شد نه ای عیال قتل
 را از دست مختار بکنار آنها نهاد که شهادت ازلی بهایت کا زلفه روز صبی
 اعطاء مختار کرده چنانچه تفصیل حال بد باشد در کتب تاریخ مسطور است
 و هرگاه مختار بر کوفه و اطراف و جنوب آن مسلط شد داعیه محاربه با عبد الله
 بن زبیر در سرش جا گرفت و عهد شد بر آراء مختار و قوف یافته مصعب بن زبیر
 خود را بحاربه مختار نافر و کرد و چون مصعب از بصره بحاربه مختار روان شد
 میانه مصعب و مختار طرح جدال و قتال افتاد و فتح نصیب مصعب گردید و
 مختار درین معرکه قتل رسید بهین که مصعب بن زبیر بر کوفه و نواحی آن استقامت
 یافت عبد الملک بن حکم مصعب بر خاسته هنگامه قتال گرم ساخت و فحیاب شد
 مصعب بن زبیر و ابراهیم بن مالک شهر قتل رسید ازین عمریشی منقول است
 که با عبد الملک گفت که من او را حسین را بدارا الاماره و برو می این زیاد
 و دیم بعد از آن بدین یاد پیش مختار و بعد از آن مختار را و حضور مصعب بعد از آن
 بمجلس عمومی میهمن پس ازین دارا الاماره پناه میجویم که بدینک نیست که با
 ریسان با نیجای شود عبد الملک با صفائی بن سخن از مجلس بر زبان
 که نایب این قصر مبارک را زبیر و آیزد تجمل برگاه عبد الملک بر مصعب

یافت مصعب گشته شده کوفه و نواحی آن در تصرف آوردند و خواست که سپاه
برای قتال عبداللہ بن سہمکہ فرستند در اول دیکہ چکس با بخت نکرد کہ در حرم خود کہ جد
فماں در آن امست چگونہ بخار بہ بل آید و وی حجاج پیش عبدالملک حاضر شد
کہ من و من و من بخوابیده ام کہ سزین پیر از ترش بریده ام عبدالملک دہشت حجاج را
بغریت کہ برای قتالہ این پست فوج خود را پانی نام حجاج کردہ بکہ فرستاد حجاج
کہ چنان طائف بود چون بدینجا رسید سپاہ یک جمع ساخته متوجہ سمت کعبہ شدہ
قتال ابابکر پیشہ تعالی آورد و مگر تاختی مابستہ دامن محافظت آداب کعبہ گیر
اعتقاد گذشت تا آنکہ تمامی حرم محترم یکین بخون کشگان گردید و عبداللہ بن سہمکہ
شہادت شہادت چشید بعد از آنکہ این مرحلہ ہم طی شد حکومت مروانیان در شام و عراق
و حجاز و دیگر ممالک استقرار گرفت و تا ہزار ماہ دوام داشتہ دریافت و خجہ و تفسیر
سورۃ امان از نوائہ فی لیلۃ القدر بذیل کریمہ لیلۃ القدر خیر من الف شہر از خاتم
حسن علیہ السلام مرویست کہ مراد از پیر ماہت ملک سلطنت بنی امیہ است بطہور آمد
ایت روداد و قانع کہ ترقیب اینچہ محفوظ نہایت شد بود و حوالہ تعلیم نمود و بقتل
اینچہ جلق شہود گرفت بخوف اطناک کلام

طی کش از بیانش کانت

پیشانی ہر روز ہم ریح الاخرۃ ہجری بطالع

مخفی و مستعجب بها و که بعد طبع این ساله با وجود رعایت مطابقت با اصل
 نسخه چنانکه رسم طبع محمدی است احتیاطاً همچنانکه پیش نیز از قلم بلاغت قلم
 جناب شاج درست کنایین طبع گردم تا ناظران اثر
 حسب فهم خود با نسبت تصرف و کلام مصنف از خود آید
 بکار سازان این مطبع سازند و با این همه چون
 نسیان در کالبد انسان ریخته اند اگر بقی
 اطلاع یا بند چشم انصاف و ام
 که نظر مبایعی جسد و محنتها
 شاقه ام نموده بزرگ
 عفو ماک نمایند
 وَ كُنِعْمَ
 مَا قِيلَ
 شَعْر

اِذَا رَأَيْتَ اِيْمَانًا سَاحِلًا وَاِيْمَانًا يَنْقِي قُلُوبًا لَمْ يَكُنِ اِيْمَانًا

$\frac{99259}{100000} = 0.99259$

4919

AUTHOR

سلامت الله (شفی)

TITLE

تحریر الشہید

ع ۱۴ ش ۱۵

4919

498
سلافت الله (سج)
کبر الشهادۃ

تاریخ ()

[illegible]

MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

